

کارگر سوسیالیست

دفترهای کارگری سوسیالیستی نشریه اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران دوره دوم، سال پنجم، مهر ۱۳۷۴

اعتصاب‌ها و مطالبات کارگری

در ماه گذشته تبلیغات رژیم برای نشان دادن «پیشرفت»های اقتصادی با اعلام «هفته دولت» (دوم تا هشتم شهریور ۱۳۷۴) به اوج خود رسید. جار و جنجال رژیم و بخصوص خود رفسنجانی چنان اغراق‌آمیز بود که هرکس که با مسائل و مشکلات مردم ایران آشنایی نداشته باشد، را بر این باور وای می‌دارد که گویا نه تنها رژیم کلیه بحران‌های اقتصادی خود را حل کرده، که وارد دوران شکوفایی اقتصادی نیز شده است! رفسنجانی در می‌گوید: «آمار بیکاری را از ۱۶ در صد به ۱۱

درصد کاهش داده‌ایم... در حال حاضر کمبود برق نداریم و ما آماده صادرات برق هستیم! (کار و کارگر، ۴ شهریور ۱۳۷۴) و یا: «...امروز بیش از ۹۶ درصد داروهای مصرفی کشور در داخل تولید می‌شود... امروز با تلاشهای همه جانبه دولت... آخرین تلاشها برای خودکفایی کامل و حضور در بازار جهانی با محصولات مرغوب کشاورزی در حال انجام است... تولید ۶ میلیون تن فولاد را در آینده نزدیک به ۱۱ میلیون تن افزایش خواهیم داد... دانشگاههای کشور با بیش از یک میلیون و ۲۰۰ هزار دانشجو و دهها هزار استاد و مربی... در حال رشد و شکوفایی هستند...» (کار و کارگر، ۱۱ شهریور). در این هفته ظاهراً بیش از ۳۰۰ طرح عمرانی و صنعتی افتتاح شدند (کار و کارگر، ۶ شهریور).

بقیه در صفحه ۲

برنامه انقلابی - انتقالی

توضیحاتی در باره برنامه انقلابی طبقه کارگر در رد «برنامه حداقل» - م. رازی صفحه ۳

«اتحاد چپ کارگری»

علل عدم موفقیت «اتحاد چپ کارگری» و پیشنهاداتی برای بهبود وضعیت - م. رازی صفحه ۵

فمینیسم و مسئله زن

در باره انحرافات فمینیستی در جنبش زنان - بیژن سلطانزاده صفحه ۸

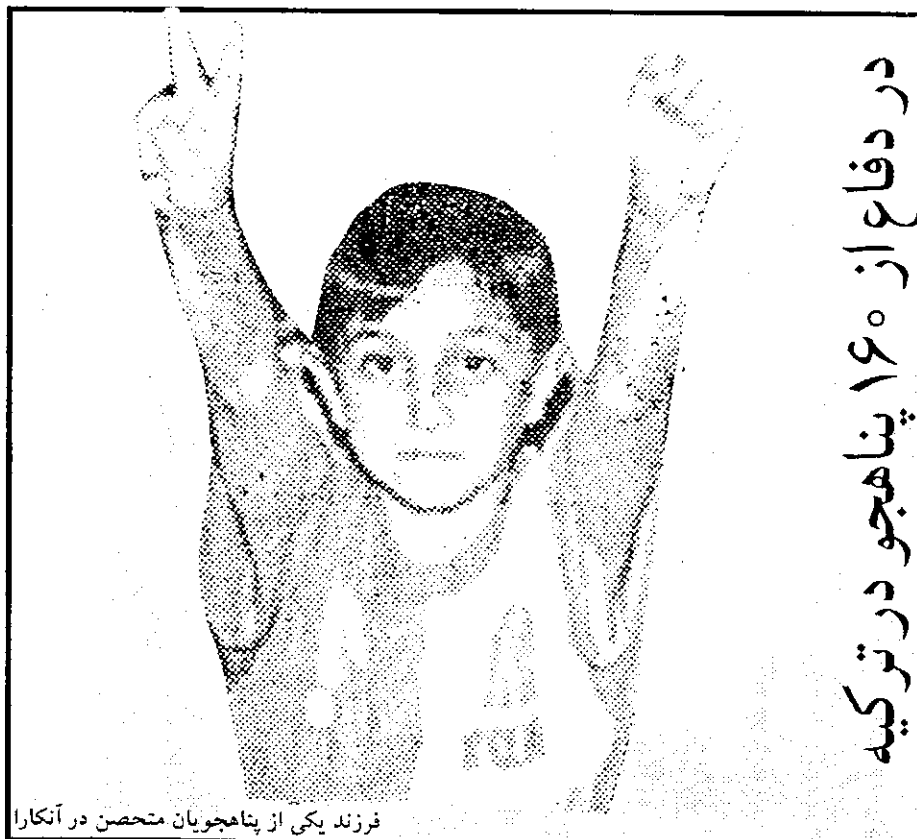
قرار داد صلح «طبا»:

تداوم خیانت رهبری عرفات - م. سهرابی صفحه ۱۵

صفحه ۱۰	کنفرانس زنان در پکن
صفحه ۱۱	مصاحبه با پیتر تف
	وضعیت سیاسی در بریتانیا
صفحه ۱۶	اعتصاب اخیر در فرانسه
صفحه ۱۳	گزارش‌های بین‌المللی
صفحه ۲۲	انقلاب اکتبر ۱۹۱۷
صفحه ۲۴	مذهب و مارکسیسم
صفحه ۲۶	جامعه‌شناسی فرانسه
صفحه ۱۷	بای درد و دل مردم
صفحه ۱۸	اطلاعیه‌های «اتحادیه»

جنبش کارگری و مسئله بورکراسی

نقدی بر نظریات برخی از نویسندگان نشریه «کارگر لیبردی» - م. سهرابی صفحه ۲۹



در دفاع از ۱۶۰ پناهجو در ترکیه

فرزند یکی از پناهجویان متحصن در آنکارا

اعتصاب‌ها و مطالبات کارگری

بقیه از صفحه ۱

.....

علل این عوامفریبی‌ها و غلوگویی‌ها بر همه روشن است. امروز در ایران کسی پیدا نمی‌شود که از وضعیت اقتصادی راضی باشد (حتی سرمایه‌داران نیز ناراضی‌اند - اعتراض نامه ۱۴۰ نماینده مجلس، ماه گذشته، در مورد کاهش تولیدات صنایع منعکس کننده این واقعیت است) رژیم در آستانه انتخابات ریاست جمهوری قرار گرفته، و برای ارباب و تحمیق مخالفان خود دست به جعل و تحریف آمار می‌کند. این روش کار در سایر دوران انتخاباتی نیز مشاهده شده است و تازگی ندارد. اما، علت مهم‌تر، واهمه رژیم از طغیان‌های توده‌ای بخصوص اعتصاب‌های کارگری است. رژیم نیک می‌داند که گسترش و تداوم اعتصاب‌های کارگری، کل نظام موجود را به خطر انداخته و پایه‌های آن را سست‌تر می‌کند. انگیزه جار و جنجال و صحبت‌های گزاف در مورد «شکوفایی» اقتصادی برای تقلیل انتقادات و اعتراض‌ها طراحی شده‌اند. این نگرانی از طریق سازماندهی ۳۰۰۰ بسیجی در تهران، تحت عنوان «مانور ذوالفقار» نیز نمایان شد. رژیم تحت لوای «محافظت» از پایتخت، می‌خواهد به کارگران و زحمتکشان ایران، «زور بازو» نشان دهد!

اما کارگران ایران نه واهمه‌ای از «مانور ذوالفقار» نشان داده‌اند و نه تحت تأثیر عوامفریبی‌های رژیم قرار گرفته‌اند. اعتصاب‌های کارگران ایران طی ماه‌های گذشته در ابعاد نوینی تداوم یافته است. برای مثال بیش از ۳۰۰۰ نفر از کارگران گروه صنعتی بنز خاور، در اعتراض به اخراج‌ها و حقوق پرداخت نشده، از ۲۶ شهریور دست به اعتصاب زدند. همچنین اعتصاب‌های کارگران کارخانه نساجی شماره ۱ مازندران در اعتراض به پرداخت نشدن سه ماه حقوق (۳۰ مرداد)؛ اعتصاب کارخانه ناز پوش اتزلی، در اعتراض به عدم پرداخت حقوق عقب افتاده (۲۳ مرداد)؛ اعتصاب کارگران کارخانه چوب بری اسالم، هشتپر گیلان (۸ مرداد)؛ اعتصاب کارگران کارخانه ریسندهی و بافندگی سیمین اصفهان، به علت عدم توزیع سود کارخانه (۱۹ مرداد) و غیره.

گرچه اکثر اعتصاب‌ها در ایران، با مطالبات صنفی (افزایش حقوق، پرداخت حقوق عقب افتاده و یا پاداش و غیره) آغاز می‌شوند، اما در مدت کوتاهی محور مبارزات کارگران عموماً به خواست‌های سیاسی تا سرحد شعار سرنگونی پیش می‌رود. در

هر اعتصاب در مقابل کارگران مبارز، شعارهای خاصی نیز منطبق با وضعیت کنونی و آگاهی آنان مطرح می‌شوند.

رژیم رفسنجانی به کارگران می‌گوید که با کمی «صبر»، «حوصله» و «تحمل» همه چیز درست می‌شود! می‌گوید وضعیت رو به بهبود و حتی شکوفایی است! پاسخ کارگران به رژیم اینست که «چنانچه وضعیت رو به بهبود است، بگذارید ما نیز بر دخل و خرج‌های کشور نظارت داشته باشیم»، زیرا که کارگران و زحمتکشان ایران باید بدانند چه مبلغی در هر کارخانه سرمایه‌گذاری می‌شود؛ وام‌ها از کجا اخذ می‌شوند؛ حقوق مدیران چقدر است؛ چه مقداری سردمداران به بانک‌های خارج منتقل کرده و می‌کنند و به چه منظوری؟ سؤال کارگران اینست که چرا رژیم اینگونه معاملات را سری و مخفی نگه می‌دارد؟

اخیراً معادل یک پنجم درآمد سالانه نفت ایران توسط عده‌ای از مهره‌های اصلی رژیم اختلاس شد. پاسخ کارگران سوسیالیست به رژیم اینست که نظارت بر حساب و کتاب‌های بانک‌ها باید بر عهده خود کارگران باشد. نتیجه کنترل سرمایه‌داران بر امور بانکی چیزی بهتر از این بار نخواهد آورد! سرمایه‌داران حریص نهایتاً همه به دزدی تن می‌دهند. چنانچه منتخبین کارگران و زحمتکشان بر دفترهای بانک‌ها نظارت می‌داشتند هرگز چنین اختلاس‌هایی نمی‌توانست صورت بگیرد.

رژیم تعداد زیادی از کارگران را اخیراً اخراج کرده است. پاسخ کارگران مبارز اینست که منتخبین کارگران (و نه انجمن‌های اسلامی که صرفاً جاسوسان خود رژیم هستند) باید بر امور کارخانه‌ها رسیدگی کنند: کنترل بر دستمزد کارگران و ساعات کار آنها، امکانات رفاهی، جریمه، پاداش، اخراج، ترفیع رتبه. همه اینها باید به عهده خود کارگران باشد و نه مدیران و سرمایه‌دارانی که کوچکترین اهمیتی به منافع کارگران نمی‌دهند.

اخیراً رئیس «دادگاه انقلاب اسلامی» شهرستان قزوین اعلام کرده است که «قانون کار جمهوری اسلامی» یکی از «مترقی‌ترین قوانین جهان» است و «جامعه کارگری باید به وجود چنین قانونی افتخار نماید...» و از این قانون بوی عطر... به مشام می‌رسد! (کار و کارگر، ۱۲ شهریور). پاسخ کارگران اینست که «قانون کار» نه تنها یکی از

مترقی‌ترین قوانین در جهان نیست بلکه در زمره ارتجاعی‌ترین قوانین کار است، زیرا که یکی از حقوق پایه‌ای طبقه کارگر، حق اعتصاب، را در خود نگنجانده است. تا زمانی که منتخبین کارگران در تدوین این قانون مشارکت مستقیم نداشته باشند، از این قانون صرفاً بوی تعفن به مشام خواهد رسید و بس!

چنانچه رژیم مطالبات فوق را به هر علتی مردود اعلام کند، نشان داده است که لیاقت حکومت کردن را ندارد و باید به شکل قهرآمیز توسط کارگران و متحدانش سرنگون و با یک حکومت کارگری جایگزین شود.

هیئت مسئولین

۱۵ مهر ۱۳۷۴

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری!

زنده باد انقلاب سوسیالیستی!

برقرار باد حکومت کارگری!

پیش به سوی تدارک اعتصاب عمومی!



برنامه انقلابی - انتقالی

در رد برنامه «حداقل» و «حداکثر»

م. رازی

دادگاهی کردن هر مقام دولتی توسط هر شهروند و غیره.

مبارزه برای حقوق دموکراتیک یکی از مبارزات عمده کمونیست‌ها است. اما، در کشورهایی نظیر ایران تحقق چنین خواست‌هایی، مگر در وضعیت استثنایی، غیر عملی است. زیرا که اختناق حاکم حتی تحقق چنین خواست‌هایی را نمی‌تواند تحمل کند. با این وجود، چنین خواست‌هایی در برنامه انقلابی جای دارند و مبارزه برای احقاق آنها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

ج) مطالبات «حداقل»

تحقق این خواست‌ها، نظام سرمایه‌داری را نفی نمی‌کنند. مطالباتی نظیر حقوق بیکاری، بیمه‌های اجتماعی، حق مرخصی با پرداخت دستمزد و غیره از جمله این خواست‌ها هستند. اهمیت این مطالبات در اواخر قرن نوزدهم زیاد بود. زیرا که حزب‌های سوسیال دموکرات می‌توانستند، برای اصلاحاتی به نفع کارگران دست یابند (در اروپا چنین کردند). اما این خواست‌ها، امروزه، در کشورهای غربی منتفی شده‌اند. حتی بورژوازی در حال پس گرفتن بسیاری از اصلاحات گذشته است.^(۱) تحقق این خواست‌ها در کشورهایی نظیر ایران نیز (مانند خواست‌های

محتوای برنامه انقلابی عموماً به دو بخش تقسیم می‌شود. اول، آنچه مربوط به دستاوردهای نظری و تئوریک جنبش کارگری می‌شود: ریشه‌ها و ماهیت بحران‌های اقتصادی، سیاسی نظام سرمایه‌داری (در سطح ملی و بین‌المللی) و همچنین ضرورت مبارزه طبقاتی در حل ریشه‌ای این بحران‌ها؛ ماهیت مبارزه طبقاتی پرولتاریا و هدف نهایی آن یعنی استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم.^(۱)

دوم، برنامه عمل و یا آنچه مربوط به مطالبات عملی مبارزه طبقاتی روزمره می‌شود. این بخش از اهمیت بسیاری برخوردار است و در واقع ستون فقرات آگاهی‌گری حزب را تشکیل می‌دهد. این بخش خود به سه دسته تقسیم می‌شود:

الف) مطالبات انتقالی

اینها مطالباتی‌اند که تحقق نهایی آنها مستلزم شکسته شدن چارچوب نظام بورژوازی است.^(۲) این مطالبات که شامل شعارهایی مانند افزایش دستمزدها متناسب با تورم؛ کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری؛ باز کردن دفترهای دخل و خرج شرکت‌ها، کارخانه‌ها و بانک‌ها؛ نظارت مستقیم کارگری برای تدوین قوانین موجود؛ کنترل بر تولید و توزیع و غیره می‌باشد. از آنجایی که این مطالبات، در عصر اخیر، طی هر انقلابی به محور عملی مبارزات کارگری تبدیل شده است، یکی از پایه‌های اساسی برنامه انقلابی را تشکیل می‌دهد و برای دوره‌ای تاریخی در رأس برنامه انقلابی قرار گرفته است.^(۳) مطالبات انتقالی از لحاظ کیفی با مطالبات دموکراتیک، جزئی و «حداقل» متفاوت است (اینها هیچ یک نظام سرمایه‌داری را زیر سؤال نمی‌برند).

ب) مطالبات دموکراتیک

این مطالبات الزاماً با سلطه سیاسی بورژوازی در تضاد نیستند، اما حقوق پایه‌ای کلیه قشرهای تحت ستم را گسترش می‌دهند. خواست‌های مانند آزادی حق بیان، تشکیل و اعتصاب؛ آزادی تأسیس سندیکاها، کارگری؛ آموزش و پرورش مجانی و همگانی؛ لغو قوانین حقوقی و جزایی ارتجاعی؛ برابری کامل زنان و مردان در کلیه سطوح؛ آزادی و احترام به حقوق و حیثیت بشری؛ حق شکایت و

در این بخش به توضیح مفصل‌تر «اهداف و اصول» سوسیالیست‌های انقلابی ایران، مندرج در شماره ۲۸ «دفترهای کارگری سوسیالیستی»، در باره مفهوم برنامه انقلابی - انتقالی می‌پردازیم.

مفهوم برنامه انقلابی چیست؟

برای توضیح «برنامه انقلابی طبقه کارگر»، باید در وهله نخست «وظیفه» اساسی سوسیالیست‌های انقلابی را تعریف کرد. وظیفه اساسی کمونیست‌ها در جامعه سرمایه‌داری نیز چیزی نیست جز سازماندهی مبارزه طبقه کارگر در راستای تدارک آن طبقه (و سایر زحمتکشان) برای تسخیر قدرت سیاسی (یعنی استقرار حکومت کارگری از طریق انهدام ریشه‌ای دولت سرمایه‌داری) و برقراری نظام سوسیالیستی. به سخن دیگر، وظیفه اصلی کمونیست‌ها، سازماندهی مبارزات سیاسی، صنفی و انقلابی طبقه کارگر و سایر قشرهای تحت ستم در جهت سرنگونی دولت سرمایه‌داری است.

در این راستا، یکی از حربه‌های مهم سوسیالیست‌های انقلابی تبلیغ، ترویج و آگاهی‌گری به منظور ارتقاء آگاهی طبقه کارگر در شناخت ماهیت نظام سرمایه‌داری و مبارزه علیه آنست. یعنی آماده ساختن کل زحمتکشان از طریق دخالت در مبارزات ضد سرمایه‌داری عملی و روزمره کارگران. هدف کمونیست‌ها، در واقع اینست که حلقه‌های رابط بین مبارزات امروزی طبقه کارگر با انقلاب کارگری را یافته و از طریق تبلیغ و ترویج و آگاهی‌گری، وضعیت را در جهت به قدرت رسانیدن طبقه کارگر هموار کنند.

«برنامه انقلابی طبقه کارگر» نیز جدا از وظیفه اساسی کمونیست‌ها نیست؛ به قول لنین «جوهر این برنامه سازمان دادن مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و رهبری این مبارزه، که هدف نهایی آن در دست گرفتن قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و برقراری جامعه سوسیالیستی است، می‌باشد. مبارزه طبقه کارگر شامل مبارزه اقتصادی... مبارزه سیاسی... می‌باشد.» در نتیجه نقش برنامه همانا وظیفه‌ای است که کمونیست‌ها در درون جنبش کارگری ایفا می‌کنند.

۱- این بخش که بخش تحلیلی و تئوریک برنامه است، ستاً «برنامه حداکثر» نامیده شده است.

۲- رجوع شود به «برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی»، لئون تروتسکی، نشر کارگری سوسیالیستی.

۳- برخلاف نظر عده‌ای که این برنامه را «تروتسکیستی» می‌دانند، قابل ذکر است که کمیت‌ترین در زمان حیات لنین آن را

در سرلوحه برنامه خود قرار داده بود- رجوع شود به قطعنامه انترناسیونال کمونیست (در انتهای همین مقاله). عده‌ای از تروتسکیست‌ها سابق نیز که ظاهراً به طیف «نوآوران» پیوسته‌اند، این برنامه را مردود اعلام کرده و به کشف معجونی به نام «برنامه سوسیالیستی» بر محور مطالبات «حداقل» نائل آمده‌اند!- رجوع شود به «یلاتفرم حداقل» همکاران «پروژه».

۴- در بسیاری از کشورهای اروپایی حمله به بیمه‌های اجتماعی، بهداشت و آموزش رایگان و غیره آغاز شده است.

قطعه‌نامه کنگره چهارم

انترناسیونال کمونیست در باره برنامه

۱- تمام طرح برنامه‌ها به کمیته اجرایی انترناسیونال کمونیست و یا به یک کمیسیون مختص به این امر، تحویل داده می‌شود تا در تمام جزئیات مورد مطالعه و بررسی قرار گیرند. کمیته اجرایی متعهد می‌شود که در اسرع وقت تمام طرح برنامه‌هایی را که دریافت می‌کند، انتشار دهد.

۲- کنگره دوباره تأکید می‌کند که بخش‌های ملی انترناسیونال کمونیست که هنوز دارای برنامه ملی نیستند باید بلافاصله شروع تهیه شوند، تا بتوانند آنرا برای تأیید و تا حداکثر ۳ ماه قبل از کنگره پنجم در اختیار کمیته اجرایی بگذارند.

۳- در برنامه بخش‌های ملی، ضرورت مبارزه برای خواستهای انتقالی باید به صراحت و دقت توضیح داده شود، ملاحظات پیرامون رابطه این خواستها با شرایط مشخص زمانی و مکانی باید ذکر شوند.

۴- پایه و اساس تئوریک تمام خواستهای انتقالی و جزئی باید حتماً در برنامه عمومی تصریح شود. کنگره چهارم با شدت علیه کسانی که ادغام خواستهای انتقالی در برنامه را اپورتونیستی قلمداد می‌کنند، برخورد می‌کند...

۵- تقسیم بندی‌های تاریخی عمده ناظر بر خواستهای انتقالی بخش‌های ملی، بر مبنای تفاوت‌های اساسی ساختار اقتصادی و سیاسی کشورهای مختلف، مثلاً انگلستان از یکسو و هند از سوی دیگر، باید به وضوح در برنامه عمومی ذکر شوند.

نوامبر ۱۹۲۲

ترجمه از متن فرانسه: فرشته

کرد. در آن دوره کلیه احاد ماقبل از سرمایه‌داری دستخوش تحول بود. حزب‌های توده‌ای کارگری (عمدتاً سوسیال دموکراسی) بدون اینکه به طبقه کارگر خیانت کنند و یا ضد انقلاب باشند، اصلاحاتی در جهت منافع طبقه کارگر در چارچوب نظام سرمایه‌داری انجام می‌دادند. مطالباتی مانند، حقوق بیکاری، بیمه‌های اجتماعی، آموزش و پرورش همگانی، حداقل دستمزدها، رفاه اجتماعی، حقوق دموکراتیک و غیره همه قابل تحقق بوده و تا حدود زیادی در اروپا تحقق نیز یافتند. هم بورژوازی قادر به اعطا امتیازاتی به کارگران بود و هم کارگران قادر به اخذ آنها بودند. در واقع کلیه امکانات رفاهی موجود در جوامع امپریالیستی، نتیجه مبارزات کارگران آن دوره بر اساس «برنامه حداقل» بود.

چرا برنامه «انتقالی» برنامه انقلابی طبقه کارگر است؟

اما، در دوره امپریالیزم-عصر انقلاب-رفرمیزم دیگر جایی ندارد. سرمایه‌داری در حال احتضار نه تنها اصلاحات به نفع طبقه کارگر را نمی‌پذیرد که کلیه رفرفرم‌های قرن ۱۹ و ۲۰ را در حال پس گرفتن است. سازمان‌های کارگری که هدف اساسی خود را اصلاح جامعه سرمایه‌داری قرار می‌دهند، از همکاران ضد انقلاب بشمار می‌آیند، زیرا که رفرفرم نظام سرمایه‌داری و یا طرح صرفاً مطالبات «حداقل» دیگر کارآیی خود را از دست داده است. در واقع این دولت سرمایه‌داری هستند که از حزب‌های رفرفرمیست جهت سرکوب طبقه کارگر استفاده می‌کنند.

هر سازمانی که هدف مستقیم خود را سرنگونی انقلابی دولت سرمایه‌داری و به قدرت رسانیدن طبقه کارگر قرار ندهد، نهایتاً به همکاری با ضد انقلاب کشیده خواهد شد. در عصر انقلاب، دینامیزم مبارزات طبقاتی از مبارزه حول «برنامه حداقل» فراتر می‌رود. برنامه انقلابی طبقه کارگر ترکیبی از مطالبات «حداقل»، «حداکثر» سنتی و مطالبات انتقالی است. در رأس این برنامه مطالبات انتقالی قرار گرفته‌اند، زیرا که رودرویی روزمره «کار» و «سرمایه» را بطور پیگیر تشدید می‌کند و وضعیت را برای تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر آماده می‌کند.

ما نام این برنامه را «برنامه انقلابی-انتقالی» گذاشته‌ایم. برنامه «انقلابی» (سوسیالیستی)، زیرا که این برنامه خواهان رهایی طبقه کارگر از نظام سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیزم است. «انتقالی» زیرا مطالبات انتقالی، در رأس آن برنامه قرار گرفته‌اند.

دموکراتیک) غیر عملی و غیر واقعی است. و تا آنجایی که عملی شوند، صرفاً اصلاحی است به نفع رژیم و نه طبقه کارگر. این مطالبات در کشورهای نظیر ایران صرفاً توسط رفرفرمیست‌ها به مثابه محور فعالیت‌های عملی طرح می‌شوند. سوسیالیست‌های انقلابی آنها را صرفاً در سطح تبلیغاتی طرح می‌کنند، زیرا که طرح مطالبات انتقالی محور تبلیغ و آگاه‌سازی آنهاست.

چرا برنامه «حداقل» مردود است؟

سازمان‌های سنتی همواره از «برنامه حداقل» دفاع کرده و چنین برنامه‌ای را تبلیغ کرده‌اند. انقلاب اخیر ایران بار دیگر در تاریخ نشان داد که چنین «برنامه» ای یک برنامه رفرفرمیستی است. علت اصلی طرح چنین برنامه‌ای اینست که این سازمان‌ها معتقد به «انقلاب دموکراتیک» هستند. به زعم آنان، کمونیست‌ها بایستی در مرحله نخست انقلاب با سایر گرایش‌های بورژوا و خرده بورژوا ائتلاف کرده و بر اساس یک «برنامه حداقل» اصلاحاتی به نفع کارگران در جامعه انجام دهند (همانند رفرفرم‌های قرن نوزدهم و بیستم در اروپا توسط سازمان‌های سوسیال دموکراتیک). سپس در مرحله‌ای نا معلوم «انقلاب سوسیالیستی» را طبقه کارگر به سامان رسانده و «برنامه حداکثر» را به اجرا در خواهد آورد. آنها بر این اعتقادند که لنین نیز در مقاله «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» نیز چنین موضعی داشته است.

اول، لنین در ۱۹۰۵، بر این اعتقاد بود که انقلاب روسیه-از زاویه حل تکالیف-یک انقلاب بورژوازی است. اما، رهبری در دست پرولتاریا و متحدان آن خواهد بود و نه بورژوازی. زیرا که در روسیه ۱۹۰۵ هنوز یک دولت بورژوازی بر سر کار نیامده بود و دولت ماقبل از سرمایه‌داری تزاری در قدرت بود، همچنین بخشی از بورژوازی در اپوزیسیون قرار داشتند. تحت چنین وضعیتی، لنین صحبت از «برنامه حداقل» به میان آورد. چنین وضعیتی دیگر در هیچ جای جهان دیده نمی‌شود. در ایران رژیم بورژوازی (آخوندی) در حکومت است و این رژیم تحت هیچ شرایطی رفرفرمی برای طبقه کارگر (و سایر مردم) به ارمان نخواهد آورد. طرح «برنامه حداقل» به استناد به مواضع ۱۹۰۵ لنین نادرست است. لنین در سال ۱۹۱۷، زمانی که دولت بورژوازی کرنسکی در قدرت بود، مطالبات انتقالی (کنترل کارگران بر تولید و توزیع، لغو اسرار معاملاتی و بازرگانی سرمایه‌داران و شرکت‌ها و غیره) را طرح کرد، و «برنامه حداقل» را کاملاً رها کرد.

دوم، «برنامه حداقل»، در دوره ماقبل از امپریالیزم-عصر رفرفرمیزم- نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا

نشر کارگر سوسیالیست

منتشر کرده است:

آثار لئون تروتسکی

● برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی

بها: معادل ۵ پوند

● انقلابی که به آن خیانت شد

بها: معادل ۱۰ پوند

● تاریخ انقلاب روسیه (۳ جلد)

بها: معادل ۳۰ پوند

● بین الملل ۳ پس از لنین

بها: معادل ۱۰ پوند

● لنین جوان

بها: معادل ۱۰ پوند

● انقلاب مداوم

بها: ۱۰ پوند

● کمون پاریس

بها: ۵ پوند

چرا «اتحاد چپ کارگری» اقدام به کار مؤثر نکرده است؟

پیشنهاداتی برای پیشبرد فعالیت‌ها

م. رازی

گذشته قادر به حل بحران تشکیلاتی خود نبوده‌اند، مطمئناً توانایی حل بحران ساین را نخواهند داشت. همچنین کسانی که حتی قادر به فعالیت‌های دفاعی پیگیر و مؤثر نباشند، هرگز قادر به ساختن یک حزب سیاسی قوی نخواهند بود.^(۱)

۱- برخی استدلال می‌کنند که علت یا نگرفتن «اتحاد» عدم شرکت سایر نیروها در این اتحاد است. این تصویری است نادرست. حتی چنانچه کلیه نیروهای چپ نیز درگیر این اتحاد بودند و فعالیت مشترک و پیگیر با برنامه‌ای انجام نمی‌گرفت، این اتحاد شکست می‌یافت. اضافه بر این، یکی از طرق مؤثر جلب سایر نیروها به اتحاد، فعال کردن آنست. سایر نیروها تنها با مشاهده یک تشکل مبارز، رزمنده و فعال است که به آن جلب می‌شوند و نه برعکس.

۲- برخی تصور می‌کنند که صرف شرکت در «اتحاد چپ کارگری»، آنان را در درون یک تشکل و نهایتاً در درون یک حزب مشترک قرار خواهد داد. این تصویری است باطل! شیف ناهمگون فعلی که هنوز پایه‌ای‌ترین اختلافات خود را به بحث نگذاشته، و هنوز کار عملی مشترک با هم انجام نداده است، هرگز قادر به ساختن به حزب واحد نخواهد بود. در بهترین حالت این اتحاد، پس از آغاز کار نظری خود، امکان دارد صرفاً عده‌ای را در سطح نظری و عملی بهم نزدیک کند و بس!

۳- بدیهی است که یکی از وظایف کلیه کمیونست‌ها در خارج، دفاع از مبارزات داخل کشور و مبارزاتی است که به خارج پناهنده می‌شوند.

۴- جای بسیار تأسف است که «اتحاد چپ کارگری»، اکنون پس از گذشت دو ماه از تحصن پناهندگان ایرانی در دفتر «حزب متحد سوسیالیست» در ترکیه، حتی یک اکسیون سراسری در دفاع از آنان نتوانسته سازمان دهد (صرفاً به انتشار یک اطلاعیه اکتفا کرده است). در لندن نیز صرفاً ما و چند انجمن پناهندگان ایرانی، ترک و کرد، و چند گروه چپ‌گرای انگلیسی، اکسیون مؤثری در دفاع از ۱۶۰ پناهجوی ایرانی در تاریخ ۳ اکتبر، صورت گرفت. طی این دو ماه، سایر نیروهای «اتحاد» در لندن، «راه کارگر» و «همکاران پروژه» صرفاً به بحث‌های اداری و فرسایشی برای ساختن واحد لندن پرداختند! «راه

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

روند عمل مشترک درازمدت است که نیروها و افراد در درون این اتحاد، یکدیگر را آزمایش کرده و در سطح عملی و نظری به یکدیگر نزدیک می‌شوند.^(۲) ثالثاً، «چپ کارگری» از این طریق به یکی از وظایف اصلی خود در خارج از کشور جامعه عمل می‌پوشاند.^(۳)

افراد، محافل و سازمان‌هایی که صرفاً برای حل بحران درونی خود و یا خلاصی از بلاتکلیفی و نداشتن یک چشم‌انداز سیاسی، به این اتحاد پیوسته و قصد دارند این اتحاد را به یک «اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم»، «گروه‌بندی نوین پیشگام انقلابی»، «اتحاد بزرگ سوسیالیستی»، «اتحاد سیاسی یک گروه‌بندی بزرگ چپ»، تبدیل کنند، سخت در اشتباه هستند. این دوستان بایستی سازمان‌ها، گروه‌ها و هسته‌های سیاسی و تشکیلاتی همراه با انتشارات خود را خارج از این «اتحاد» ایجاد کنند. و در عمل به خود و سایرین اثبات کنند که «اهل عمل» هستند! کسانی که روش «زود ثروتمند شدن» را پیش گرفته‌اند و پس از سال‌ها بی‌عملی و بلاتکلیفی امید و آرزوی خود را، برای رسیدن به یک ساختار تشکیلاتی «نوین» به این اتحاد بسته‌اند، بطور یقین به کجراه خواهند رفت. آنها نهایتاً هم خود را دلسرد می‌کنند و هم به «اتحاد عمل» فعلی لطمه خواهند زد.

یکی از علل پیش نرفتن فعالیت‌های «اتحاد چپ کارگری» نیز اینست که بسیاری از شرکت‌کنندگان بجای بالا زدن آستین و وارد کارهای عملی و نظری شدن، صرفاً اکتفا به «نظر دادن» و «خط دادن» و «تعیین تکلیف کردن» برای ساین می‌کنند. برای هر مبارزی آشکار است که اکنون در «اتحاد چپ کارگری»، نظر پرداز و «رهبر» بسیار زیاد و «فعال» و «مبارز» بسیار کم وجود دارد. توصیه ما همیشه به دوستان این بوده است که تشکیلات خود را هر چند کوچک ایجاد کرده و نشریات خود را هر چند محدود انتشار داده و ارتباطات خود را با پیشروی کارگری در هر شکلی که خود صلاح می‌دانند ایجاد کرده و سپس وارد «اتحاد» با ساین شوند. تنها از طریق «اتحاد» گرایش‌هایی که در عمل، خود را در اختیار مبارزات طبقه کارگر قرار داده‌اند می‌توان به «اتحاد» اصولی و پایداری دست یافت. روش «همه باهم» تمکین کردن به عقب افتاده‌ترین عناصر در یک تجمع ناهمگون است. کسانی که طی سال‌های

اکنون بیش از ۱۶ ماه از تشکیل «اتحاد چپ کارگری» گذشته است. اما به غیر از انتشار ۳ بولتن، چندین اطلاعیه تبلیغاتی، چند اکسیون و تشکیل چند واحد کشوری، کار مؤثری که بایستی از چنین اتحادی توقع داشت، انجام نگرفته است.

همین فعالیت‌های محدود نیز بخوبی انجام نگرفته‌اند. محور بحث بولتن‌ها اصولاً نا مشخص است، شرکت‌کنندگان در «اتحاد» یا درگیر ارائه بحث‌ها نشده‌اند و یا معلوم نیست که بر چه اساس و برنامه‌ای به بحث‌ها دامن زده‌اند. تداوم انتشار بولتن‌ها بسیار طولانی بوده است (بطور متوسط ۳ شماره در سال، در صورتیکه بولتن مباحثات چنین اتحادی بایستی حداقل ماهانه باشد). اطلاعیه‌ها صرفاً لحظه‌ای بوده‌اند و در نتیجه تأثیر چندانی نداشته‌اند. فعالیت‌های عملی نیز کاملاً اتفاقی و بی‌برنامه و محلی بوده‌اند (به غیر از نخستین فعالیت مشترک). واحدهای فعال یا تشکیل نشده‌اند و یا آنهایی که تشکیل شده‌اند، فعالیت چشم‌گیری نداشته‌اند. مرکزیت «اتحاد»، سازماندهی سراسری را خوب انجام نداده است و اعضا و واحدها هنوز به وظایف و تکالیف خود آشنایی پیدا نکرده‌اند. چنانچه توقع می‌رفت که این اتحاد کوششی در جهت هم‌آهنگی و جلب کلیه نیروهای چپ باشد، این اهداف نه تنها تحقق نیافته که در صورت ادامه وضعیت فعلی نیروهای موجود نیز تحلیل خواهند رفت.

علل این تناقض‌ها و ایرادها در چیست و راه حل کدامست؟

فعالیت‌های عملی «اتحاد»

یکی از تکالیف محوری و اساسی این اتحاد بایستی «عمل» (فعالیت عملی) باشد. زیرا که علت اصلی گردهم‌آیی «چپ کارگری» (کمیونست‌هایی که جهت‌گیری کارگری دارند) در چنین اتحادی، دفاع از مبارزات کارگران ایران و پناهندگان است. بدیهی است که چنانچه این تجمع اقدامات عملی سراسری، پیگیر و با برنامه درازمدت انجام ندهد، نهایتاً به جایی نخواهد رسید. تنها پس از انجام یک دوره فعالیت‌های سراسری است که اولاً، سایر نیروهای مردم و یا فرقه‌گرا که تاکنون از اتحاد کناره گرفته‌اند، می‌توانند به آن جلب شوند.^(۴) ثانیاً، در

در دفاع از ۱۶۰ پناهنده سیاسی در ترکیه

انسانهای آزاد بخواه، سازمانها و نهادهای مترقی

اختناق حاکم و سرکوب حقوق دموکراتیک مردم تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی ایران باعث گردیده که طی سالهای گذشته هزاران تن از مردم ایران از کارگر و دانشجو تا اقلیت‌های ملی و غیره مجبور به ترک کشور شوند. بسیاری از آنان به کشور مجاور، ترکیه پناهنده شده و خود را به دفتر کمیساریای عالی سازمان ملل در آنکارا معرفی و خواستار پناهندگی می‌شوند.

به دنبال عقد قرارداد امنیتی ای که سال گذشته بین رژیم ایران و دولت ترکیه منعقد گردید بسیاری از این پناهجویان توسط پلیس ترکیه دستگیر و به مقامات رژیم ایران تحویل داده شده‌اند. بدیهی است که با توجه به ماهیت جنایتکارانه رژیم جمهوری اسلامی ایران، پس از استرداد، بجز شکنجه، زندان و اعدام سرنوشت دیگری نمی‌توان برای این پناهجویان متصور شد.

به دنبال قرارداد فوق وزارت امور خارجه ترکیه در تاریخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۹۴ و پس از آن در تاریخ ۳ نوامبر ۱۹۹۴ با اعلام دو بخشنامه مقدمات استرداد پناهجویان ایرانی در ترکیه را فراهم آورد. به این صورت که در بخشنامه اول کلیه پرونده‌های پناهجویان معلق و دست پلیس ترکیه برای اذیت، آزار و دستگیری و استرداد آنان باز گذاشته شد...

در اعتراض به این سیاست‌های دولت ترکیه و خواسته رسیدگی به پرونده‌های پناهجویان سیاسی از دفتر سازمان ملل در ترکیه، از اوت امسال تاکنون ۱۶۰ تن از ایرانیان پناهجو در دفتر مرکزی حزب متحد سوسیالیست - آنکارا، دست به تحصن زده‌اند. در صورت استرداد این افراد به ایران، جان همه آنان در خطر حتمی قرار خواهد گرفت... بنابراین، ما این اعمال پلیس ترکیه را شدیداً محکوم کرده و از کمیساریای عالی سازمان ملل در آنکارا می‌خواهیم که هر چه سریع‌تر به پرونده کلیه پناهندگان ایرانی در ترکیه رسیدگی و به آنان پناهندگی سیاسی داده شده و مقدمات انتقال آنان را به کشور ثالث فراهم آورد.

۲۶ اکتبر ۱۹۹۵

- اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران (لندن)
- انجمن فرهنگی کارگران مهاجر (GIK-DER)
- انجمن کارگران پناهنده
- مهاجر ایرانی (انگلستان)
- کانون همبستگی کردها و ترک‌ها (DAY-MER)
- کمیته پناهندگان کانون ایرانیان لندن
- کمیته برای بین‌الملل کارگری (CWI)
- میلیتانت (یونانی) (Militant Labour)

اتحادی که بر اساس صرفاً «نظر» و نه «عمل» ایجاد می‌شود، شکننده و بحران‌زاست.

به اعتقاد ما یکی از علل اصلی عدم پیشرفت کارها، این قبیل برخوردها به «اتحاد چپ کارگری» است. به سخن دیگر، درک دوستانی که این اتحاد را چیزی غیر از یک «اتحاد عمل» ویژه می‌پندارند، وضعیت را به اینجا کشانده است که بجای انجام کارهای دفاعی از یکسو و دامن زدن به بحث‌های نظری از سوی دیگر، صرفاً کلیه اعضا به «خط دادن» و انجام یکسری خرده کاری‌های اداری اکتفا کرده‌اند. بر خلاف نظر برخی که معتقد بودند که تصویب مصوبات «چپ و رادیکال» همه مسائل را خود بخود حل خواهد کرد، عملکرد سال گذشته نشان داد که تصویب برنامه «رادیکال» اگر همراه با عمل رادیکال نباشد، کاری انجام نخواهد داد.

اساسنامه و سیاست‌ها

بدیهی است که چنین اتحادی بایستی ساختار تشکیلاتی مشخصی داشته باشد. ما به سهم خود پیشنهاداتی برای حل مسائل تشکیلاتی ارائه داده‌ایم.^(۵) به اعتقاد ما، شرکت کنندگان در این اتحاد بایستی تعهد سیاسی داشته و در تقسیم کارها و فعالیت‌ها به شکل فعال شرکت داشته باشند. اگرچه این تشکیلات یک حزب سیاسی نیست، اما برای پیشبرد فعالیت‌های خود نیاز به اعضای منضبط و جدی دارد.

سیاست‌های این اتحاد را در «پلاتفرمی» قبلاً ارائه داده‌ایم.^(۶) به اعتقاد ما «اتحاد چپ کارگری» بایستی به یک ستاد متمرکز در خارج کشور، برای دفاع از کلیه مبارزات کارگران و زحمتکشان و پناهندگان سیاسی تبدیل شود. واحدهای محلی و کشوری نقش تعیین‌کننده در این امر ایفا خواهند کرد. واحدهای کشوری بایستی بر اساس یک سیاست درازمدت بطور جدی و پیگیر ارتباطات مرتب با سندیکا‌های کارگری، گروه‌های چپ مترقی، سازمان‌های حقوق بشر و مطبوعات داشته باشند. واحدها بایستی جلسات مرتب داشته و اعضای آن بطور فعال در کارها شرکت کنند.

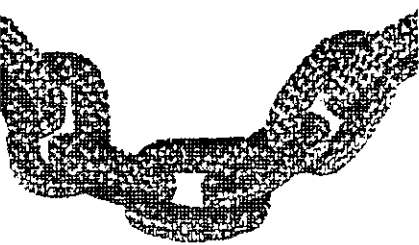
«اتحاد» باید بولتن‌هایی خبری مرتب (ماهانه) در ارتباط با فعالیت‌های محلی و کشوری و اخبار ایران داشته باشد. بولتن‌هایی به زبان‌های مختلف اروپایی برای دخالت در درون جنبش کارگری این کشورها نیز ضروری است.

تدارک بحث‌های نظری

برای تبادل نظر و تأثیرگذاری سیاسی بر یکدیگر، بولتن‌های ماهانه در مورد مسائل مشخص و از پیش تعیین شده ضروری است. شکل فعلی بولتن

مباحثات باید تغییر کند، زیرا چنین بولتنی هیچ کمکی به پیشبرد نظریات نمی‌کند. مسائل جنبش کارگری در ایران و سطح بین‌المللی، تجارب و درس‌های پیروزی و شکست انقلاب‌های گذشته و نکات برنامه‌ای که مورد اختلاف اپوزیسیون چپ است (مانند مفهوم سوسیالیسم، حزب، برنامه و غیره) از جمله بحث‌هایی است که باید در بولتن مباحثات دامن زده شود. تنها تحت چنین سازماندهی‌ای است که انتشار بولتن‌های مباحثات مفید قرار خواهد گرفت.

ما پیشنهادات بالا را بارها در بولتن‌ها و مقالات مندرج در نشریات خود تأکید کرده و به سهم خود در راستای اجرای آنها گام‌هایی مشخصی برداشته‌ایم. اما، چنانچه قرار باشد که سایر گرایش‌ها و افراد درون این اتحاد همچنان به خرده کاری‌های بی‌نتیجه ادامه داده و هیچ واکنشی به پیشنهادات ما نشان ندهند، ما نیز بالاچار در شرکت خود در «اتحاد» باید تجدید نظر کرده و راه خود را همانند گذشته مستقلاً ادامه دهیم. اتحاد چپ باید کمکی در جهت فعالیت‌های عملی و نظری جمعی باشد، وگرنه دلیل عینی برای این گردهم‌آیی نیز وجود نخواهد داشت. ■



(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

کارگر» حتی حاضر نشد زیر فراخوان به تظاهرات امضاء کند! سؤال ما از این گرایش‌ها اینست که چرا یک سری خرده‌کاری‌های اداری را به دفاع از ۱۶۰ پناهجو ترجیح می‌دهند؟ چگونه با این روش می‌خواهند سایر نیروها را به

«اتحاد چپ کارگری» جلب کنند؟

۵- رجوع شود به اساسنامه پیشنهادی در انتهای همین مقاله.

۶- رجوع شود به بولتن مباحثات شماره ۳.

و پیاده کردن سیاست‌های مجامع عمومی فعالیت‌ها شرکت داشته باشند و تعهد بپایانند. مگر اینکه مخالفت‌های عمیق سیاسی وجود داشته باشد (که آنهم باید در ابتدا از طریق بحث‌های کتبی در بولتن‌ها و نهایتاً در مجمع عمومی حل و فصل شود و نه در حین انجام کارهای عملی روزمره). هیچ عضوی نمی‌تواند به بهانه «مخالفت» با پیشنهادات مشخص عملی از زیر تقسیم کارها شانه خالی کند.

۴- یکی دیگر از تعهدات سیاسی در درون چنین اتحادی تعهد مالی است. اضافه بر این، از آنجایی که هم هیئت هم‌آهنگی و هم واحدها برای انجام کارهای روزمره نیاز به امکانات مالی دارند، بهتر است کلیه اعضا حداقلی (مثلاً معادل ۵ پوند در ماه) حق عضویت بپردازند. نیمی از این بودجه می‌تواند در صندوق واحدها و نیمی دیگر برای کارهای سراسری اختصاص یابد.

۵- بدیهی است که هر عضو فعال «اتحاد» (چه یک فرد و یا چه نمایندگی یک گروه یا یک محفل) باید از یک حق رأی برخوردار باشد. اما در عین حال نمی‌توان واقعیت ترکیب‌کنونی «اتحاد» را کتمان کرد؛ و آن اینست که «اتحاد» متشکل از افرادی است که برخی به نمایندگی از گروه‌های سیاسی متشکل به آن می‌پیوندند و برخی «منفرد» که وابستگی تشکیلاتی به گروه خاصی ندارند. نمی‌توان شکل عضویت را یا صرفاً «فردی» و یا «گروه‌ای» تعیین کرد. اعضای «اتحاد» باید بتوانند با هر عنوانی که خود تشخیص می‌دهند در آن شرکت کنند. تحمیل یک روش از کار، غیر اصولی است.

۶- عیناً بر تصمیم واحدها و بنا بر تعداد اعضای هر واحد، درصدی از اعضا می‌توانند برای شرکت در مجمع عمومی انتخاب شوند (مثلاً در واحدهای کوچک از هر ۳ عضو یک نفر و در واحدهای بزرگ از هر ۱۰ عضو یک نفر).

۷- از آنجایی که گرایش‌های مختلفی در «اتحاد» وجود دارند، شرکت نمایندگان هر گرایش در مجامع عمومی و هیئت هم‌آهنگی (در صورت تمایل خود آنها به شرکت)، ضرورت می‌یابد.

۸- نقش هیئت هم‌آهنگی به عنوان مرکز هم‌آهنگ کننده فعالیت‌های واحدها پر اهمیت است. آکسیون‌های سراسری یکی از مؤثرترین اشکال مبارزه علیه رژیم است، که بدون یک «مرکز» و یا «ستاد» قوی غیر قابل تحقق است. کم بها دادن به نقش مرکزی هیئت هم‌آهنگی تحت لوای اینکه واحدها «خود مختار» هستند، در تناقض کامل با ماهیت «اتحاد» است. چنانچه قرار است هر واحد، ساز خود را بنوازد، اصولاً دیگر چه نیازی به کار مشترک است؟ «اتحاد» یک اداره بوروکراتیک نیست، بلکه یک «اتحاد عمل ویزه» سیاسی متشکل از افراد و گروه‌های کمونیست، برای پیشبرد فعالیت‌های عملی مشترک ضد رژیمی و بحث‌های سیاسی، است. چنین کاری را بدون تمرکز نمی‌توان انجام داد.

هیئت هم‌آهنگی مسئول انتشار بولتن‌های مباحثات و خبری است.

۵- مجمع عمومی

مجمع عمومی «اتحاد» حداقل سالی یکبار تشکیل می‌شود. مجمع عمومی اضطراری می‌تواند توسط هیئت هم‌آهنگی و یا درخواست اکثریت اعضا فراخوانده شود.

هیئت مسئولین
اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

۱۸ سپتامبر ۱۹۹۵



۲- حقوق اعضا

الف) اعضا در هر واحد (محلی، منطقه‌ای یا کشوری) می‌توانند از میان خود نمایندگان برای شرکت در مجمع عمومی انتخاب کنند. (۶)
ب) نمایندگان جریان‌های سیاسی در هر واحد، در صورت تمایل و با تأیید هیئت هم‌آهنگی می‌توانند در مجامع عمومی شرکت کنند. (۷)

۳- واحدها

واحدهای محلی می‌توانند با حداقل حضور ۳ عضو تشکیل شوند.
واحدها دارای استقلال هستند، اما موظف‌اند سیاست‌های عملی تصویب شده در مجمع عمومی را اجرا کرده و در ارتباط نزدیک با هیئت هم‌آهنگی، از طریق سازمانده واحد، خود را سازمان دهند.

۴- هیئت هم‌آهنگی

هیئت هم‌آهنگی منتخب مجمع عمومی است و تا مجمع عمومی بعدی، وظایف و سیاست‌های تعیین شده را اجرا کرده و فعالیت‌های کلیه واحدها را هماهنگ می‌کند. (۸)
هیئت هم‌آهنگی جلسات مرتب داشته و گزارش خود را بطور کتبی از طریق سازمانده واحدها، در اختیار اعضا آنها قرار می‌دهد.

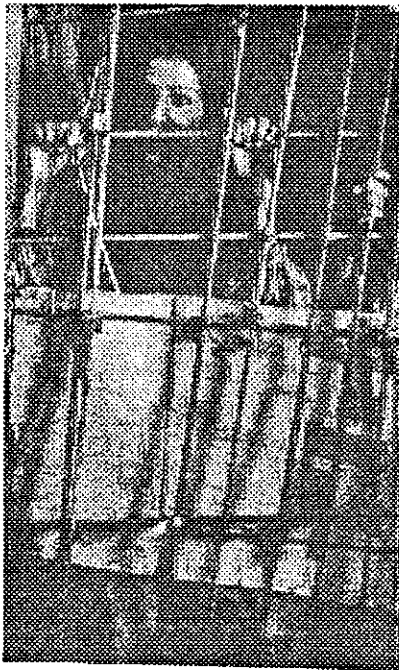
۱- این اساسنامه برای درج در بولتن مباحثات شماره ۴ «اتحاد چپ کارگری» ارسال شده است.

۲- بدیهی است که مصوبه مجمع عمومی «اتحاد» کامل و نهایی نیست. بحث پیرامون این مصوبه از طریق بولتن مباحثات ادامه می‌یابد. اما در مقطع فعلی پذیرش مصوبه پیش شرط عضویت است.

۳- این درست است که «اتحاد» یک حزب نیست. اما در عین حال، یک اتحاد ویژه و درازمدتی است که اعضای آن باید بطور جدی و مستمر در فعالیت‌های عملی آن شرکت کرده و در تقسیم کار واحدها و یا کارهای سراسری درگیر شوند. این اتحاد نمی‌تواند عده‌ای «تماشاچی»، «ناظر» با حقوق ویژه داشته باشد (برای مثال اعضا نمی‌توانند در بحث‌ها و «خط دادن»‌ها و «تعیین تکلیف کردن»‌ها حاضر و فعال باشند، اما در تقسیم کارها غایب؛ و این را اینگونه توجیه کنند که گویا در «اتحاد» هیچ عضوی را نمی‌توان بر اساس تصیمات اکثریت و اداره به کاری کرد که با آن مخالف باشد!). همه اعضا باید در کارهای روزمره

انحرافات رایج در جنبش زنان

بیژن سلطان زاده



فایرستون^(۱)، "دلفی"^(۲) و "کیت میلتنیر"^(۵) اشاره کرد. فمینیست ها چنان دیواری از توهم و ابهام را به دور خود کشیده اند که باعث شده از واقعیت های عینی دور گشته و خود را به جزئیات مشغول نمایند. با کمی توجه به خواست های زنان متوجه خواهیم شد که خواست های مشترک همگی آنها از موقعیت مشترک آنها سرچشمه می گیرد اما خود این خواست ها دارای خصلت غامض و مرکب هستند. غامضند برای اینکه قسمتی از آنها در نظام سرمایه داری قابل تحقق است مانند: بعضی از بدیهات که در جهان اول و دوم به زنان عطا شده است. قسمت دیگر اما خواست های هستند که ضد سرمایه داری می باشند، یعنی تا زمانی که دولت سرمایه داری به حاکمیت خود ادامه می دهد قابل تحقق نیستند. برای مثال: در حالی که سیستم سرمایه داری قسمت عمده ای از امکانات تولیدی، کاری، اجتماعی و غیره، را در اختیار مردان قرار داده است و امکانات مساوی برای همه جز دروغی بیش نیست و کارهای اختصاص یافته برای زنان بسیار حاشیه ای و یا دستمزد بسیار اندک می باشد، چگونه می توان خواست "مزد مساوی برای کار مساوی" را مطرح کرد. قسمت ضد سرمایه داری خواست های زنان همانا برای آنان بسیار مهم تر و قابل توجه تر از قسمت های دیگر می باشد زیرا شالوده اصلی ستم جاری بر آنها را تشکیل می دهد. باید توجه داشت که محرومیت های عمده ای که امروز زنان با آن دست و پنجه نرم می کنند عموماً به علت خصوصیات ذاتی آنها نیست بلکه بواسطه مجموعه وظایفی است که جامعه برای آنان مشخص کرده است. این وظایف بطور فشرده عبارتند از: ۱- مادری و نگهداری از اطفال ۲- کارخانگی ۳- ارضاء مردان ۴- کارهای پست و حاشیه ای. همانطور که مشاهده می کنید با پردازش به مبارزاتی که صرفاً جهت بدست آوردن مسائل بسیار جزئی است نمی توان خواست های فوق الذکر را عملی ساخت. لذا تنها راهی که در مقابل زنان و دیگر طبقات ستم دیده قرار می گیرد همانا مبارزه در جهت سرنگونی نظام سرمایه داری می باشد. فمینیست ها قسمت عمده از مساعی و تلاش خود را برای کسب مطالبات دمکراتیک (جزئی) که در اکثریت کشورهای جهان اول تا اندازه ای کسب شده قرار داده و بدون اینکه هیچ توجه ای به مطالبات ضد سرمایه داری داشته باشند موجبات انحراف های را در جنبش زنان فراهم می کنند. از این رو و

موقعیت هر فرد را باید از ماهیت سهم کار اجتماعی که جامعه به او واگذار می کند، پالایش نمود. در این جاست که می توان به راحتی ستم اعمال شده به زنان را به شکل عیان مشاهده کرد. زنان بعنوان «کالا» در جامعه بشری تحت ستمی تاریخی قرار دارند. ستمی که به تناسب پیشرفت مناسبات تولیدی و حرکت در مسیر سرمایه داری به طرق مختلف بر زنان تحمیل می شود.^(۱) لئافه ای از ابهام و راز، چگونگی میلاد جنبش رهائی بخش زنان را از دیدگان ما مستور نموده است؛ ولی اینطور که به نظر می رسد این جنبش رهائی بخش در جریان یک خلاء ایدئولوژیک بوجود آمده است. خلائی که در جریان برش افراد جامعه از افکار قرون وسطایی و پسترو، برای دگرگونی و کسب آزادی پا گرفت. نظریات مربوط به ستم اعمال شده بر زنان اولین بار توسط متفکرین فیلسوف مورد بررسی قرار گرفت. از اولین کسانی که در این راه قدم گذاشتند می توان به "دیدرو"، "اگوست بیل"، "کارل مارکس" و "فردریک انگلس" اشاره کرد. آنان برتری "طبیعی" مرد را برزیر سوال کشیدند و خواستار آموزش وسیع تری برای زنان شدند. آنان همچنین عقیده داشتند که «خصلت زنانه» ذاتی نبوده بلکه سیستم ناقص جامعه آن را خلقت کرده و بدان دامن می زند. "اگوست بیل" در مورد ستم اعمال شده بر زنان در کتاب خود^(۲) می نویسد: "زن هم به عنوان یک موجود اجتماعی، و هم به دلیل جنسیتش رنج می برد. یعنی علاوه بر اینکه در جامعه به عنوان یک کارگر تحت ستم قرار می گیرد، در همان حال به عنوان جنس مؤنث نیز مورد ستمگری قرار می گیرد. در جامعه بورژوازی زن مکان دوم را احراز می کند. در مرتبه اول، مرد قرار می گیرد. به این ترتیب، چنین رابطه ای عکس آن رابطه ای است که در دوران مادر سالاری وجود داشت. این تغییر در بدو پیدایش خود حاصل تکامل جامعه از کمونیسم اولیه به مالکیت خصوصی مردسالار بوده است." دفاع از حقوق پایمال شده زنان مسئله ای است که در قرن حاضر در اشکال به ظاهر متنوعی مطرح می شود. عده ای که خود را منادیان آزادی زنان (فمینیست ها) می دانند، پیش آمده و خود را سپر پدافند در مقابل حملات و تندرهای سهمگین ناشی از جامعه معرفی کرده و معتقد هستند که ریشه های اصلی ستم بر زنان بر اساس حاکمیت مردان و ستم جنسی استوار گشته است. از جمله فمینیست های که کوس این نظرات را به صدا در آوردند می توان به

- ۱- شایان الذکر است که شکل ستمی که بر زنان در جوامع عقب مانده وارد می شود به مراتب بیشتر از جوامع پیشرفته است.
- ۲- اگوست بیل از رهبران جنبش کارگری و سوسیالیستی آلمان بود که کتاب «زن و سوسیالیسم» را به رشته تحریر در آورد. این کتاب به سال ۱۸۷۸ به چاپ رسید. لنین ستایش زیادی از این اثر کرده و مطالعه آن را به همه کارگران آزادخواه توصیه کرده است.
- ۳- فایرستون تفاوت بین دو جنس بعنوان یک مقوله بیولوژیک را با مقوله تفاوت جنسی بشکل اجتماعی آن یکی می بیند. در حالی که دومی (یعنی تفاوت جنسی بشکل اجتماعی) بر اساس نابرابری ایجاد شده است. او همچنین عقیده داشت که باز تولید نسل بشر همواره از اقتصاد اجتماعی مهم تر بوده و حکم پایه را دارد.
- ۴- کریستن دلفی اعتقاد داشت که تفاوت جنسی یک مقوله اجتماعی است و باید تاریخی بررسی شود. اما در ضمن اعتقاد داشت که ستم جنسی فراگیرتر از ستم طبقاتیست. او ستم اصلی بر زنان را ستم جنسی اوزیایی کرده و ستم طبقاتی را فرعی می داند.
- ۵- کیت میلتنیر معتقد است که مردان از یر قنداق و تولد، حقوق ویژه ای بر زنان دارند که بسیار با اهمیت تر از تقسیم طبقاتی می باشد.

نظر به اینکه این انحرافات در جنبش زنان یا هر جنبش دیگر مانند: موریانه‌ای بن و ریشه‌های درخت مبارزاتی را در هر زمان صدمه می‌زند، بر آن شدیم که در این گفتار به توضیح انحرافات جاری در اشکال مختلف فمینیسم و نظرگاه خود بپردازیم.

۱- فمینیسم افراطی^(۶)

فمینیست‌های رادیکال را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد که عبارتند از:

دسته اول ریشه اصلی ستم جاری بر زنان را سیستم مردسالاری و موجود "مرد" دانسته از این رو، مبارزه خود را به مبارزه علیه مردان و سیستم مردسالاری محدود می‌کنند، چون اعتقاد دارند که سیستم مردسالاری سیستمی با مناسبات تولیدی خاص و جدا از سیستم سرمایه‌داری می‌باشد. یکی از خواستهای آنان داشتن کنترل کامل بر بدن خود است. این خواست را گاهی آنقدر پیش می‌برند که روابط جنسی زنان و مردان نفی کرده و آن را ستم و سلطه مرد بر زن ارزیابی می‌کنند. از این روایت که همجنس‌بازی را به عنوان تاکتیک مبارزاتی برای تحقق خواستهای خود معرفی می‌کنند. هدف نهایی آنها کسب قدرت توسط زنان، از طریق یک انقلاب فمینیستی می‌باشد.

دسته دوم باین گروه نیز مانند دسته اول علت ستم اعمال شده بر زنان را از سیستم مردسالاری دانسته ولی عامل اصلی دامن زدن به این ستم را موقعیت بیولوژیکی و فرزندزایی^(۷) زن معرفی می‌کنند. آنها معتقد هستند تنها با یک انقلاب بیولوژیکی است که زنان می‌توانند رهایی پیدا کنند. توجیه آنان در این مورد پرورش کودکان آزمایشگاهی و سرپرستی اطفال بوسیله دولت است. همانطور که خواندید رادیکال فمینیسم علت العلل را برتری جنسی (مرد بر زن) دانسته و هیچ توجه‌ای به استثمار انسان از انسان ندارد. در نتیجه مبارزه طبقاتی را نفی کرده و سرمایه‌داری را دشمن اصلی نمی‌دانند.

۲- سوسیال فمینیسم^(۸)

سوسیال فمینیسم طیف بزرگ و فعالی را در بر می‌گیرد. فعالین سوسیال فمینیسم از نخستین کسانی بودند که مسئله کار خانگی را باز کردند و ثابت نمودند که کارخانگی نه تنها دارای ارزش مصرفی است بلکه خود "مولد ارزش"^(۹) است. ما این شق از فمینیسم را به دو گروه تقسیم می‌کنیم که عبارتند از: گروه اول - این گروه علت اصلی ستم جاری بر زن را "کار خانگی" دانسته و اعتقاد دارند که حتی در نظام سرمایه‌داری هم می‌شود این کار را اجتماعی کرد. به همین منظور آنان زنان را به اتحاد و مبارزه برای دریافت دستمزد در قبال کار خانگی دعوت می‌کنند. اما به نظر شما آیا امکان دارد که سرمایه‌داران و نظام آنها "کارخانگی" را اجتماعی کنند؟ مسلماً جواب این سؤال منفی است. زیرا سرمایه‌دار از طریق کار

رایگان زن در خانه، مسوولیت تربیت و آموزش کارگران آینده را به دوش خانواده گذاشته و عملاً از مسوولیت‌های سنگین^(۱۰) که در صورت اجتماعی شدن این کار به سیستم واگذار می‌شود شانه خالی می‌کند. فمینیسم افراطی مبارزات زنان، برای کسب رهایی و نابودی ستم بر آنها را به مبارزه برای کسب دستمزد تقلیل داده و سبب انحراف در جنبش زنان می‌شود.

گروه دوم - زنان را بعنوان یک قشر خاص قلمداد کرده و معتقد به برتری جنسیت می‌باشد. آنان مانند رادیکال‌ها دشمن اصلی را "مرد" می‌دانند.



۳- لیبرال فمینیسم:

این دسته از فمینیست‌ها برای کسب حقوق ابتدایی زنان در چهارچوب نظام سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند. برای مثال یکی از مسائلی که مطرح می‌کنند این است که همانطور که مردان می‌توانند در اجتماع از نظر شغلی به مدارج بالا صعود کنند، زنان نیز باید بتوانند به راحتی پله‌های پیشرفت را طی نمایند. همانطور که مشاهده می‌کنید این نظریه پیکان مبارزاتی خود را به سمتی نشانه نرفته بلکه اعتقاد دارد که باید به مسائل بسیار جزئی پرداخت.

۴- گروه میانجی:

هدف اصلی این گروه که مسئله زنان را به شکل خاصی دنبال می‌کند، پیوند و ایجاد پل ارتباطی بین فمینیسم و مارکسیسم است. آنها معتقد هستند که مارکسیست‌های کلاسیک فقط موقعیت اقتصادی زنان را در جوامع سرمایه‌داری، در رابطه با مبارزه طبقاتی مورد بررسی قرار داده و هیچ اشاره‌ای به مسائل فرهنگی و ایدئولوژیک نکرده‌اند. آنها در پیوند دو نظریه مارکسیسم و فمینیسم در مرتبه نخست آنها را از هم جدا کرده و از طریق مارکسیسم مبارزه طبقاتی برای سرنگونی نظام سرمایه‌داری را ضروری دانسته و معتقد هستند که در ادامه این مبارزه برای محور نظام مردسالارانه باید از مبارزه

فمینیستی استفاده کرد. ضعف این دیدگاه در این است که از دید فمینیستی، در بررسی ستم دوگانه، برتری جنسیت را اساس موقعیت تاریخی زن دانسته و در نفی دیدگاه اکونومیستی نقش مردسالاری را جدا از مناسبات اجتماعی قرار می‌دهد. از این رو مردسالاری که جزئی از روبنای طبقاتی است را از پایه مادی آن جدا می‌سازد. ■

۶- در نوشته‌های کهن از شاعرهای به نام "سافو" نام برده شده است، که بجد او را می‌توان از اولین کسانی دانست که ستم جنسی بر زنان را به مردان نسبت داد. "سافو" بر اثر تأکید و افراط در نظریات خود به جمع همجنس‌بازان پیوست. و سرانجام به علت اینکه عاشق مردی شد، خود را از بالای بلندی به پایین پرتاب کرد و به زندگی خود خاتمه داد.

۷- "سیمون دوبوار" فمینیست فرانسوی علت اصلی ستم اعمال شده بر زنان را تولیدمثل دانسته و آغازگاه این ستم را با رجوع به تاریخ این گونه بازگو می‌کند که در جریان نبرد بین زن و مرد، زنان مغلوب گشته و در اثر این شکست آنان لقب "جنس دوم" را پذیرا شدند. او نظریات خود را در کتاب «جنس دوم» فرموله نموده است.

۸- یکی از گروه‌های وطنی که پرچم‌دار سوسیال فمینیسم می‌باشند، خود را حول نشریه "آوای زن" متشکل کرده‌اند. به نظر نویسنده این ستور آنان توانسته‌اند با تحقیق و فرموله کردن نظرات خود (حدائق در سطح نظری) موفقیت‌ها و پیشرفت‌های زیادی کسب کنند. برای مثال آنان در توضیح سوسیال فمینیسم می‌نویسند: "سوسیال فمینیست‌ها با بسط درک‌های مارکسیسم از مبارزه انقلابی و اضافه نمودن مسئله زنان و مبارزه علیه سرکوب جنسی آنان، در پی یافتن راه حل مناسبی برای تطبیق مبارزه طبقاتی و حل مسئله زنان هستند. آنان به از بین رفتن «طبقه و جنسیت» هردو معتقد هستند." البته شایان ذکر است که متأسفانه فعالین نشریه فوق‌الذکر مطالب نشریه خود را از فیلتر مردزدائی عبور داده و به جای تأکید بیشتر بر مسئله طبقات و مردسالاری به ایزوله کردن موجود مرد می‌پردازند، البته این انحراف کاملاً به دور از باور نیست، چون وجه اشتراک اشکال مختلف فمینیسم می‌باشد.

۹- در چهارچوب خانه و کارخانگی اطفال دیروز و کارگران امروز رشد پیدا کرده و وارد بازار کار می‌شوند، اینان خود "مولد ارزش" هستند، در حالی که جامعه در مقابل رشد و تربیت آنها هیچ مسئولیتی را به عهده نگرفته است.

۱۰- منظور تهیه آشپزخانه‌های عمومی و مهد کودک و شیرخوارگاه است، که برای نظام هزینه انبوهی را در بر خواهد داشت.

نگاهی به کنفرانس جهانی زنان در پکن

بیژن سلطان زاده

کنفرانس جهانی زنان^(۱) در پکن به تاریخ ۸ شهریور (۳۰ اوت ۱۹۹۵) در دو بخش رسمی و غیررسمی کار خود را آغاز کرد. در بخش غیررسمی که می توان آنرا مهمترین بخش این کنفرانس دانست در حدود سی و پنج هزار زن آمادگی شرکت خود را اعلام کردند ولی به دلایل مختلف حکوت چین از ورود ده هزار نفر از آنها جلوگیری کرد.

اهمیت بخش غیر رسمی در این است که در این بخش از کنفرانس، گروههای غیردولتی زیادی شرکت کرده و به افشای ستم جاری بر زنان در کشور های خود می پردازند. بعد از پایان این بخش که بیشتر از چند روز طول نکشید، کنفرانس اصلی به مدت ده روز آغاز شد.

این کنفرانس در کشوری برگزار شد که یک ایدئولوژی استالینیستی و سستی بر آن حاکم است. چین پرچمدار سیاستی شده بود مبنی بر اینکه انسان چینی یک انسان خاصی است که با انسانهای سایر نقاط کره زمین تفاوت دارد. در نتیجه نمی توان حقوق مردم چین را مطابق با حقوق سایر ملل تنظیم و اجرا کرد. به محض اعلام این سیاست از طرف چین، مرتجعان و نمایندگان دیگر کشورهای که بوسیله گروه های کلرچی^(۲) اداره می شوند، نظیر: ایران، سودان و واتیکان از این طرح استقبال کرده و سنگ آن را به سینه زدند. در همین رابطه پاپ اعظم! یک زن آمریکایی به نام «مری آن گلاندون»، که استاد قانون در دانشگاه «هاروارد» است را به نمایندگی از طرف مذهب کاتولیک روانه کنفرانس کرد تا هوای قوانین مذهبی را داشته باشد که مبادا چیزی بر خلاف آن تصویب شود. از طرف روحانیون اسلامی مصر نیز فردی به نام «قادلحق علی القدالحق» که رئیس یکی از بخشهای دانشگاه الاهزاست؛ برای دفاع از قوانین اسلامی به پکن فرستاده شد.

حکومت اسلامی ایران نیز بمانند سایر همپالوده ای های خود، ریاست گروه دولتی خود را به آخوندی به نام محمد علی تسخیری واگذار کرد. این آخوند مرتجع در هنگام سفر به پکن در مصاحبه ای که با خبرگزاری حکومت اسلامی داشت، نظریات و اقدامات سازمانها و نمایندگان کشورهای دیگر را به باد انتقاد گرفت و گفت: «طی این کنفرانس جمهوری اسلامی ایران در کنار دیگر کشورهای اسلامی تلاش خواهد کرد تا اسناد کنفرانس در انطباق با اسلام باشد. در همین رابطه روزنامه حکومتی ایران نویز نوشت: «تساوی مفهومی غیرواقعی است و تعریفش به عوامل مختلف اجتماعی و فرهنگی و تاریخی بستگی دارد. درک غربی از تساوی ممکن است در نقاط دیگر جهان مناسبتی نداشته باشد. که این بخاطر عوامل گوناگون مذهبی و فرهنگی است.

سند های این کنفرانس مانند کنفرانس سال گذشته قاهره مجدداً بر تساوی حقوق بین زن و مرد تأکید می کند که به هیچ وجه مورد قبول کشورهای که از اصول اسلام پیروی می کنند، نمی باشد.^(۳)

الگوی زن ارائه شده از طرف حکومت اسلامی، زنی است که باید حجاب کامل داشته باشد، از تمام دستورات شوهرش اطاعت کند، در اجتماع کمتر خود را ظاهر کند، چون طبق روایت اسلامی تمام نقاط بدن زنان از نوک انگشت تا موی سر موجب تحریک و مقصده در جامعه می شود. با استناد به جرائد حکومت اسلامی در این باره چند مثال می آوریم تا مطلب فوق روشن تر شود. در روزنامه اخبار مورخه ۶ شهریور ۱۳۷۴ آمده است: «برای جلوگیری از اختلاط و برخورد احتمالی بین زنان و مردان شهرداری ارومیه می خواهد یک پارک مخصوص بانوان دایر کند». در همین رابطه و برای جلوگیری از تماس احتمالی زنان با مردان، طرح جداسازی زنان از مردان در مینی بوس ها نیز به اجرا در خواهد آمد در این رابطه محمدعلی ترفع (مدیرعامل شرکت واحد) گفت: «روزانه ۳۷۰ هزار مسافر زن با مینی بوس رفت و آمد دارند که اگر به طور عمد یا سهو ۱۰ نفر به آنها در اتوبوس تنه بزنند روزانه ۳ میلیون و ۷۰۰ هزار گناه قابل شمارش اتفاق می افتد و این خلاف اصول اعتقادی است.^(۴)

همانطور که مشاهده می کنید حاکمان مرتجع آنقدر پرو هستند که اگر مجال و قدرت زیاده تری داشته باشند فشار و آپارتاید جنسی را صد مراتب قرون وسطایی تر از امروز انجام خواهند داد.

حکومت اسلامی ماهها قبل از کنفرانس و با تدارکات بسیار^(۵) سعی داشت نشان دهد که زنان در ایران آزاد هستند و از چیزی رنج نمی برند ولی این دسیسه حکومت، با اعتراض زنان معترض ایرانی که از سراسر جهان برای افشای حکومت اسلامی به پکن آمده بودند نقش بر آب شد.

در جمعه ۱۰ شهریور نمایندگان حکومت اسلامی که قصد داشتند یک گردهمایی در پکن برای تجلیل از مقام زن در اسلام و ایران اسلامی ترتیب دهند، در مقابل اعتراضات شدید زنان معترض ایرانی قرار گرفته و مجبور شدند که جلسه خود را تعطیل کنند. در روز شنبه ۱۱ شهریور حکومت اسلامی مجدداً در صدد برآمد تا جلسه دیگری برگزار کند ولی با اعتراض زنان معترض مواجه شد. زنان اعزامی از طرف حکومت اسلامی^(۶) در پاسخ به اعتراض زنان ایرانی با آنان وارد درگیری لفظی شدند و آنان را تهدید کردند. در این میان یکی از زنان ایرانی شروع به افشگری کرد و گفت: «اینها مرا تهدید می کنند، اینها زنان را در زندانها شکنجه می کنند.» با اعتراض زنان معترض ایرانی علیه فرستادگان حکومت

اسلامی، جو جلسه به هم ریخت و زنان دیگر کشورهایی که در جلسه حضور داشتند به حمایت از زنان معترض ایرانی، حکومت اسلامی ایران را محکوم کردند.

در روز ۱۲ شهریور نیز جلسه فرستادگان حکومت اسلامی با اعتراض زنان معترض به هم خورد. زنان معترض در ادامه افشاگری های خود پرده از دیگر جنایات های حکومت اسلامی برداشتند. آنها به زنان شرکت کننده در کنفرانس گفتند: «که در ایران زنان را زندانی، شکنجه، سنگسار و اعدام می کنند؛ زنان ایرانی تحت حاکمیت سیاه آخوندها از کوچکترین حقوق انسانی برخوردار نیستند و با آنها بعنوان افرادی ناقص العقل برخورد می شود.»

کنفرانس پکن به کار خود پایان داد و این حکومت اسلامی حاکم بر ایران بود که به مانند سایر کنفرانس های بین المللی ماهیت پلیدش برای تمام جهانیان افشا گشت. اما برای تداوم این افشاگرها، زنان احتیاج مبرم به یک تشکیلات مستقل و پر قدرت دارند و این مسئله میسر نمی شود مگر زنان ایرانی چه در خارج ایران و چه در داخل ایران به ساخت تیم ها و هسته های مستقل خود بپردازند که در نهایت از پیوند این گروهها، تشکیلات مستقل و پر قدرت آنها شکل بگیرد. ■

۱- تا به حال بجز کنفرانس جهانی زنان در پکن سه کنفرانس از طرف سازمان ملل بر سر مسئله زنان برگزار شده است. که به ترتیب عبارتند از: ۱- کنفرانس مکزیکوسیتی به سال ۱۹۷۵ که با عنوان دهه بین المللی برای زنان برگزار شد. ۲- کنفرانس کینهایک به سال ۱۹۸۰ که بر روی برنامه های کنفرانس تبلی تاکید کرد. ۳- کنفرانس نایروبی تحت عنوان چشم انداز استراتژی به سال ۱۹۸۵ تشکیل شد.

۲- کلرچی به معنای گروه روحانیون می باشد.

۳- روزنامه ایران نیوز مورخه ۱۲ شهریور ۱۳۷۴.

۴- روزنامه اخبار مورخه ۶ شهریور ۱۳۷۴.

۵- شایان الذکر است که حکومت اسلامی ماهها قبل از کنفرانس پکن برای فرموله کردن نظریات پست روی خود، جلسه ای با عنوان کنفرانس بین المللی نقش زن و خانواده در توسعه انسانی را ترتیب داد که در آن زنان حکومتی نظیر شهلا حبیبی (مشاور رئیس جمهوری) به توجیه نظرات حکومت اسلامی پرداختند.

۶- گروه اعزامی از طرف حکومت اسلامی ایران بالغ بر ۳۰ نفر بوده که ۱۸ نفر از آنها مرد بودند. ریاست گروه شرکت کننده از طرف حکومت اسلامی به عهده زهرا مصطفوی دختر خینی بود.

در باره وضعیت سیاسی بریتانیا

مصاحبه زیر توسط رفیق م. سهرابی با پیتر تف دبیر اول سازمان «میلیتانت» انجام گرفته که در اینجا توجه شما را به بخش اول آن جلب می‌کنیم.

(بخش اول)

با تشکر از قبول این مصاحبه، ممکن است مقداری در مورد خود و موقعیتان در میلیتانت و کتابی که اخیراً در حال انتشار آن هستید صحبت کنید؟

● من در حدود ۳۰ سال است که با میلیتانت کار می‌کنم. از خانواده‌ای کارگری هستم و در «لیورپول»، شهری که به خاطر تیم فوتبال مشهورش و گروه «بیتلها» شناخته می‌شود، زندگی می‌کردیم. اعضا خانواده ما بطور کلی به سوسیالیزم اعتقاد داشتند و من فعالیت سیاسی خود را با پیوستن به کلوپ جوانان سوسیالیست حزب کارگر انگلیس آغاز کردم. در آن زمان بحث‌های زیادی حول مسائل سوسیالیزم بین گروه‌های مختلف در جریان بود. در آن مقطع من به عضویت یکی از این گروه‌ها (میلیتانت) در آمدم که در سطح کل انگلیس دارای ۳۰ تا ۴۰ نفر عضو بیشتر نبود. خود را یک مارکسیست تلقی کرده و از همان ۳۰ سال پیش تاکنون به مطالعه آثار تروتسکی پرداخته‌ام. معتقدم که تحلیل‌های او، نه تنها در رابطه با انقلاب روسیه و انحطاط بعدی آن در غالب استالینیزم، بلکه در رابطه با سرمایه‌داری جهانی و جنبش جهانی طبقه کارگر در آن مقطع، بهترین توضیحات را در خود دارند. من از سن بیست و یک سالگی، زمانی که به عنوان دبیر اول «میلیتانت» انتخاب شدم (۱۹۶۴) فعال تمام وقت این سازمان بوده و برای ادامه فعالیت سیاسی به لندن آمدم. همانطور که قبلاً اشاره کردم در آن مقطع بیش ۳۰ تا ۴۰ عضو بیشتر نداشتیم. اما در طول یک دهه و نیم بعد از آن مقطع میلیتانت به یکی از فاکتورهای مهم در جنبش طبقه کارگر انگلیس تبدیل شد. این جریان موفق شد تأثیر خود را نه تنها بر حزب کارگر، بلکه بر مسائلی که در طول آن دوره تحت حاکمیت حزب محافظه کار به رهبری «تاچر» در انگلیس در حال وقوع بود، بگذارد. در همین رابطه من تصمیم به انتشار کتابی گرفتم که در آن به تاریخچه میلیتانت پرداخته‌ام. این کتاب بیشتر در رابطه با ایده‌هایی است که میلیتانت در گذشته مطرح کرده و نه تفسیر مسائل مربوط به شیوه‌های سازماندهی حول آنها و غیره. این کتاب توضیح می‌دهد که چشم‌انداز ما چه بود. تغییر و تحولات جنبش کارگری در انگلیس را چگونه ارزیابی می‌کردیم. و بطور مشخص استخراج درسهایی از آن چه ما در لیورپول در طی سالهای

۸۴ و ۸۵ بدست آوردیم. یعنی مبارزه علیه مالیاتی (Poll Tax) که حزب محافظه کار می‌خواست به مردم تحمیل کند و موفق نشد. میلیتانت ستون اصلی رهبری تئوریک، سیاسی و سازمانی مبارزات در لیورپول بود. بدون این رهبری آن جنبش نمی‌توانست پیروز گردد. شکست دادن «تاچر» که همراه با «ریگان» در آن مقطع خود را نماینده دواژنه سرمایه‌داری انگلیس و تمام دنیا می‌دانستند، پیروزی عظیمی برای طبقه کارگر به حساب می‌آمد. ما موفق شدیم که جنبش عظیمی را علیه مالیات فوق سازمان دهیم. ۱۸ میلیون کارگر انگلیسی از پرداخت این مالیات سر باز زدند. این مبارزات نه تنها به عدم پرداخت این مالیات منجر گردید، بلکه باعث برکناری «تاچر» از قدرت شد. در این کتاب مفصلاً توضیح داده شده که ما چگونه نقشه این مبارزه را کشیدیم، آن را سازمان دادیم و به پیش بردیم. چه مشکلاتی در مقابل ما قرار داشت و چگونه به حل آنها پرداختیم. این کتاب بزودی انتشار خواهد یافت.

ممکن است در مورد جنبش اتحادیه‌ای، ماهیت و رابطه آن با حزب کارگر انگلیس توضیحانی بدهید؟

● اتحادیه‌های کارگری در انگلستان مهمترین ظرف شکل اولیه طبقه کارگر به حساب می‌آیند. ما به عنوان مارکسیست‌ها اگر برخورد صحیحی به این تشکلات کارگری (بویژه در انگلستان) نکنیم، هیچگاه تبدیل به فاکتور مهمی در جنبش طبقه کارگر تبدیل نخواهیم شد. به این دلیل که، آغاز جنبش اتحادیه‌ای در انگلستان به دوره قبل از انقلاب فرانسه برمی‌گردد. اتحادیه‌ها ظرف مبارزات روزمره طبقه کارگر علیه سرمایه‌داران و کارفرمایان بر سر مسائل روزمره کارگران هستند. و بنابراین ما وظیفه داریم بطور مستمر در این مبارزات دخالت کرده و تأثیر خود را بر روند و چگونگی پیشبرد آنها بگذاریم.

جنبش کارگری در انگلستان دارای خصوصیات ویژه‌ای است. خصوصیات مشترکی بین جنبش طبقه کارگر کشورهای مختلف وجود دارد. اما این خصوصیات به لحاظ تاریخی اشکال مختلفی به خود می‌گیرند. روند تکامل جنبش کارگری در انگلستان متفاوت از آن شکلی است که مثلاً جنبش کارگری در ایران تجربه کرده است؛ و همچنین با تکامل آن در آلمان و فرانسه متفاوت است. در انگلستان ما ابتدا رشد اتحادیه‌ها را داشتیم و پس از آن جنبش «چارتیست‌ها»، جنبشی که به عنوان اولین جنبش سیاسی مستقل طبقه کارگر در تاریخ مبارزاتی آن به حساب می‌آید. مارکس و انگلس در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ خود را بدان منتسب کردند. این جنبش در جوهر خود جنبشی انقلابی بود.

اما با تحولاتی که در دنیای سرمایه‌داری در اواخر قرن ۱۹ و ابتدای قرن بیستم رخ داد، فروکشی جنبش اتحادیه‌ای را به دنبال خود آورد. رهبران اتحادیه‌هایی که عمده‌ا از کارگران حرفه‌ای تشکیل می‌شدند، به مباحثات با حزب لیبرال پرداختند. پس از آن با تغییر موقعیت جهانی امپریالیزم انگلیس در اواخر قرن نوزدهم و متشکل شدن قشر جدیدی از کارگران انگلیسی در اتحادیه‌های کارگری (اتحادیه‌های جدید)، قشری که محرومترین و غیر حرفه‌ای‌ترین بخش طبقه کارگر همچون کارگران کبریت‌سازی و کارگران حمل و نقل در بنادر و غیره را تشکیل می‌داد. این در واقع نشان‌دهنده این بود که امپریالیزم انگلیس دیگر قادر به دادن امتیازاتی به طبقه کارگر نبود. بنابراین مبارزه طبقاتی عظیمی آغاز به رشد کرد. این مبارزه عمده حول دستمزدها صورت می‌گرفت. مبارزه برای افزایش دستمزدها علیرغم اهمیت آن، دارای محدودیت‌های خود است. مبارزه‌ایست که همیشه توسط یک بخش از طبقه کارگر علیه یک سرمایه‌دار و یا یک کارفرما صورت می‌گیرد. در صورتی که مبارزه سیاسی مبارزه طبقه کارگر علیه کل طبقه سرمایه‌دار است. این آنچیز است که لنین آن را «اقتصادهای متمرکز» می‌نامید. یعنی مبارزه عمومی طبقه کارگر. و به طور مشخص نیاز طبقه کارگر به بدیلی سیاسی در مقطع مشخصی از مبارزه طبقاتی.

در انگلستان اتحادیه‌های کارگری در اواخر قرن نوزدهم مشاهده کردند که حزب لیبرال دیگر پاسخ‌گوی نیازهای آنان در مبارزه خود علیه کارفرمایان نیست، بنابراین تصمیم گرفتند بدیل سیاسی دیگری (حزب کارگر) را به وجود آورند.

این حزب در ابتدا سفاد سوسیالیستی‌ای در اساسنامه خود نداشت. حزب کل طبقه کارگر بود. حزبی بود که لنین و تروتسکی وجود آن را به رسمیت شناختند. فدراتیوی از عقاید مختلف بود. ترکیب آن را فعالین اتحادیه‌های کارگری، سوسیال دمکرات‌ها (به مفهوم مدرن آن و نه به مفهومی که در زمان مارکس و انگلس و لنین بکار برده می‌شد)، مارکسیست‌هایی که در شکل دادن موجودیت این حزب از نقش ارزنده‌ای برخوردار بودند و عناصر سائترست. فدراسیونی از طیف‌های فوق بود. حزبی بود که برگردنه اتحادیه‌های کارگری در انگلیس ساخته شد. در واقع حزبی بود تقریباً مطلق به اتحادیه‌های کارگری. سیمای سیاسی اتحادیه‌های کارگری بود. همانطور که قبلاً اشاره کردم، هیچگونه خواسته سوسیالیستی‌ای در اساسنامه خود نداشت. با این وجود لنین پیوستن آن را به بین‌الملل دوم بلامانع می‌دانست. او مطرح می‌کرد که درست است که رهبران حزب کارگر مبارزه طبقاتی را نادیده می‌گیرند اما، مبارزه طبقاتی آنان را نادیده نخواهد گرفت و به همین دلیل حزب کارگر مجبور

خواهد شد خود را تغییر دهد. و این آن چیزی بود که اتفاق افتاد. تحت تأثیر انقلاب اکتبر و مبارزه طبقاتی در آن مقطع بود که همین ماده ۴ اساسنامه فعلی^(۱) که رهبری دست راستی جدید حزب به سرکردگی «تونی پلر» به قلع و قمع آن افتاده، در اساسنامه جای گرفت.

اما باید توجه داشت که کاراکتر حزب کارگر انگلیس با کاراکتر دیگر احزاب کارگر در اروپا متفاوت است. در آنجا (برای مثال، آلمان، فرانسه، و اسپانیا) این احزاب که عمده تحت تأثیر افکار مارکسیستی بودند در ابتدا شکل گرفته و سپس آنها اتحادیه‌های کارگری را بوجود آوردند. و این در کشورهای مستعمراتی سابق هم مشاهده می‌شود. انگلستان در این رابطه شاید کشور واحدی باشد. به این معنی که دارای یک حزب سیاسی توده‌ای طبقه کارگر است. در واقع تا همین دوره اخیر ۹۰ درصد آرا در کنفرانس‌های آن متعلق به اتحادیه‌ها بود. و طبقه حاکم همیشه از این پیوند کارگران اتحادیه‌ها و حزب کارگر متنفذ بوده است. به این دلیل که، علی‌رغم اینکه رهبری این حزب همیشه تحت کنترل دست راستی‌ها بوده، اما سیاستهای آن از طریق همین پیوند با کارگران اتحادیه‌ها چک می‌شود، و در مواقعی به استحاله این حزب کمک رسانده است. متأسفانه در اینجا فرصت پرداختن به تمام مسائل تاریخی نیست. اما باید اشاره کنم که ما (میلیتانت) نقش ارزنده‌ای در این رابطه ایفا کرده‌ایم. ما ریشه مبارزات خود را متعلق به دوران دهه ۱۹۳۰ زمان تروتسکی می‌دانیم. دوره‌ای که من و امثال من به آن متعلق هستیم دوره دهه‌های ۵۰ و ۶۰ است. در طول این دو دهه ما شاهد دوره‌ای از رونق اقتصاد سرمایه‌داری در سطح کشورهای صنعتی جهان بودیم. مارکسیزم اما همواره بر سرنگونی این سیستم پامی فشارده و از طریق آن باید با هر گونه شعارهای مساوره چپ و اپورتونیزم رهبران دست راستی جنبش طبقه کارگر مبارزه کرد. همچنین باید در مقابل کسانی که می‌گویند مارکسیزم دیگر موضوعیت خود را از دست داده مقاومت و از ستنهای انقلابی دفاع کرد.

دلیل شما برای فعالیت در حزب کارگر انگلیس چه بود؟ و چرا از این حزب اخراج شدید؟

● ما همیشه بر این باور بوده‌ایم که سرمایه‌داری به شکل اجتناب‌ناپذیری سرنگون خواهد شد. در طول حیات خود با سیکلهایی از رونق و رکود موقت مواجه خواهد شد. این رونق و رکود در رادیکالیزه کردن طبقه کارگر تأثیر بسزایی خواهد داشت. ما باید خود را همیشه در موقعیتی قرار دهیم که بتوانیم حداکثر تأثیر تئوری مارکسیستی را بر جنبش کارگری بگذاریم. بنابراین معتقدیم که باید پرچم مارکسیزم را برافراشته نگه داریم و کیفیت فعالیت

خود را بالا ببریم و این کافی خواهد بود. طبقه کارگر روی یک خط مستقیم حرکت نمی‌کند. توده کارگران به طرف تشکلات توده‌ای می‌روند که از همه بیشتر افکار آنها را نمایندگی می‌کند. و این دلیل کار کردن ما در حزب کارگر است. فعالیت در این حزب علیه عناصر دست راستی و جلب بهترین کارگران جوان به تئوری مارکسیزم. ما از سیاستهای رادیکال و چپ در این حزب دفاع می‌کنیم. ما حتی از سیاستهای رفرمیستی در این حزب که در جهت ارتقاء سطح معیشت زندگی طبقه کارگر باشد دفاع می‌کنیم. اما همیشه تأکید داشته‌ایم که بر مبنای سرمایه‌داری تا ابد نمی‌توان به رفاه ادامه داد. تحت سیستم سرمایه‌داری و به دلیل بحرانهای ساختاری آن، آنچه که با دست چپ به طبقه کارگر داده می‌شود با دست راست از آن گرفته می‌شود. در آن زمان ما از نفوذ زیادی بین جوانان حزب برخوردار بودیم. جناح‌های دست راستی در این حزب هم تا آنجائیکه همه خرحمالی‌های حزب در دوران انتخابات، مثل پخش کردن اعلامیه و غیره را انجام می‌دادیم، ما را تحمل می‌کردند. اما موقعی که برای این جناحها مشخص گردید که عقاید ما در میان اعضا عادی حزب طرفداران زیادی پیدا کرده، موقعی که مشخص شد که ما می‌توانستیم به عنوان نماینده شهرداری‌ها، رهبران حوزه‌های محلی حزب، و حتی بعداً به عنوان نمایندگان مجلس انتخاب شویم، (در آن مقطع سه تن از رفقای تروتسکیست ما به عنوان نماینده مجلس توسط اعضا عادی حزب انتخاب شده و در مجلس بودند) تمام مشکلات شروع شد.

همانطور که قبلاً اشاره کردم طبقه حاکم همیشه از این پیوند اتحادیه‌ها و حزب کارگر متنفذ بوده است. بویژه اگر حزبی که قرار است به قدرت برسد چپ هم باشد. ما نمی‌گوییم که افرادی مثل تونی پن^(۲) هر چه می‌گویند درست است. اما تصور کنید اگر او رهبر حزب کارگر بود و این حزب به قدرت می‌رسید، چه فشار بزرگی از طرف اتحادیه‌های کارگری می‌توانستیم به دولت وارد آوریم و مجبورش کنیم که با در اختیار گرفتن کنترل برخی از واحدهای صنعتی دست به رفرفهایی اساسی بزند.

طبقه حاکم و رهبری دست راستی حزب کارگر به اهمیت این پیوند اتحادیه‌ها و حزب واقف بوده و هستند و کوشش خود را برای از هم گسستن این پیوند قرار داده‌اند. در همان مقطعی که اینان کمپین برای اخراج ما از حزب را در اواسط دهه ۱۹۸۰ راه انداختند ما به همه هشدار می‌دادیم که امروز علیه میلیتانت برخاسته‌اند، فردا نوبت به چپ درون حزب و اتحادیه‌های کارگری می‌رسد. و این جناح دست راستی در حزب کارگر است که رسالت نمایندگی سرمایه‌داری در حزب کارگر را به عهده دارد. متأسفانه به دلیل دوره رونق کاذبی که در طول

دهه ۸۰ داشتیم، بی‌اعتنایی چپ به امر مبارزه درون این حزب و تداوم کمپین دست راستی‌ها، وضعیتی به وجود آمده که اکنون حزب کارگر انگلیس به سرعت به طرف تغییرات کیفی بزرگی می‌رود. ماده ۴ را از اساسنامه خارج کردند و دست اتحادیه‌ها را به مقدار زیادی از قدرت حزبی کوتاه کردند. آنچه که در واقع شاهد آن هستیم بورژوا کردن حزب کارگر است. البته این روندی است که کاملاً انجام نپذیرفته است. اتحادیه‌ها همچنان پایگانی برای خود دارند. در گذشته ما در رابطه با حزب کارگر فعالیت می‌کردیم، ولی اکنون بطور مستقل به فعالیت سیاسی خود ادامه می‌دهیم. اما به نسبت کل طبقه سازمانی بسیار کوچک هستیم. برای هر ۱۰ کارگری که به ما می‌پیوندد، در مقابل ۱۰۰۰ کارگر دیگر وجود دارند که بدنبال تشکلی بزرگتر هستند. بنابراین ما شعار «پیش بسوی ایجاد حزب سوسیالیست» را در دستور کار خود قرار داده‌ایم. اتحادیه‌ها همچنان وجود دارند. آنچه باید انجام داد استحاله آنان به ابزاری بهتر از آنچه اکنون هستند و استفاده از آن برای پیشبرد مبارزه.

در بالا به چگونگی شکل‌گیری اتحادیه‌ها و حزب کارگر در انگلیس و دیگر کشورهای اروپایی اشاره کردید. در کشورهایی مثل ایران ما با وضعیت دیگری روبرو هستیم. ممکن است مختصراً نظراتان را در مورد چگونگی شکل‌گیری این گونه تشکلات بیان کنید؟

● کاملاً درست است. وضعیت در انگلیس با وضعیت در کشورهای آسیایی، آمریکای لاتین و آفریقا کاملاً متفاوت است. ما اینجا از دموکراسی بورژوایی برخوردار هستیم در صورتیکه شما از همین هم محروم هستید و هرگونه صدایی توسط رژیمهای سرکوب‌گر در گلو خفه می‌شود.

متأسفانه اطلاعات دقیقی از وضعیت طبقه کارگر ایران ندارم، اما با توجه به همین اطلاعات مختصر و شناختی که از ماهیت رژیم ایران داریم باید بگویم که، به نظر من در ایران شما بایستی در ابتدا به فکر ایجاد یک حزب انقلابی باشید. این خود مستلزم درگیر شدن طبقه کارگر در کارزار ساختن چنین حزبی است. اما با توجه به سرکوب حاکم به نظر

۱- ماده ۴ اساسنامه حزب کارگر انگلیس مطروح میکند که: ابزار تولید و توزیع بایستی در مالکیت عمومی مردم قرار داشته باشد.

۲- تونی پن یکی از نمایندگان چپ‌گرا در حزب کارگر است که علی‌رغم دارا بودن برخی از خصوصیات یک سیاستمدار بورژوا اما بطور کلی در طیف چپ قرار داشته و از احترام خاصی در میان فعالین سیاسی در انگلیس برخوردار است.

بورژوازی آنان را بطرف خود خواهد کشید، و خودتان بهتر می‌دانید که چه عواقبی برای چپ و طبقه کارگر ایران خواهد داشت.

(ادامه دارد)

گزارش «کمیته برای بین الملل کارگری»

و اخبار بین المللی

«کمیته برای بین الملل کارگری» جریانی است بین المللی در برگیرنده سازمانها و سوسیالیستهای بیش از ۴۰ کشور. در زیر به بخشی از فعالیت‌های اخیر این جریان اشاره می‌کنیم.

کانادا:

در تاریخ ۲۲ اوت امسال جریان «ائتلاف اونتاریو علیه فقر» Ontario Coalition Against Poverty تظاهرات دیگری علیه دولت دست راستی اونتاریو مبنی بر قطع کمک هزینه‌های اجتماعی که اخیراً از طرف این دولت اعلام گردیده، سازمان داد.

نیویورک:

۶۰ تن از افرادی که خواستار ایجاد "حزب کارگر در آمریکا هستند روز ۵ سپتامبر را روز کارگر اعلام داشته و دست به راه پیمایی ای در این روز زدند. فعالین سازمان میلیتانت در این جریان فعالانه شرکت کرده و دارای نفوذ زیادی هستند.

پاکستان:

اعضا جریان جدیدالتأسیس «مبارزه جنبش انقلابی» JHT موفق به جلب ۳۷ نفر عضو جدید در طول ماه اوت شدند. این عده در اولین اجلاس این جریان که در منطقه صنعتی ای در اطراف «لاهور» برگزار شده بود، شرکت کردند. بسیاری از شرکت کنندگان را جوانان تشکیل می‌دادند و در میان آنها افراد میان سال نیز شرکت داشتند. در این جلسه یکی از آنان چنین اظهار داشت: «من فکر می‌کردم تنها مارکسیست باقی مانده در اینجا بودم، اما متوجه شدم که اشتباه می‌کردم».

سوئد:

کمیته بین المللی برای جلوگیری از استرداد ۳ نفر از سوسیالیست‌های کنیانی عضو CWI که در سوئد بسر می‌برند، به کار خود ادامه می‌دهد.

اعتراضات متعددی در مقابل سفارتخانه‌های سوئد در بن، دویلین، وین، بروکسل و لندن (در تظاهرات لندن فعالین «اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران»، «انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی» و «راه کارگر» شرکت کردند) علیه این استرداد صورت گرفته است. فعالین CWI در آمریکا تصمیم دارند به اعتراضاتی در مقابل سفارتخانه سوئد در نیویورک و چند شرکت سوئدی در شهرهای دیگر سازمان دهند. تاکنون چندین نامه اعتراضی از طرف برخی از جریانات سیاسی در کشورهای مختلف به مقامات سوئدی ارسال شده است. بقیه در صفحه ۱۴

موجود را بر مبنای دموکراسی‌ای که برای همه قابل قبول است در خود جای دهند.

در عین حال باید نگرانی برخی از کارگران را در رابطه با وقوع انشعابات غیر اصولی و غیرلازم در اتحادیه‌های کارگری، که امکان دارد از طرف احزاب مختلف صورت گیرد را درک کرد. برای مثال تجربه‌ای که کارگران ایران در رابطه با حزب توده و اتحادیه‌های ساخته و پرداخته آن داشتند. بطور مشخص غیر سیاسی کردن اتحادیه‌های کارگری و تنها آنها را بطور اتحادیه‌هایی صنفی و دنبالچه خود در آوردن. این ایده‌ای بود که توسط بخشی از طبقه کارگر روسیه در اوایل قرن حاضر مطرح گردید و لنین آنها را «اکونومیستها» میخواند. یعنی کسانی که تنها و مشخصاً بدنبال مبارزه اقتصادی بودند. اما مبارزه برای دستمزدها، مسکن، بهداشت و ایمنی، و غیره تا آنجا که کل و یا حتی گروهی از سرمایه‌داران و یا کارفرمایان را مورد حمله قرار می‌دهد، تنها مبارزای اقتصادی نیست. همین سرمایه‌داران دیگر امروز یک تنه به طبقه کارگر حمله نمی‌کنند. بلکه بلوک سیاسی خود را تشکیل داده‌اند و به شکلی سیاسی به سرکوب طبقه کارگر می‌پردازند.

دولت خود نهادی است که منافع سرمایه‌داران را تأمین می‌کند. اگر برای مثال کارگران در ایران بخواهند با صاحب کارخانه مبارزه کنند و پلیس و ارتش وارد کارزار شود باید با اینها هم بجنگد. پلیس را چه کسی استخدام کرده و حقوقش را پرداخت می‌کند؟ دولت. پس بنابراین مبارزه علیه دولت خواهد بود و مبارزه‌ای است سیاسی. آنچه کارگران باید بدان پاسخ دهند اینست که کدام مبارزه سیاسی؟

سوسیالیستهای انقلابی در ایران همچون خود شما نباید این تصور را داشته باشند که چون از برنامه و ستنهای انقلابی دفاع می‌کنند، می‌توانند وارد تشکلات کارگران شده و مدعی رهبری آنان شوند. و من مطمئن هستم که شما چنین کاری را نخواهید کرد. رهبری را باید در طی سالها مبارزه انقلابی در میان کارگران و از طریق جلب اعتماد آنان بدست آورد. این آن چیزی است که ما (میلیتانت) را از بقیه جریانات چپ متمایز می‌کند. ما اعتماد طبقه کارگر انگلیس را بدست آوردیم، اولاً از طریق واضح و روشن بودن در مورد برنامه خود، ثانیاً از طریق چشم‌اندازی که در مقابل خود و آنان قرار می‌دهیم و ثالثاً از طریق سیاست غیرفرقه‌گرانه‌ای که اتخاذ کرده‌ایم. ما حاضر به همکاری با تمام کسانی که حتی مخالف ما هم هستند، هستیم.

بنابراین برای انقلابیون ایران بسیار حیاتی است که با برنامه‌ای روشن و دور از هرگونه دگماتیسم و فرقه‌گرایی حول ساختن نطفه‌های اولیه تشکلات کارگری قدم بردارند. زیرا اگر کارگران ایران را به عقاید مارکسیستی جلب نکنیم، مطمئن باشید که

می‌رسد که ایجاد اتحادیه‌های سراسری تحت حاکمیت این رژیم میسر نباشد. بنابراین آنچه باید انجام داد ایجاد نطفه‌های اولیه چنین تشکلاتی است که در فردای برقراری دموکراسی پس از سرنگونی رژیم حاکم، شکوفا گردند. فعالیت حول ایجاد چنین نطفه‌هایی امروز از اهمیت زیادی برخوردار است. در عین حال باید ارتباط این نطفه‌های اولیه در واحدهای تولیدی مختلف را ایجاد کرد. در مقطعی این نطفه‌های اولیه باید ارتباط مستقیم با حزب انقلابی داشته باشند. در مقطع دیگری، در صورت گسترش، این تشکلات باید گسترده‌ترین انتشار کارگر را در بر گیرند. به لحاظ اصولی اشکالی ندارد که احزاب انقلابی سعی در بوجود آوردن نطفه‌های اولیه اتحادیه‌ها و پس از آن کمک به گسترش آنان کنند. آنچه که اشکال دارد اینست که سعی کنیم این تشکلات کارگری را دنبالچه‌ای از یک حزب کنیم، بدون اینکه اعتماد کارگران را جلب کرده باشیم. مارکسیستها باید در حالی که بر اتحاد و انسجام طبقه کارگر درون اتحادیه‌های خود تأکید می‌ورزند از تعلقات آنان به احزاب سیاسی چپ دیگر هراسی نداشته باشند. خیلی رفیقانه به شما بگویم، من اگر عضو یک جریان انقلابی در ایران بودم در جهت ایجاد همین نطفه‌ها و پیوند آنها با جریان انقلابی تلاش می‌کردم. به این دلیل که به نظر من اتحادیه غیر سیاسی در آخر قرن بیستم مفهومی ندارد. ممکن است بعضی از کارگران در ابتدا به این فکر بیفتند که اتحادیه یک چیز است و سیاست چیز دیگری. اما مسئله بر سر اینست که تحت تأثیر چه ایدئولوژی‌ای این تفکرات شکل می‌گیرند. ایده‌های خرده بورژوازی و یا بورژوازی؟ ما باید حواسمان به این مسئله باشد که آغاز و پایه و اساس هر اتحادیه کارگری‌ای مبارزه روزمره برای گرفتن حقوق کارگران است. بدون درگیر شدن در این نوع مبارزات روزمره کارگران و بدون پیوند آنها با منافع تاریخی کارگران هیچگونه اعتبار و اعتمادی از کارگران نمی‌توان کسب کرد. شما به نظر من وظیفه‌ای دوگانه در مقابل خود در ایران دارید. از یک سو ایجاد یک حزب انقلابی و از سوی دیگر ایجاد نطفه‌های اولیه تشکلات وسیع کارگری. و این وظایف را باید تحت حاکمیت دیکتاتوری کنونی انجام دهید. مثال اسپانیا نمونه خوبی است. در زمان «فرانکو» حزب کمونیست دارای همین تشکلات نطفه‌ای بود، آنها عضو حزب کمونیست هم بودند. حزب سوسیالیست هم اتحادیه‌های خود را داشت. وقتی که دیکتاتوری فرانکو سرنگون شد، دو فدراسیون بزرگ اتحادیه وجود داشت. مارکسیستها در چنین شرایطی باید بر اتحاد دو اتحادیه پافشاری کنند. حتی اگر آنها به دو حزب جداگانه گرایش داشته باشند. اتحادیه‌های کارگری بایستی بتوانند تمام گرایشات سیاسی

داستان کوچک برای اتفاقی بزرگ

آرش

در دنیای امروز ما که هر عقب‌نشینی طبقه کارگر و سازمانهایش با حمله و حرکت تهاجمی سرمایه‌داری در تمام جناحهای اجتماعی روبروست، وقایعی مثل تصمیم‌گیری فلان رئیس کارخانه برای بیکار کردن کارگران و یا ثابت نگاه داشتن سطح دست مزدشان به همراه پیش زمینه و بهانه‌ای که اسمش را "رشد منفی" یا "عدم سود دهی تولید" گذاشته‌اند، بتدریج (در چشم عوام) تبدیل به اتفاقاتی عادی و غیرقابل اجتناب می‌شود. یک چنین طرز تفکری فراموش می‌کند که اقتصاد و قوانین اقتصادی مربوط به آن (و نهایتاً روابط اجتماعی ناشی از آن) در واقع مجموعه‌ای از تصمیم‌گیریها و نتایج فعالیتها و "کار" انسانهایی هستند که در آن فعالیت درگیر شده‌اند، در نتیجه همگی قابل تغییرند.

نوشته زیر بخشی از خبر روزنامه "لوموند" به تاریخ ۱۴ اوت ۱۹۹۵ را در بر می‌گیرد. این خبر مربوط به رو در رویی کارگران و مدیریت بر سر مسئله‌ای است که شاید در دوران اخیر بار اول مطرح می‌شود. تأسیسات مجتمع گوشت "بیگار" Bigard در ناحیه "فونیستر" Finistere از اختخارات بورژوازی فرانسه محسوب می‌شود. این "کارخانه مدل" با حدود ۱۲۰۰ کارگر و کارمند رده دوم را در بین مجتمعات گوشت فرانسه با درآمد ناخالص در حدود ۶ میلیارد فرانک و بهترین بازدهی کار، اشغال می‌کند. از هنگام تأسیس این کارخانه در ۱۹۶۸، با وجود افزایش مداوم بازدهی کار و درآمد کارخانه (در طول دهه ۸۰ میزان درآمد کارخانه ۵ برابر شده است) که با سخت‌تر شدن ریتم کار، اجباری شدن کار در روزهای تعطیل، و غیره همراه بوده با اعتراضات سازمانهای سندیکایی روبرو شده‌اند. در تمام این مدت در این کارخانه "صلح اجتماعی" برقرار بوده و کارگران تحت عناوین مختلف، از جمله "فداکاری برای کارخانه"، "از خود گذشتگی برای نجات کار" و غیره تحمیل شده و قدم به قدم عقب نشسته‌اند.

تصمیم اخیر مدیریت مبنی بر قرار دادن ساعات خاصی برای توالی رفتن ناراحتی و خشم کارگران را به دنبال داشت. طبق این تصمیمات کارگران حق دارند روزی ۳ دفعه و هر بار به مدت ۵ دقیقه به توالی بروند. هر گونه سرپیچی از این تصویب نامه به معنای "غیبت از کار" محسوب می‌شود و جریمه آن نیز ۵۰ فرانک است که از پاداش سالیانه کسر خواهد شد.

جانب اینجاست که این جریمه نقدی بر خلاف قانون کار فرانسه و در نتیجه غیر قانونی است. تعداد

۲۵۰ نفر از کارگران اعتصاب را آغاز می‌کنند و اعتراضها بتدریج شکل گسترده‌تری به خود می‌گیرد. نهایتاً با پا در میانی سندیکاهای کارگری رئیس کارخانه تصمیم به لغو جریمه‌های نقدی می‌گیرد. اما جریان "ساعات توالی" سر جای خود باقی می‌ماند و قرار است به مدت یک ماه در یکی دو بخش کارخانه به شکل "آزمایشی" به اجرا در آید. ظاهراً مدیریت معتقد است که از این طریق می‌تواند سطح تولید را بالاتر ببرد! در مقابل چنین منطقی یکی از کارگران می‌گوید: "داشتن یک کارخانه مرتب و ترو تمیز جای هیچ چیز را نمی‌گیرد. ما هم شخصیت انسانی خودمان را داریم و اگر این کارخانه به این جایی که الآن هست رسیده به لطف وجود ما هم هست. ما برای محترم شمردن و بهتر کردن زندگی اجتماعی کارگران مبارزه می‌کنیم."

حمله علنی سرمایه‌داری به دستاوردهای اجتماعی و اقتصادی طبقه کارگر همواره بر اساس موازنه قوای ناشی از مبارزه طبقاتی و به شکلی واقعی بروز می‌کند. در مواقع شکستهای بزرگ طبقه کارگر پس از رو در رویی طبقاتی این حملات به شکلی کاملاً ارتجاعی و در جبهه‌های وسیع انجام می‌شوند (مورد آلمان ۱۹۳۳، برچیدن و غیر قانونی اعلام کردن شوراها و سندیکاهای کارگری و ...)

تصمیم‌گیری همین آقای رئیس کارخانه "بیگار" که می‌توانست در دهه ۶۰ یا ۷۰ فریاد و عکس‌العمل سازمانهای کارگری و حتی بخشی بزرگ از مردم را برانگیزد، نتیجه‌ای که داد (به شکل عام) این بود که غیر از بازتاب خبری‌اش در روزنامه‌ها، ملت را به فکر واداشته بود که چرا "قانون کار" در این مورد (یعنی توالی رفتن) چیزی نگفته است و آن را به شکل قانونی و تصویب نامدهای رسمیت نبخشیده است!!

چنین تصمیم‌گیری‌ای، عکس‌العملی است در برابر عدم وجود سازمانهای متشکل و مبارز کارگری، عکس‌العملی است در برابر عدم وجود مبارزه سیاسی طبقاتی در سطح یک جامعه و یا یک کارخانه، در چنین موقعیتی کاری که سازمانهای سنتی کارگران (سندیکاها) می‌توانند با می‌خواهند انجام دهند این است که یک اعتصاب و حرکت اعتراضی (محدود در زمان و مکان) در بهترین وقت موفق به متوقف کردن موقتی حمله شوند. و هنگامی که رئیس این کارخانه با وقاحت تمام این تصمیم‌گیری را «داستانی کوچک» بر می‌شمارد و می‌گوید: "مطمئن هستم که رؤسای بقیه کارخانجات با علاقه به این واقعه نگاه می‌کنند تا بلکه آنان نیز بتوانند این کار را عملی کنند." ناخواسته به این موضوع اشاره می‌کند: هنگامی که طبقه کارگر دهانش را می‌بندد، سرمایه‌داری ارتجاعی‌ترین شکل خود را نشان می‌دهد. تصمیماتی از این قبیل برای بار اولی نیست که به اجرا در آمده‌اند و داستان این مبارزه نیز به این جا ختم نخواهد شد.

گزارش فعالیت‌های «کمیته برای بین‌الملل کارگری»

بقیه از صفحه ۱۳

فیلیپین:

روز جمعه ۲۵ اوت بیش از صد هزار تن از کارگران فیلیپینی علیه کمبود برنج و بالا رفتن قیمت لوازم مایحتاج مردم دست به اعتراض علیه دولت این کشور زدند. در بعضی از مناطق قیمت اجناس ۵ برابر افزایش یافته است. این اعتراض توسط اتحادیه‌های کارگری و از جمله اتحادیه جدیدالتأسیس «اتحادیه رادیکال» BAM سازمان داده شد.

در نتیجه این اعتراض تمام وسائط ارتباط جمعی و ترانسپورت شهر «باکولود» از حرکت باز ایستاد. این تظاهرات بزرگترین حرکتی بود که از زمان سرنگونی دیکتاتوری «مارکوس» ۱۹۸۶ در فیلیپین انجام گرفت. در همین رابطه حرکت‌های مشابهی در دیگر شهرها سازمان داده شد.

اتحادیه رادیکال «راموس» رئیس جمهور فیلیپین را مسئول کمبود مایحتاج و افزایش قیمت‌ها دانسته است. سخنگوی این اتحادیه اظهار داشت که: دولتی که تنها هدفش دفاع از منافع انحصارات سرمایه‌داری خارجی، زمین‌داران و بازرگانان طمعکار برنج است باید هم با چنین اعتراضاتی روبرو گردد.

در این رابطه در منطقه دیگری از فیلیپین کارگران نفت دست به اعتصاب زدند. کارگران با سازماندهی تظاهراتی ایستاده در مقابل پالایشگاههای نفت از رفت و آمد تانکرهای نفت‌کش جلوگیری به عمل آوردند.

در ادامه تحولات سیاسی در فیلیپین حزب کمونیست این کشور که به نظر می‌رسد دو سال پیش خط استالینیستی و مائوئیستی خود را رها و اعلام "استقلال" کرده بود، در اواخر امسال کنگره خود را برگزار خواهد کرد. گمان می‌رود پس از این کنگره حزب به جریانی کارگری تبدیل شود. ■

قرارداد صلح «طبا»: تداوم خیانت رهبری عرفات

م. سهرابی

بیش از ۲۵ سال از آغاز جنبش مقاومت مردم فلسطین در جهت بازپس گرفتن سرزمین‌های اشغالی خود از چنگ ارتش اسرائیل می‌گذرد. رهبری این جنبش برای سالهای متمادی در دست سازمان الفتح (عمده‌ترین جریان این جنبش)، به سرکردگی «یاسر عرفات» بوده است. در طی این مدت این رهبری بجز خیانت و سرخوردگی چیز دیگری برای مردم فلسطین به ارمغان نیاورده است. اخیراً در ادامه قراردادی که در سپتامبر ۱۹۹۳ در «اسلو» بین عرفات و نمایندگان دولت اسرائیل به امضا رسید، قرارداد دیگری در سپتامبر امسال در شهر «طبا» مورد توافق عرفات و اسحق رابین نخست وزیر اسرائیل قرار گرفت. بخشی از مفاد اصلی این قرارداد ۴۰۰ صفحه‌ای به قرار زیر است:

۱- ده روز پس از امضا قرارداد، سربازهای اسرائیلی از ۶ شهر (جنین، طول کرم، نابلس، کلکیلیه، رام‌الله و بیت‌الحم) و ۴۵۰ دهکده فلسطینی واقع در کرانه غربی، خارج می‌شوند. همچنین بخشی از ارتش اسرائیل که اکنون در شهر الخلیل «هبرون» مستقر است، از این شهر خارج خواهد شد.

۲- ایجاد نیروی پلیس ۱۲۰۰۰ نفری فلسطینی که در کنار سربازهای اسرائیلی مسئولیت انتظامات مناطق خودگردان واقع در کرانه غربی و دیگر مناطق را به عهده خواهد گرفت. این نیرو از هیچگونه قدرت اجرایی در مناطق یهودی‌نشین در این مناطق برخوردار نخواهد بود.

۳- با خارج شدن قوای نظامی اسرائیل از کرانه غربی شرایطی فراهم خواهد شد که تحت آن شورای جدیدالتأسیس فلسطین که دارای ۸۲ نماینده خواهد بود، اداره امور مناطق خودگردان را به دست خواهد گرفت.

شمعون پسر وزیر امور خارجه اسرائیل توافقنامه مذکور را «نقطه عطف تاریخی به مفهوم واقعی آن» خواند و عرفات آن را «فرا رسیدن طلوع آزادی» توصیف کرد. واقعیتها اما، چیز دیگری را نشان می‌دهند. اولاً، در هیچ برهه‌ای از تاریخ تاکنون سابقه نداشته که پس گرفتن سرزمین‌های اشغالی ملتی را به آن اسمش را «حق خودگردانی» بگذارند؛ و دوماً، اینهمه برای این «حق» شرط و شروط گذاشته و قفل و بست بدان بزنند.

در واقع توافقات فوق جزء قراردادی بودند که دو سال پیش در «اسلو» منعقد گردید. و قرار بود بدون هیچگونه برنامه زمانبندی شده‌ای به مرحله اجرا درآیند. با ادامه عملیات تروریستی که عمداً از جانب «حماس» در مناطق یهودی‌نشین صورت

گرفت، و دیگر مشکلات عدیده‌ای که گریبان هم یاسر عرفات و هم دولت اسرائیل را گرفته، اجرای بسیاری از مفاد قرارداد ۱۹۹۳ به تعویق افتاد.

در این مدت، ارتش اسرائیل به حضور خود در مناطق اشغالی ادامه داده است. سیاست اسکان گزینی یهودیان در بسیاری از مناطق کرانه غربی از جانب دولت اسرائیل ادامه یافت است. تاکنون بیش از ۱۲۰۰۰۰ نفر در مناطق مختلف اسرائیل اسکان یافته‌اند و از حمایت ارتش اسرائیل برخوردارند. این یهودیان اسکان یافته عمداً از حامیان دست‌راستی‌ترین جناح‌های دولت اسرائیل و صهیونیستها هستند. آنها آگاهانه و داوطلبانه مجریان سیاستهای دولت اسرائیل و جناح‌های دست‌راستی و مذهبی آن شده‌اند. ارتش اسرائیل حضور خود در مناطق باز پس گرفته شده را تحت لوای «دفاع» از این جمعیت توجیه می‌کند.

نوار غزه همواره در حالت ایزوله از بقیه مناطق اسرائیل و کرانه غربی قرار دارد، کارگران و زحمتکشان فلسطین مقیم این منطقه برای یافتن شغل و مایحتاج زندگی حق وارد شدن به مناطق دیگر اسرائیل را ندارند. هیچیک از آوارگان فلسطینی مقیم اردن، لیبی و دیگر کشورها، هنوز اجازه بازگشت به سرزمین‌های خود را ندارند.

همانطور که در قرارداد قید گردیده، نیروی پلیس فلسطینی دارای هیچگونه قدرت اجرایی در مناطق یهودی‌نشین واقع در کرانه غربی نیست. در این مناطق در صورتی که یک یهودی مرتکب جرمی شود پلیس فلسطین حق بازداشت او را ندارد. این نیروی انتظامی با هدف کنترل و سرکوب کارگران و جوانانی که با هر گونه مماشات رهبری الفتح با دولت اسرائیل مخالفند، ایجاد گردیده است. شورای جدید فلسطین که قرار است در آینده تشکیل شود دارای ۸۲ نماینده خواهد بود. از هم‌اکنون واضح است که اکثریت این شورا در دست مهره‌های عرفات و باند او خواهد بود. خود عرفات به احتمال صد در صد به رئیس‌کمیته اجرایی این شورا برگزیده خواهد شد. بنابراین، این نهاد ابزاری خواهد بود در دست عرفات برای تحمیل و سرکوب هر چه بیشتر مردم فلسطین و معامله با صهیونیستها. حتی دولتهای غربی و به‌خصوص بانک جهانی که قرار است پس از برقراری شورای فلسطین کمک‌های خود جهت بازسازی مناطق اشغالی سابق را افزایش دهند، از متمرکز شدن اینهمه قدرت در دست یک نفر ابراز نگرانی کرده‌اند. دعوای عرفات و بانک جهانی بر سر اینست که بانک جهانی انتظار دارد دلارهایی که به این منطقه سرازیر خواهد کرد را به مصرف پروژه‌هایی برساند که هم هر چه زودتر باعث بوجود آمدن شرایطی گردد که به جلب سرمایه‌های خارجی کمک رساند، و هم در ضمن

بتواند بر دخل و خرج آن کنترل داشته باشد. اما عرفات می‌خواهد که این کمک‌های نقدی مستقیماً در اختیار او و باندش قرار گرفته تا هر طور که خود تصمیم می‌گیرند مصرف شود.

با شروع مذاکرات بین عرفات و دولت اسرائیل، «تحریم اقتصادی‌ای» که از طرف اتحادیه کشورهای عربی از سال ۱۹۵۱ تاکنون در مورد اسرائیل به اجرا در آمده، اهمیت خود را از دست داده است. به گفته برخی از تحلیل‌گران اقتصادی، در اثر این «تحریم» اسرائیل تاکنون متحمل ۴۰ میلیارد دلار خسارت بازرگانی شده است. کمپانی‌هایی که در گذشته به دلیل حفظ رابطه خود با کشورهای عضو اتحادیه عرب، از برقراری روابط بازرگانی با اسرائیل پرهیز کرده‌اند، خود را برای برقراری چنین رابطه‌ای آماده می‌کنند. برای مثال ژاپن اخیراً به احداث یک مرکز مالی در اسرائیل اقدام کرده است. اتوموبیل‌های ژاپنی از ۱۹۹۰ به اسرائیل صادر می‌شدند. اکنون حتی کشورهای دیگر تمایل خود نسبت به برقراری مراودات بازرگانی رسمی با اسرائیل را ابراز داشته‌اند. مراکش مدتهاست وسایل کشاورزی خود را از اسرائیل وارد می‌کند. قطر آمادگی خود را برای فروش گاز به اسرائیل اعلام کرده است. شرکت سهامی «پوتاش» - اردن اخیراً قراردادی به ارزش ۵۰ میلیون دلار با اسرائیل به امضا رسانده است.

صادرات نفتی رژیم جمهوری اسلامی به اسرائیل در طول حاکمیت خود که دیگر بر همگان آشکار است. اکنون تمام این رژیمها مایل به برقراری مسبالات بازرگانی رسمی با اسرائیل و سرمایه‌گذاری‌های مستقیم در آن هستند. برنده اصلی در طی این تحولات اقتصادی، البته که مردم زاغه‌نشین و محرومین نوار غزه نخواهند بود. و رهبری منحن «سازمان آزادیبخش فلسطین» این را به خوبی می‌داند.

بنابراین، در پرتو این قرارداد اگر به همت این رهبری منحن و سیاستهای آن در جهت تحمیل توده‌های فلسطینی تاکنون هیچگونه «طلوع آزادی» ای فرا نرسیده، اما مطمئناً می‌توان «نقطه عطف» تاریخی در جهت منافع اسرائیل و صهیونیسم بین‌المللی را بخوبی مشاهده کرد.

در چنین شرایطی واضح است که نیروهای رادیکال و چپ درون جنبش فلسطین نمی‌توانند در حالی که مماشات رهبری عرفات با اسرائیل را مردود می‌شمارند، با جریاناتی همچون «حماس» همسو شوند. این جریان که اکنون خود را برگردۀ حرکت «انتفاضه» مستقر کرده سر تا پا ارتجاعی و مورد حمایت رژیم جمهوری اسلامی ایران است. رهبری حماس از انزجار توده‌های فلسطین از حضور ارتش اسرائیل در نوار غزه سوءاستفاده و خود را به این حرکت تحمیل کرده است. بقیه در صفحه ۱۶

اعتصاب کارگران و کارکنان خدمات در فرانسه

داشتند منجر به از کارافتادن کلیه وسائط نقلیه عمومی و دیگر مؤسسات دولتی و ادارجات گردید. بیش از ۳/۴ افکار عمومی فرانسه از خواسته اعتصابیون دفاع کرد و اتحادیه‌های کارگری و تنوع اعتصابات دیگری را در آینده پیشبینی کرده‌اند. بیش از چند ماه از به قدرت رسیدن حزب «گلیستها» به رهبری ژاک شیراک نمی‌گذرد که تمام قول‌های انتخاباتی او دروغ بودن خود را به نمایش گذاشته‌اند. تنزل قیمت فرانک، افزایش نرخ سود (۱/۱ درصد)، افزایش مالیات بر درآمد و قطع هزینه‌های اجتماعی که در بودجه ۱۹۹۶ دولت اعلام شده، همه و همه به شرایطی منجر گردید که انزجار کارگران و حتی اقشار متوسط فرانسه را علیه دولت پرافروخته است. کلیه ترفندهای فوق در جهت آماده کردن فرانسه برای وارد شدن به سیستم اتحاد پولی اروپا در سال ۱۹۹۷/۹۸ انجام می‌گیرد.

کارگران و کارکنان فرانسه بار دیگر قدرت خود را به نمایش گذاشتند. وحدت ۷ اتحادیه باعث گردید که در روز ۱۰ اکتبر امسال بیش از ۵ میلیون تن از کارگران و کارکنان فرانسوی دست به اعتصابی یک روزه زده و در بیش از ۱۰۰ راهپیمایی در سراسر فرانسه شرکت کنند. این اعتصاب در اعتراض نسبت به منجمد کردن دستمزدها در سال آینده صورت گرفت. برخی از فعالین اتحادیه‌های کارگری این حرکت را بزرگترین اقدام اعتراضی کارگران از مقطع اعتصابات ۱۹۸۶ تا کنون خواندند. زمانی که ژاک شیراک نخست وزیر وقت فرانسه بود. این اعتصاب که در آن کارگران و کارکنان بخش خدمات، معلمان، کارکنان برج مراقبت فرودگاه‌ها، راه‌آهن، شرکت برق، مترو و غیره، شرکت

بقیه از صفحه ۱۵

قرارداد صلح...

هدف این رهبری رسیدن به موقعیتی مطلوب در تقسیم قدرت آینده در شورای فلسطین است. از حرکت‌های فرصت طلبانه این جریان چنین برمی‌آید که در آینده بخشی از آن جدا شده و در انتخابات شرکت و در نهایت به جناح یاسر عرفات پیوسته و خود را در قدرت حاکمه شریک کند. آزادی «محمود ظهار» یکی از رهبران حماس از زندان بدستور یاسر عرفات و تمایل او به کنار آمدن با جناح عرفات و وقوع چنین احتمالی را تقویت می‌کند.

از سوی دیگر، جناح عرفات، در حال حاضر، از حمایت اکثریت فلسطینی‌های مقیم کرانه غربی و مناطق دیگر و بورژوازی عرب برخوردار است. هیچگونه شکل کارگری‌ای که بتواند توده‌ها را در جهت بدست آوردن حقوق واقعی و تاریخی خود هدایت کند وجود ندارد. از حزب طبقه کارگر و حتی چشم‌انداز بوجود آمدن آن، تحت شرایط فعلی، خبری نیست. در غیاب چنین تشکلاتی رهبری اعتصابات و اعتراضات توده‌ای عمداً در دست نیروهای مذهبی و غیره قرار دارد. شکی نیست که جناح عرفات از چنین وضعیتی برای هر چه بیشتر قبضه کردن قدرت استفاده می‌کند.

بنابراین، با توجه به شرایط حاکم فعلی، خواسته تشکیل یک مجلس مؤسسان دموکراتیک می‌تواند از قبضه این قدرت جلوگیری به عمل آورد. و باید از طرف جریانات چپ درون جنبش فلسطین، در مقابل رهبری عرفات قرار داده شود. مجلس مؤسسانی که دارای قدرت توده‌ای باشد. مجلسی که در برگرفته نمایندگان واقعی تمام اقشار مردم از نوار غزه تا کرانه غربی و باشد. این مجلس باید مورد حمایت مسلحانه ملیشیاای مردمی قرار گیرد و نه نیروی پلیس ساخته و پروده جناح عرفات. تشکیل چنین مرجعی بدیلی خواهد بود در مقابل شورای فرمایشی فلسطین که قرار است ظاهراً از طریق «رأی» مردم به آنان تحمیل شود. اما تشکیل چنین مجلسی نباید نیروهای چپ درون جنبش فلسطین را از هدف استراتژیک خود باز دارد. این هدف چیزی بجز تشکیل حزب انقلابی کارگران فلسطین نیست. تنها ابزاری که تضمین کننده تداوم مبارزه‌ای انقلابی با بورژوازی فلسطین و رسیدن به اهداف تاریخی کارگران فلسطین است.



زنده باد
همبستگی
بین‌المللی

پای درد و دل مردم

مطلبی را که در زیر می خوانید چکیده ای از درد و دل مردم ستم دیده ایران است که از روزنامه سلام چاپ تهران تهیه نموده ایم.

روزنامه سلام در شماره های ۱۱۳۱ و ۱۱۳۳ در قسمت گزارش، مصاحبه هایی با مردم را چاپ کرده است که به علت اهمیت این مصاحبه ها آنها را برای شما نقل می کنیم:

● س - آیا روزنامه ها شما را راضی می کند؟ دیپلمه بیکاری اظهار می دارد: خیر مرا راضی نمی کند. برای اینکه سانسور اعمال می شود. به هیچ یک از خبرها نیز اعتماد ندارم.

وقتی از او خواسته می شود سانسور را معنی کند می گوید: یعنی وارونه جلوه دادن حقایق و یا آن چیزی که فکر می کنند، واقعیت است و آن را به روزنامه می دهند. مثلاً اخباری که ضد دولت است، در روزنامه ها نمی آید. اخبار توسعه زیاد متعکس می شود و گاهی یک کارخانه چندین بار افتتاح می شود. اخباری که آن را می نویسند، ما را راضی نمی کند.

● س - جای چه مطلبی در نشریات خالی است؟ یکی می گفت: گاهی آماری از درآمد سرانه ارائه می دهند که قابل باور نیست. دیگری می گوید: کشور ما زیاد نیازمند دارد. چرا روزنامه ها بجای پرداختن به خودمان، به دیگر کشورها می پردازد. یکی دیگر: مطبوعات دیدگاههای دولتی را منعکس می کنند و ما را از اخباری که اتفاق می افتد، آگاه نمی کنند. دیگری اظهار می دارد: نظرات مخالف دولت درج نمی شود. زنی در صف برنج: مردم خبرهای واقعی می خوانند ولی روزنامه ها نمی نویسند.

● س - اگر شما روزنامه نگار بودید، چه مطالبی می نوشتید؟ جوانی در مقابل سؤال ما فهرستی از مطالب را ردیف می کند: اگر من روزنامه نگار بودم که نیستم، روی مسایل روز از قبیل اقتصاد، گرانی، تبلیغات غیر واقعی برای شعار رفاه و برای ارزانی و همچنین در مورد جوانان مطالب بیشتری می نوشتم در مورد فساد جامعه، قاچاق مواد مخدر و غیره صحبت می کردم.

● س - چطور روزنامه ها خواننده بیشتری پیدا کنند؟ کفاش سر چهارراه: به واقعیتها بیشتر پرداخته شود تا به ایده آلهما.

● س - آیا روزنامه ارزش قیمت آن را دارد؟ زنی در صف برنج می گوید: ارزش کاغذش کمتر از ده تومان نیست. برای پهن کردن روی زمین و کف قفسه نسبتاً ارزان است. کارگری در ساعت ۹ شب هنگام بازگشت به خانه: کاغذش ارزش پول آن را دارد و

حتی کم نیز هست. اما مردم ندارند. دانشجوی حقوق دانشگاه تهران: ارزش قیمتش را ندارد. چرا که مطالبش یک طرفه است.

● س - چرا روزنامه را کمتر می خوانید؟ کارگری در اتوبوس امام حسین: از سرکار می آئیم و خسته هستیم. زنی در صف برنج: در صف اتوبوس، کوپن و هر چیز دیگر گرفتار شده ایم. کارمند وزارت نفت: ۲۴ ساعته گرفتار هستیم. زیرا فقر مالی و غذایی داریم و از رادیو و تلویزیون استفاده می کنیم. دانشجوی اظهار می دارد: مردم وقت ندارند. مطالب کاذب، اعتماد آنها را سست کرده است. علاوه بر اینها، موانع و سخت گیری های برای جوانان وجود دارد که آنان را به تشویش می اندازد و آنها ترجیح می دهند، روزنامه نخوانند. دانشجوی دیگری می گوید: بین مسایل مطرح شده و افکار و عقاید مردم فاصله وجود دارد.

● س - آیا شما به عنوان خبرنگار به مطالب روزنامه اعتماد دارید؟ خبرنگاری می گوید: بعضی از مطالب را مجاله کرده و دور می اندازیم. زیرا محتوای گزارشها و خبرها ما را راضی نمی کند و به آنها اعتماد نداریم. انگار گزارشها دولتی هستند. یعنی خبرنگاران سعی می کنند طوری بنویسند که مطالب دولت پسند بوده، یا اسم و رسمی بدست بیاورند. مثلاً یا در آنها، واقعیت کم رنگ می شود و خواننده اطلاعات درستی بدست نمی آورد، می گوید: انگیزه ای به خواندن مطبوعات ندارم. اگر هم علاقه ای هست، تشنه به سوی سراب می رود و تشنه برمی گردد. گاهی بخاطر شبی از واقعیت که روزنامه ها در اختیار ما می گذارند، آنها را مطالعه می کنیم. متأسفانه به لحاظ ضعف مراکز علمی - تحقیقاتی و ارتباط دشوار مردم با آن مراکز، مردم هر مطلبی را باور می کنند ولی اگر به مراکز علمی دسترسی داشتند، می فهمیدند که چقدر به واقعیت دسترسی ندارند؟ ولی اکنون جز این روزنامه چیز دیگری نداریم که به آنها رو کنیم. خبرنگار دیگری با اشاره به قابل اعتماد نبودن روزنامه ها می گوید: به دور قلم خبرنگاران و نویسندگان روزنامه ها دیوار کشیده شده است. در جامعه ما خبرنگار و نویسنده محدود شده است و قلمش در جهت تأمین حقوق ماهیانه اش می چرخد.

● س: نقاط ضعف روزنامه ها از نظر شما در چیست؟ مترجم یکی از مجلات مؤسسه کیهان در زمینه نقاط ضعف مطبوعات می گوید: علت پائین بودن تیراژ مطبوعات، جذاب نبودن مطالب، کیفیت پائین صفحه بندی، جنس نامرغوب کاغذ، ... است، اما ضعف اصلی، من روزنامه نگار هستم. یعنی اگر من نویسنده را کنار بگذارند، نمی توانم زندگی را بچرخانم. لذا شرایط اجتماعی همه را محافظه کار کرده است و به «جسارت» معنی خاصی داده است و آن، این که نمی توان بر ضد جریان

مسلط عمل کرد. تا اختلاس و فسادهای از رده های بالای کشور فاش نشود، هیچ خبرنگار و نشریه ای جرأت طرح آن مسئله را ندارد. او به ناتوانی روزنامه ها در افشای سوء استفاده های مالی در وزارتخانه ها و مؤسسات دولتی تأکید کرده و علت آن را وابسته بودن نشریات به سوبسید می داند و می افزاید: سوبسید به نشریه ای که مطابق درخواست دولت عمل نکند، تعلق نمی گیرد و این باعث عمل به نیت و درخواست دولت می شود. یکی دیگر از خبرنگاران می گوید: مطبوعات بیش از این که در خدمت مردم و خواست آنها باشند، در خدمت سیاستمداران و افراد تعیین کننده هستند.

مطلبی را که در زیر می خوانید، نامه عده ای از کارگران شهر قم است:

«بر هیچ کس پوشیده نیست که کارگران همواره از محرومترین گروه های اجتماع بوده اند و علی رغم اینکه بزرگترین خدمات را در سنگر تولید به جامعه ارائه می دهند از لحاظ مادی جز ضعیف ترین اقشار می باشند با این مقدمه به جرأت باید بگویم که مشکل کارگران در شهر قم مضاعف است و بدلیل اینکه این شهر یک شهر فرهنگی و غیر صنعتی شناخته شده کارگران از جایگاه واقعی خود دور افتاده و مسئولین هیچگونه توجهی به آنان ندارند. عمده ترین مشکل کارگران قم را شاید بتوان مشکل مسکن برشمرد این قشر زحمتکش از هرگونه تشکیلات منظم و کارآمد که جوابگوی نیازهای آنان باشد محرومند و اداره کار و امور اجتماعی و خانه کارگر قم که خود باید حامی کارگران باشند هیچ قدمی برنداشتند و گاهی خود برای کارگران مشکل ساز هستند. نمونه این مسئله تعاونی مسکن خانه کارگر قم است که پس از چندین سال تاکنون نتوانسته مشکلی از مشکلات کارگران را حل کند. بسیاری از کارگران عضو این تعاونی بین ۱۰ تا ۵ سال قبل با واریز مبالغ کلانی پول در انتظار زمین هستند و در هر بار مراجعه به خانه کارگر با وعده و وعیدهای آنچنانی روبرو می شوند. افرادی که در این تعاونی مسئولیت دارند فاقد هرگونه تجربه و سابقه کارشناسی می باشند و پول و سرمایه کارگرانی را که با فروش وسایل خانه اقدام به ثبت نام کرده اند به هدر داده اند و با خرید زمینهای زراعی در خارج از محدوده شهری باعث یاس و ناامیدی کارگران شده اند و حال مقادیر دیگر نیز وجه طلب کرده اند، در حالیکه ما کارگران می توانستیم در سال ۶۷ و ۶۸ با همان مبالغ زمینی مرغوب در داخل محدوده شهر خریداری نماییم. جالب اینکه مسئولین تعاونی هرچند یکبار با چاپ رپرتاژهای صدها هزار تومانی در روزنامه به تشریح فعالیت های نداشته خود می پردازند آنهم با عکس و تقصیلات ...»

(روزنامه کار و کارگر شماره ۱۳۹۴)

اطلاعیه‌های «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

به یاد دهم شهریور روز زندانیان سیاسی

خاطره مفتین سالگرد قتل و عام دسته جمعی زندانیان سیاسی را ما همراه با حبش کارگری ایران گرامی می‌داریم. در دهم شهریور ۱۳۶۷، تعداد بی‌شماری از زندانیان سیاسی توسط مزدوران رژیم به قتل رسیدند. گرچه این نخستین اعدام‌های مبارزان ضد رژیم نبود - سردمداران حکومت سرمایه‌داری در گذشته هزارها تن از مبارزان را اعدام و نابود کرده‌اند - اما این واقعه فجیع‌ترین آنها بود. واقعه‌ای که ابعاد اختناق و خفقان را تحت نظام فعلی بوضوح به مردم ایران نشان داد، زیرا که تنها رژیم‌های اختناق آمیز دست به چنین اعمالی می‌زنند. واقعه‌ای که نمایانگر وحشت رژیم از حبش کارگری و از مبارزان کمونیست را عریان کرد، زیرا که چنانچه رژیم از موقعیت قدرت عمل می‌کرد نیازی به کشتار مخالفان، آنهم در زندان نمی‌داشت. و نهایتاً واقعه‌ای که نشان داد که تنها راه کسب آزادی و رفاه اجتماعی در ایران، سرنگونی رژیم اختناق آمیز موجود است، زیرا که هیچ راه دیگری برای کسب آزادی وجود ندارد.

از ایترو طبقه کارگر و زحمتکشان ایران در سال‌های اخیر به مبارزات خود علیه رژیم شدت داده‌اند. شورش‌های اخیر زحمتکشان و اعتصاب‌های کارگری نمایانگر تنفر و انزجار مردم ایران از چنین رژیمی است. رژیمی که برای حفظ منافع سرمایه‌داران از هیچ اقدامی علیه مردم ایران کوتاهی نکرده و نمی‌کند.

در هفتمین سالگرد قتل و عام زندانیان سیاسی، ما به یاد آنها و کلیه کسانی که در راه سرنگونی رژیم و استقرار سوسیالیسم در ایران جان خود را فدا کردند، به بازماندگان مبارزان راه انقلاب درود می‌فرستیم.

سرنگون باد حکومت سرمایه‌داران!
زنده باد انقلاب سوسیالیستی!
برقرار باد حکومت کارگری!

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران
۷ شهریور ۱۳۷۲

در باره ۱۲۰ پناهنده سیاسی در ترکیه

۱۲۰ تن از پناهجویان ایرانی در ترکیه بیش از یکماه، در مقابل دفتر حزب متحد سوسیالیست ترکیه، در تحصن بسر می‌برند.

ما خواهان رسیدگی فوری به وضعیت آنان هستیم. ایرانیانی که به علت خفقان و اختناق مجبور به ترک ایران می‌شوند باید فوراً تقاضای پناهندگی آنان رسیدگی شود. همچنین ما از UNHCR درخواست می‌کنیم که در اسرع وقت در جهت یافتن کشور ثالثی برای انتقال سریع آنان اقدام کند.

هرگونه فشار بر پناهندگان توسط پلیس ترکیه را محکوم و مردود اعلام می‌کنیم.

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

۸ سپتامبر ۱۹۹۵

* اعتراض نامه ما به به زبان انگلیسی همراه به این نامه به کلیه سازمان‌های حقوق بشر ارسال خواهد شد.

در دفاع از ۱۶۰ پناهنده سیاسی در ترکیه

بیش از ۵۰ روز از تحصن ۱۶۰ (نیمی از آنان بچه‌های خردسال) نفر از پناهجویان ایرانی در ترکیه، در مقر دفتر حزب متحد سوسیالیست (BSP)، می‌گذرد. این پناهجویان خواهان این هستند که طبق قوانین بین‌المللی پرونده آنان توسط UNHCR مورد رسیدگی بی‌طرفانه قرار گرفته و به کشوری ثالثی برای زندگی بی‌خطر منتقل شوند.

همچنین در زمان اقامت خود در ترکیه مورد ارباب و تهدید پلیس ترکیه قرار نگیرند. ما خواهان رسیدگی فوری به وضعیت آنان هستیم، زیرا ایرانیانی که به علت خفقان و اختناق مجبور به ترک ایران می‌شوند باید فوراً به تقاضای پناهندگی آنان رسیدگی شود. ما از UNHCR می‌خواهیم می‌کنیم که در اسرع وقت در جهت یافتن کشور ثالثی برای انتقال سریع آنان اقدام کند.

ما خواهان رفع هرگونه فشار بر پناهندگان توسط پلیس ترکیه هستیم و برخورد ارباب آمیز پلیس را محکوم و مردود اعلام می‌کنیم. دولت ترکیه بر اساس همکاری‌های امنیتی با رژیم ایران تاکنون تعداد زیادی از پناهجویان را تحویل رژیم ایران داده است. بدیهی است که اجرای این قرارداد، جان کلیه پناهجویان در خطر قرار می‌اندازد.

دست‌های پلیس ترکیه از پناهجویان کوتاه!

سازمان ملل باید همه پناهجویان را فوراً

به عنوان پناهنده بپذیرد!

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

۱۳ اکتبر ۱۹۹۵

فراخوان به تظاهرات ایستاده در مقابل سفارت ترکیه

در دفاع از ۱۶۰ پناهنده سیاسی در ترکیه

نزدیک به ۵۰ روز از تحصن ۱۶۰ تن از پناهجویان ایرانی در ترکیه، در مقر دفتر حزب متحد سوسیالیست (BSP)، می‌گذرد. خواست این پناهجویان اینست که طبق قوانین بین‌المللی پرونده آنان توسط UNHCR مورد رسیدگی بی‌طرفانه قرار گرفته و به کشوری ثالثی برای زندگی بی‌خطر منتقل شوند. همچنین در زمان اقامت خود در ترکیه مورد ارباب و تهدید پلیس ترکیه قرار نگیرند.

ما خواهان رسیدگی فوری به وضعیت آنان هستیم، زیرا ایرانیانی که به علت خفقان و اختناق مجبور به ترک ایران می‌شوند باید فوراً به تقاضای پناهندگی آنان رسیدگی شود. ما از UNHCR درخواست می‌کنیم که در اسرع وقت در جهت یافتن کشور ثالثی برای انتقال سریع آنان اقدام کند.

همچنین ما هرگونه فشار بر پناهندگان توسط پلیس ترکیه را محکوم و مردود اعلام می‌کنیم. دولت ترکیه بر اساس همکاری‌های امنیتی با رژیم ایران تاکنون تعداد زیادی از پناهجویان را تحویل رژیم ایران داده است. بدیهی است که با این کار، جان کلیه پناهجویان در خطر قرار می‌گیرد. چنانچه در نتیجه ارباب و دستگیری و تحویل پناهجویان، توسط پلیس ترکیه، اتفاقی برای آنان رخ دهد مسئولیت آن محققاً بر عهده دولت ترکیه خواهد بود.

● اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران (لندن)

● انجمن فرهنگی کارگران مهاجر

(توک و کرد) (GIK-DER)

● انجمن کارگران پناهنده و

مهاجر ایرانی (انگلستان)

● کانون همبستگی کردها و ترک‌ها (DAY-MER)

● کمیته پناهندگان کانون ایرانیان لندن

● کمیته برای بین‌الملل کارگری (CWI)

● میلیتانت (بریتانیا) (Militant Labour)

۲۸ سپتامبر ۱۹۹۵

تظاهرات ایستاده:

در مقابل سفارت ترکیه

43 BELGRAVE SQ, LONDON SW1

ایستگاه آندرگراند:

HYDE PARK CORNER

زمان: سه شنبه ۱۳ اکتبر ۱۹۹۵، ساعت ۱۱ - ۱

روزا لوکزامبورگ و بین الملل چهارم*

لئون تروتسکی

هم اکنون در فرانسه و جاهای دیگر کوشش‌هایی می‌شود تا لوکزامبورگیسم را چونان سنگری بنفع سائتریت‌های چپ و بر علیه بلشویک - لنینیست‌ها ترسیم نمایند. این موضوع می‌تواند اهمیت برجسته‌ای کسب کند. شاید ضروری باشد در آینده نزدیک مقاله جامعی درباره لوکزامبورگیسم واقعی اختصاص دهیم. اما در اینجا مایل هستیم مختصراً بر سر مبنای اصلی مسئله بحث کنیم.

ما بیش از یکبار بخاطر روزا لوکزامبورگ و بر علیه سوء تعبیر بی‌شرمانه و احمقانه استالین و بوروکراسی وی مجبور به انتقاد شدید گشته‌ایم. و به این کار نیز ادامه خواهیم داد. در انجام این کار از هیچ ملاحظه عاطفی برانگیخته نشده‌ایم، مگر الزامات انتقادی ماتریالیستی تاریخی. در هر حال، دفاع ما از روزا لوکزامبورگ نامشروط نیست. چه در نظر و چه در عمل، جنبه‌های درست آموزشهای روزا لوکزامبورگ آشکار شده است. اعضا حزب کارگر سوسیالیست^(۱) و عناصر خویشتاوندشان (برای مثال رجوع کنید به "فرهنگ پرولتری"، آبکی ذهنی، "اسپارتاکوس" فرانسوی، نشریه دانشجویان سوسیالیست منتشره در بلژیک، و همچنین کرازا در "آکسیون سوسیالیست" بلژیکی و غیره) تنها از جنبه‌های ضعیف و نقایصی که در روزا ابدأ قطعی نبودند، استفاده می‌برند؛ آنها این نقایص را به منتهای درجه عمویت داده و با مبالغه بر آنها سیستمی کاملاً بی‌معنی می‌سازند. قضیه متناقض این است که استالینیست‌ها در چرخش اخیر خود در تئوری - بدون قبول یا حتی درک آن - به جنبه‌های کاریکاتوری منفی لوکزامبورگیسم نزدیک می‌شوند، تا از سائتریت‌ها و سائتریت‌های چپ در اردوگاه سوسیال دمکراسی چیزی نگیند. جای انکار نیست که روزا لوکزامبورگ در برابر مشی محاذ کارانه و در عین حال مسلط (ظفر نمون) سوسیال دمکراسی

آلمان، بویژه پس از انقلاب ۱۹۰۵، با حرارت خودانگیختگی، آکسیون‌های توده‌ای را مطرح کرد. این مقابله از ویژگی کاملاً انقلابی و مترقی برخوردار بود. روزا خیلی پیش‌تر از لنین، خصوصیت بازدارنده و متحجر دستگاه حزبی و اتحادیه‌ها را درک کرد. و آغاز به مبارزه بر علیه آن نمود. از آنجایی که وی به تشدید تخصصات طبقاتی باور داشت، همواره بر حتمیت و ناگزیری مقابله بنیادی توده‌ها بر علیه میل و بر علیه پیشروی رسیمت چپها تأکید داشت. در این گستره عمومی تاریخی صحت اندیشه‌های وی اثبات شد. از آنرو که انقلاب ۱۹۱۸ "خودانگیخته" بود. که هست، و از آنرو که برغم تمام محافظه‌کاری‌ها و جلوگیری‌های سران حزبی انجام گرفت. از سوی دیگر، تمام تاریخ متعاقب آلمان بوضوح نشان داد که خودانگیختگی به تنهایی قادر به پیروزی نیست؛ رژیم هیتلر جدلی مهم بر علیه نسخه جهانی خودانگیختگی است.

روزا هرگز خود را تنها به تئوری صرف خودانگیختگی محدود نساخت؛ نه همانند «پارووس» که آیین قدرگرایانه اجتماعی انقلابی‌اش را با آیین قدرگرایانه حداکثر شورش معاوضه کرد. در مقابل «پارووس»، روزا سعی داشت تا جناح انقلابی پرولتاریا را پیشاپیش آموزش دهد، و تا جاییکه امکان داشت متشکل کند. در لهستان وی تشکیلاتی خیلی جدی و مستقل درست کرد. بیشترین چیزی که می‌توان گفت این است که در ارزیابی تاریخی - فلسفی او از جنبش کارگری، انتخاب تدارکاتی پیشرو - در مقایسه با آکسیونهای توده‌ای که می‌بایست انتظارش را داشت - کم بها داده شد. در صورتی که لنین - بدون تسلی از معجزات آکسیونهای آینده - کارگران پیشرو را جذب کرده، و پیوسته و خستگی‌ناپذیر آنان را با هم در هسته‌ای محکم، قانونی و غیر قانونی، در تشکلهای توده‌ای یا مخفی، با برنامه‌ای صریحاً

تعریف شده گردهم می‌آورد. تئوری خودانگیختگی روزا سلاحی سالم بر علیه دستگاه متحجر رفرمیسم بود. این حقیقت که اغلب از آن بر علیه کار ایجاد دستگاه انقلابی لنین استفاده شد. تنها به شکلی مطمئناً ابتدائی خصلت عقب مانده نظرات وی را آشکار ساخت. برای خود روزا این امر بسیار اتفاقی رخ می‌داد. او در احساس انقلابی‌اش بیش از آن واقع‌گرا بود که عناصر تئوری خودانگیختگی را به متافیزیک کامل بسط دهد. چنانکه پیشتر گفته شد، خود او در عمل در هر گامی، این تئوری را به کناری نهاد. پس از انقلاب ۱۹۱۸ با شدت مشغول تشکل پیشرو کارگری شد. علی‌رغم دستنوشته بسیار سست تئوریک، وی درباره انقلاب روسیه - که در زندان نوشته شد و هیچگاه توسط وی بچاپ نرسید - اقدامات بعدی روزا به ما این اجازه را می‌دهد که به این نتیجه قطعی برسیم که او روز بروز به مفهوم تئوریک صریح طرح شده لنین در مورد رهبریت آگاه و خودانگیختگی، نزدیک می‌شد. (قطعاً می‌بایست چنین بوده باشد که وی را از انتشار دستنوشته‌اش بر علیه مشی بلشویکی مانع شد؛ دستنوشته‌ای که بعداً آنچنان بی‌شرمانه مورد سوءاستفاده قرار گرفت).

دوباره به اختلاف بین آکسیونهای توده‌ای خودانگیخته و کار حزبی هدفمند در دوره کنونی بپردازیم. از جنگ جهانی بدین سو چه میزان نیرو و از خودگذشتگی رنجبران کلیه کشورهای پیشرفته و نیمه پیشرفته بکار رفته است! چیزی در تاریخ، قابل

۱- حزب کارگر سوسیالیست (SAP) یک گروه آلمانی سائتریت، که از اتحاد سوسیال دمکرات‌های چپ و کمونیست‌های راست سابق در سال ۱۹۳۱ تشکیل شده و برخی از رهبران آن مختصراً از دفاع تروتسکی از یک انترناسیونال جدید در سال ۱۹۲۳ پشتیبانی کردند. به تدریج اکثر اعضای آن به سوسیال دمکراسی بازگشتند.

مقالات اتحادیه به زبان انگلیسی

***The present Political Situation In Iran**

***On the US Embargo**

***On the Uprising of Workers In South Iran**

***On the Increase in Minimum Wage**

***Can the Iranian Regime Bring Democracy?**

***The Iranian Regime's Unemployment policy**

***Does clinton have a dispute with Rafsanjani**

***The Crisis of World Capitalism**

***Fourteen Years after February Insurrection**

***Iranian regimes Political Impasse**

***The Uprising of the Poor**

***Rafsanjani's Eventful election**

***The Coup, the concept of Socialism**

***Is Rafsanjani reformin**

***War in the Gulf**

***Why were the Kurs Defeated?**

***The tasks of the Left**

***The Regime's five Year Plan**

خودانگیخته) نیز چیزی بجز بهره‌برداری تاکتیکی از لوکزامبورگیسمی سراسر تحریف و سانسور شده نیست. و به اندازه‌ای که "جناحیون چپ"، "مارکسیستها" از انتقاد به مشی حزبی خودشان طفره می‌روند؛ به همان اندازه مقالاتشان بر علیه مایلز، تنها بمقصد یافتن شاهی تئوریک است. اینچنین شاهی در وهله اول تنها زمانی لازم می‌گردد که شخصی در جنایتی عمدی شرکت داشته باشد.

البته بحران رهبری پرولتاریا را نمی‌توان با فرمولی مجرد بر طرف نمود. این مسئله فرآیندی بغایت معمولی می‌باشد. نه فقط یک پروسه صرفاً "تاریخی"، یعنی، پروسه‌ای از پیش شرطهای فعالیت آگاهانه، بلکه پروسه‌ای از زنجیره ناگستی اقدامات ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی در جهت ادغام و گردآوری تمام بهترین، آگاهترین عناصر پرولتاریای جهانی زیر پرچمی بی‌لکه، عناصری که ارتباطشان با بخشهای وسیعتر پرولتاریا می‌بایست رشد داده شده و عمیق‌تر گردد، - در یک کلام: احیا رهبری تاریخی پرولتاریا در شرایط جدید و بمراتب سخت و دشوار کنونی، هوجیان اخیر «جنبش» خودانگیختگی به همان اندازه حق دارند به روزا استناد کنند که بوروکراتهای بیچاره کمیت‌ترین به لنین. اگر از فرعیات بگذاریم، که تکامل جنبش بر آنها فائق آمده است، می‌توانیم با رعایت کامل انصاف، کارهایمان را برای بین‌الملل چهارم زیر علامت "سه لام" قرار دهیم، یعنی نه تنها لنین، بلکه لوکزامبورگ و لیبکنخت. ■

ترجمه فریدون

*این مقاله در ۲۴ ژوئن ۱۹۳۵ توسط تروتسکی نوشته شد، و در شماره اوت ۱۹۳۵ "بین‌الملل جدید" به چاپ رسید.

مقایسه با آن نمی‌توان یافت. تا این حد روزا کاملاً در برابر کوتاه‌فکران، سرجوخه‌های کله پوک و نادان بوروکراتیسم محافظه کار حق داشت. تنها با بر باد دادن این انرژی بی‌حد توده‌ها بود که مبنای افسردگی عظیم کارگران و پیشروی موفقیت‌آمیز فاشیسم را موجب گشت. بدون اندک گزافه‌گویی می‌توان گفت که: وضعیت تمام جهان با بحران رهبری پرولتاریا تعیین می‌گردد. میدان جنبش کارگری امروز همچنان با بقایای وسیع سازمانهای ورشکسته کهنه مسدود می‌شود. بعد از قربانی‌ها و ناامیدی‌های بیشمار، بخش کارگران اروپایی حداقل کنار کشیده‌اند. درس قطعی‌ای را که آگاهانه یا ناآگاهانه از این تجربیات تلخ فراگرفته این است که: اقدامات متهورانه، رهبری متهورانه را لازم دارد. در امور جاری، کارگران همچنان به سازمانهای قدیمی رأی می‌دهند، اما فقط رأیشان را و نه اعتماد بی‌حدشان را. از طرف دیگر، پس از فروپاشی رقت‌آور بین‌الملل سوم خیلی سخت‌تر خواهد بود که اعتمادشان را به تشکیل انقلابی جدیدی جلب کنیم.

این درست جایی است که بحران رهبری پرولتاریا نهفته است. خواندن آوازی همنموا در مورد آکسیون‌های توده‌ای تعریف نشده آتی در این موقعیت - در مقابله با انتخاب هدفمند کادرهای یک بین‌الملل نوین - بمعنی از پیش بردن کاری سراسر ارتجاعی است. این درست در جایی است که S.A.P در "فراگرد تاریخی" قرار گرفته است. البته کسی از میان گارد سابق جناح چپ S.A.P پیدا می‌شود که یادواره‌های مارکسی‌اش را به منظور جلوگیری از توحش خودانگیخته بخاطر آورد. این اقدامات صرفاً ادبی حفاظتی چیزی را در این حقیقت تغییر نمی‌دهد که شاگردان «مایلز»، مؤلف پربهای قطعنامه صلح و نه کمتر از مؤلف پربهای نشریه "بولتن جوانان" - ننگین‌ترین مزخرفات خودانگیختگی را به پیش می‌برد که حتی در طیف طرفداران S.A.P بی‌معنی می‌نماید. سیاست عملی شواب (هنرورانه) طفره رفتن از صحبت در مورد آنچه هست و سخنوری ابدی و دل‌داری درباره آکسیونهای توده‌ای آینده و "مرحله تاریخی"

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و بازتاب و درسهای تاریخی آن

آرش

در هنگامی که انقلاب اکتبر به هفتاد و هشتمین سال تحقق خویش پای می‌گذارد، دربین مخالفان و دشمنان این انقلاب تعداد اندکی را می‌توان یافت که سعی در نفی و یارد نقش و اهمیت تاریخی - جهانی آن داشته باشند. در هر صورت انقلاب کارگری روسیه مهم‌ترین تحول اجتماعیست که در تاریخ بشریت بعد از انقلاب فرانسه رخ داده است، و از نقطه نظر ابعاد تاریخی - سیاسی، دینامیسم انقلابی و چشم‌اندازهایی که بدنبال آورده از انقلاب فرانسه نیز پیشتر رفته است.

اینکه دشمنان انقلاب اکتبر توانایی توضیح رابطه بین وقایعی که در روسیه اتفاق افتاد و بقیه جهان را نداشته باشند زیاد جای تعجب ندارد. خیلی از آنها هنوز از این «خواب هولناک» بر نخوابسته‌اند و خاطره تاریخی این انقلاب هنوز لرزه به جانان می‌اندازد. در واقع «تعلق طبقاتی» در بسیاری از اوقات و «نادانی تاریخی» در باقی مواقع توضیح دهنده قضاوت و نهایتاً ترس و کینه این دسته از انسانهاست. در واقع انقلاب اکتبر تنها محصول شرایط تاریخی آنروز روسیه نبود. بلکه نتیجه موجی از انقلابات و وسعت گرفتن مبارزه طبقاتی در تمام اروپا بود.

وضعیت اجتماعی و اقتصادی بحرانی‌ای که کارگران و زحمتکشان کشورهای درگیر در جنگ جهانی اول با آن روبرو بودند از یکسو؛ و این واقعیت که تمامی بار جنگ را بورژوازی کشورهای درگیر به توده‌های مردم تحمیل می‌کرد از سوی دیگر، موجی از اعتراضات و تظاهرات وسیع در این کشورها برانگیخته است.

جنگ جهانی اول در روسیه، به تنهایی باعث بروز بحران اجتماعی - سیاسی و نهایتاً بحران انقلابی نشد. بلکه این جنگ به «دو قطبی» شدن بحرانی که از قبل از آغاز جنگ شروع شده بود دامن زد؛ و سیر تکامل آن را سرعت بخشید. چنین بحران داخلی در روسیه آنروز در واقع توسط تغییر و تحولات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بوجود آمد که خود محصول پروسه «مدرنیزاسیون جزئی» و صنعتی کردن فعالیت اقتصادی بود. برای مثال بطور مشخص نیروی تولید صنعتی در بین سالهای ۱۹۱۰

تا ۱۹۱۴ در حدود ۳۰٪ افزایش رشد داشته است و بطور همزمانی همین دوره با افزایش چشم‌گیر مبارزات و اعتصابات کارگری همراه بود. گسترش نفوذ و محبوبیت بلشویسم (در این دوره) در واقع نتیجه این «قطبی شدن» بود، چیزی که نهایتاً به آنها این اجازه را داد تا به شکل نیرویی هژمونیک در مبارزات آتی دخالت کنند.

بنظر نویسنده رادیکالیسم انقلابی کارگران در روسیه آنروز نمی‌توانست بطور اجتناب‌ناپذیر و بیواسطه، پیروزی حزب بلشویک را تضمین کند. توانایی یک سازمان انقلابی برای شناخته شدن از جانب کل طبقه کارگر بستگی به نوع فعالیت آن سازمان و جهت‌گیری در سیر وقایع دارد - به کارهایی که انجام داده و همچنین تصمیماتی که می‌گیرد. هژمونی و توانایی چنین سازمانی با توجه به نحوه برخوردش در مراحل مختلف پروسه تکامل مبارزات طبقاتی، شکل می‌گیرد و گسترش می‌یابد.

نظرات انقلابیون روس از ابتدای سالهای ۱۹۰۰ به طور واضحی برش خود را از دو نظریه «مارکسیسم قانونی» و «اکونومیسم» مشخص کرد. گروه اول که درین آنها اکثراً روشنفکران به چشم می‌خوردند، جنبه «علمی» مارکسیسم از یک طرف و «غربی» بودن آن از طرف دیگر، جلبشان کرده بود. (۱) این گروه معتقد بود که قبل از هر چیز بایستی به سرمایه‌داری اجازه داد تا به قدرت کامل برسد و از این طریق زمینه‌های رشد مارکسیسم را بوجود آورد. گرچه نظریات این دسته، تجزیه‌ای از مارکسیسم به شمار نمی‌آمد ولی بنظر لنین، پلخاتف و همکارانشان در روزنامه ایسکرا این بینش بطور جامع محتوای انقلابی و (انفجاری) مارکسیسم انقلابی را نادیده می‌گرفت، و فراموش می‌کرد که اگر بورژوازی در ابتدای به قدرت رسیدنش هنوز «انقلابی» به شمار می‌آمد و شتابی عظیم به پیشرفتهای جامعه بشری می‌داد، این پتانسیل اجتماعی مربوط به گذشته‌ای می‌شد که تاریخاً پشت سر گذاشته شده بود. لبه دیگر حمله متوجه «اکونومیسم» بود که اعتقاد به «خودانگیختگی» طبقه کارگر روس در مبارزات و درخواستهایش بر علیه تزارسم و سرمایه‌داری داشت. طبق این نظر هنوز وقت آن نرسیده بود تا مبارزه‌ای

سازمان‌یافته‌ای برای «سیاسی کردن» حرکات اعتراضی و درخواستهای طبقه کارگر انجام شود. بایستی منتظر بود تا شرایط عوض شده و زمان برای جنبش «سیاسی» طبقه کارگر فرارسد. بر علیه این نقطه نظر، انقلابیون روس معتقد بودند که گرچه سیاسی کردن حرکات خودانگیخته کارگران وظیفه مشکلی به شمار می‌آید ولی این مشکل از پراهمیت بودن آن نمی‌کاهد، مبارزات اعتراضی خودانگیخته و خودبخودی طبقه کارگر مبارزاتی در محدوده تقاضاهای اقتصادی باقی می‌ماند. وظیفه یک حزب انقلابی جایگزینی مبارزات خودبخودی پرولتاریا، از جنبش صنفی به حرکت انقلابی، از طریق مبارزات «آگاهانه» است. این وظیفه انقلابی نه تنها نحوه برخورد انقلابیون را به «پروپاگاندا» مشخص می‌کرد، بلکه فرم «سازمانی» حزب آینده را نیز تعیین می‌کرد، چراکه آنها معتقد بودند که از این طریق می‌توان بخشهایی از وضعیت واقعی و ابژکتیو جامعه را که توسط کار و فعالیت عملی قابل تغییراند تحلیل و دسته‌بندی کرد. بخش دیگر بعنوان پایه‌ای برای برنامه و دستورالعملها در خواهد آمد. نحوه تکامل پروسه انقلابی در روسیه و نقش حزب بلشویک در آن، مجموعه‌ای از موضع‌گیری‌ها، جدلها، درسهای تاریخی و نهایتاً دخالت‌گری‌ها در پروسه شکل‌گیری نهادها و روابطیست که آینده خود این پروسه را تحت تأثیر قرار داده است.

بحثها و اختلاف نظرانی که نهایتاً منجر به جدایی بلشویکها و منشویکها شد نیز در ادامه همین حرکت قرار دارد. اگر حزب بلشویک توانست اکثریت اعضای سندیکاها را کارگری موجود را بین سالهای ۱۴ - ۱۹۱۳ به خود جلب کند. (۲) به این علت بود که از همان سال ۱۹۱۴ (وقتی قبل از آن) بلشویکها مجموعه‌ای از اهداف را برای براندازی بورژوازی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا، مدنظر قرار داده و به کارگران نشان دادند. ایده رژیم دموکراتیکی که در آن

۱- در برابر نظری که «مام میهن» و رمانتیستی که «روسیه بزرگ» را مظهر تمام خوبیها معرفی می‌کرد، «علم مارکسیستی» برای این دسته، مظهر پیشرفت و روشنگری بود و بس!

۲- در پتروگراد از کل ۱۸ سندیکای موجود ۱۴ سندیکا به رهبری بلشویکها اداره می‌شدند و در مسکو از تعداد ۱۳ سندیکا ۱۰ عدد تحت رهبری اعضای بلشویک بود.

نشر
کارگر سوسیالیست
منتشر کرده است:

دفترهای کارگری سوسیالیستی

۲۸ شماره در مورد مسایل جنبش کارگری ایران
وین الملی از نوامبر ۱۹۹۰ انتشار یافته است.

برای دریافت شماره‌های گذشته این
نشریه با ما مکاتبه کنید.

این نشریه به شکل سابق دیگر منتشر نمی‌شود.

دیدگاه سوسیالیزم انقلابی

در ۲ شماره انتشار یافته است.

■ جنگ خلیج

و موضع سوسیالیست‌های انقلابی

■ نظری اجمالی به جنبش کرد در عراق

■ طرح اولیه «برنامه عمل کارگران»

■ مسئله وحدت کمونیست‌ها

■ آثار لئون تروتسکی:

● تاریخ انقلاب روسیه

● کمون پاریس

● نتایج و چشم‌اندازها

● یادداشت‌های روزانه

● لنین جوان

● انقلاب مداوم

● نتایج و چشم‌اندازها

سوسیالیستی به حساب می‌آورد، از همان ابتدا نمی‌خواست خود را در محدوده جغرافیایی محدود کند و نهایتاً اینکه تنها نیروی که داشت، حرکت آزادانه ابتکارات انقلابی توده‌هایی بود که در طی دهه‌های متوالی سرکوب شده بودند. این - و تنها این - توانایی انقلابی را تضمین می‌کرد که هنگامی که در ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ در پتروگراد قدرت را بدست گرفت در واقع تنها پایتخت را تحت کنترل «رسمی» داشت. قدرت واقعی این انقلاب رجوع آن به توده‌های مردم برای عملی کردن تصمیم‌گیریهایی بود، و این که این تصمیم‌گیریهایی در بسیاری اوقات رسمی کردن و قانونی کردن ابتکارات و تصمیماتی بود که خود مردم قبلاً عملی کرده بودند. اجرای این تصمیمات بر عهده شوراها بود که از ماه فوریه ۱۹۱۷ تشکیل شده بودند، و شورا نه تنها مسئول اجرایی تصمیمات بود بلکه تصمیم‌گیری در مورد چگونگی آن را نیز عهده داشت. چراکه تصمیمات (بر خلاف قوانین عادی) کادر کلی بودند که ابتکار و تصمیم‌گیری و خلاقیت توده‌های مردم به آن محتوا می‌داد. در سال ۱۹۱۸ چشم انداز جهانی انقلاب بطور روشن‌تری خود را نشان داد هنگامی که در ۳۰ اکتبر حرکت انقلابی و قیام در اطریش فعلی و بوداپست ابعاد وسیعی به خود گرفت و بخوص هنگامی که در نوامبر همان سال انقلاب در آلمان به امپراطوری اطریش مجار پایان داد. اما حزب کمونیست تازه تاسیس شده آلمان توانایی این را نداشت که حکومت پارلمانتاریستی را توسط انقلابی سوسیالیستی به گذشته بپارده، و بورژوازی با موج سرکوبی که پس از این دوره بوجود آورد، کادرها و رهبران انقلابی بسیاری را با خود برد. «بشریت» اما با چنین فداکاریهایی به رفع توهمات و اندوختن تجارب تاریخی - انقلابی می‌پردازد، در حالیکه «اخلاق گرایان» خشونت را محکوم می‌کنند و «جامعه‌شناسان» بدنبال دلایل و نتایج ویرانگرانه چنین حرکتی می‌پردازند، «انسان» بعنوان عاملی درگیر در پروسه‌ای انقلابی - تاریخی، قادر است بین دو چیز انتخاب کند: خوداری از قبول پرنسپ و قضاوتی مداخله‌گرایانه. در این حالت دوم وی می‌تواند نتایج بدست آمده از فداکاریها و درگیریها و دلایل و انگیزه کسانی را که در آن پروسه درگیر بوده‌اند شناسایی کند.

انقلاب روسیه و نتایجی که بدنبال آورد در هر صورت یکی از مهمترین مراحل تکامل اندیشه و عمل بشری می‌باشد، ریشه‌های این انقلاب، مراحل مختلف تکاملش و حتی در حال حاضر می‌تواند به طور گسترده‌ای آینده جامعه بشری را تعیین کند. چرا که هرگاه که «انسانها» در «انقلاب» راه حلی برای بدیختی و بندگی پیدا کنند، تجارب تاریخی انقلاب اکتبر جایگاه خویش را باز پیدا خواهد کرد ■

توده‌های کارگران و زحمتکشان نقش تعیین‌کننده‌ای در تصمیم‌گیرها داشته باشند، و نه گروهی از «نخبگان»، چنان چشم‌اندازی از آینده به کارگران نشان داد که آنها تغییرات اساسی‌ای در موازنه قوا در داخل سازمانهای سندیکایی بوجود آوردند. همچنین بلشویکها بر روی همبستگی بین تمام اقشار کارگران تأکید زیادی داشتند. این آن چیزی بود که از نظر انقلابیون در آن دوره نه تنها برای تحقق اهداف درازمدت سیاسی طبقه کارگر واجب بود، بلکه به آنها به عنوان یک طبقه اجتماعی اجازه می‌داد به درخواستها و اهداف بلاواسطه و فوری خود نیز برسند.

انقلاب در روسیه امکان براندازی «نظم موجود» سرمایه‌داری را نشان می‌داد برای بلشویکها، پیروزی قیام اکتبر مرحله اول انقلاب جهانی کارگری بود، که علائم و پیش درآمدهایش را چند کشور اروپایی مشاهده می‌شد. با توجه به توسعه مبارزه انقلابی در اروپا و بخصوص در آلمان بود که لنین در سپتامبر ۱۹۱۷ معتقد بود که زمان برای بدست گرفتن قدرت توسط طبقه کارگر روس فرا رسیده است:

«بدون شک در آلمان موارد بسیاری از اعتراضات و شورش در ارتش رخ داده... جای تردید باقی نیست، ما در آغاز انقلاب جهانی پرولتری ایستاده‌ایم و از آنجایی که ما بلشویکها تنها انترناسیونالیستهای انقلابی هستیم که دارای یک حزب قانونی و چندین نشریه می‌باشند، از آنجایی که شورای نمایندگان کارگران و سربازان در شهرهای بزرگ و اکثریت توده‌های مردم در این لحظات انقلابی با ما همراه هستند می‌توانیم و باید قدرت را بدست گیریم.» در واقع طرح و اهداف بلشویکها تنها در محدوده‌ای جهانی می‌توانست واقعیت پیدا کند. با توجه به موقعیت نسبی طبقه کارگر در روسیه و سایر کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری؛ و با در نظر گرفتن وضعیت داخلی روسیه و همچنین وضعیت سایر کشورهای اروپایی، بلشویکها معتقد بودند که این انقلاب می‌تواند از روسیه آغاز شود. حتی در هنگام بدست گرفتن قدرت اعتقاد بر این داشتند که انقلاب در کشورهایی چون آلمان ابعاد جدیدی به چشم‌اندازهای انقلاب سوسیالیستی خواهد افزود. لنین خود در هر مرحله توسعه و تکامل حرکت انقلابی در روسیه، یادآور لزوم برقراری ارتباط بین انقلاب جهانی و انقلاب روسیه شد. گرچه این انقلاب نتوانست فراتر از مرزهای روسیه خود را گسترش دهد، ولی با این وجود تعادل و نظم جامعه بشری آن روز را توانست تغییر دهد و این به آن علت بود که چشم‌اندازی جهانی داشت و از همان ابتدا خود را بعنوان پیش درآمدی برای انقلاب جهانی

مارکسیزم و مذهب

لئون تروتسکی

کاملاً بدیهی و آشکار است که در حال حاضر ما نمی‌توانیم تبلیغات ضد مذهبی را بر پایه‌ی جنگ رودرو علیه خدا قرار دهیم. این برای ما کافی نخواهد بود. ما بوسیله‌ی ماتریالیسم، با وسیع کردن تجارب مشترک توده‌ها، گسترش افق دانش کارای این تجارب و شدید کردن تأثیر فعال آنها، توهّمات مذهبی را از میدان بدر می‌کنیم؛ و همچنین در این راستا، در جاییکه لازم باشد مستقیماً تعصبات مذهبی را می‌گوییم.

مسأله‌ی مذهب اهمیت بسیار بزرگی دارد و دقیقاً بیشترین آمیختگی را با کار فرهنگی و ساختار اجتماعی داراست. مارکس در جوانی خود گفت: "نقد مذهب اساس هر نقد دیگر است." به این معنی که مذهب نوعی شناخت خیالی از جهان است. این خیال دو منشأ دارد: ضعف انسان در مقابل طبیعت و آشفته‌گی روابط اجتماعی، ترس از طبیعت یا بی‌توجهی به آن، ناتوانی در تحلیل روابط اجتماعی یا نادیده پنداشتن آنها، انسان را بر آن داشت تا با آفریدن تصورات خیالی سعی کند نیازهایش را در جامعه برآورده و آنها را وقف این حقیقت موهوم کند و در پیشگاه آفریده‌های خویش زانو بزند. ریشه‌ی این آفرینش در نیاز عملی انسان برای یافتن سمت و سوی خویش - که به نوبه‌ی از شرایط تنازع بقا ناشی می‌شود - نهفته است.

مذهب، سازشی هدفدار با محیط پیرامون جهت مواجهه‌ی موفقیت‌آمیز با تنازع بقاست. در این سازش قوانین سودمند و مناسبی وجود دارند ولی تماماً با افسانه‌ها، اوهام، خیالات و دانش غیرواقعی آمیخته‌اند. به همان شکل که توسعه‌ی فرهنگ انباشت و ذخیره‌ی دانش و مهارت است، نقد مذهب نیز اساس نقد دیگر است. جهت هموار کردن راه برای شناخت صحیح و حقیقی لازم است که شناخت ساختگی و خیالی را از میان برد و مسأله را

بطور کامل در نظر گرفت. از لحاظ تاریخی، نه تنها در موارد فردی که در تکامل کل طبقات، شناخت حقیقی در اشکال و تناسبات مختلف با تعصبات مذهبی آمیخته است. مبارزه علیه مذهب و تمام اشکال افسانه‌پردازی و موهومات معمولاً زمانی موفقیت‌آمیز است که ایدئولوژی مذهبی با احتیاجات یک طبقه‌ی مشخص در یک محیط اجتماعی جدید در تناقض باشد. به عبارت دیگر، وقتی گردآوری شناخت و نیاز برای شناخت در چارچوب حقایق غیرواقعی مذهب قرار نگیرد، یک ضربه‌ی تیغ انتقاد کافی است تا پوسته‌ی مذهب را فرواندازد.

موفقیت فشار ضد مذهبی که ما در چند سال اخیر اعمال کرده‌ایم با این حقیقت قابل توضیح است که سطوح انقلابی و مترقی طبقه‌ی کارگر از پوسته‌ی تعصبات مذهبی‌ایکه با پیشرفت‌های قبلی بتدریج پوسیده شده بود، به راحتی رهایی یافته‌اند. ولی وضعیت هنگامی تغییر چشمگیری می‌کند که تبلیغات ضد مذهبی بر کمتر طبقات فعال جمعیت روستاها و شهرها تأثیر گذارد. شناخت حقیقی که بوسیله‌ی این تبلیغات بدست آمده است آنقدر محدود و ناقص است که می‌تواند بموازات تعصبات مذهبی قرار گیرد. با انتقاد صریح از این تعصبات، هیچ‌گونه پشتیبانی شخصی و تجربه‌ی مشترک یافت نمی‌شود و هیچ تنجده‌ای بدست نمی‌آید.

بنابراین لازم است که از زاویه‌ی دیگر برخورد کرد و دایره تجربه‌ی اجتماعی و شناخت حقیقی را بزرگ نمود. راه‌هایی که به این نتیجه می‌رسند متفاوت‌اند. سالن‌های غذاخوری عمومی و شیرخوارگاه‌ها ممکن است به قوه‌ی درک زن خانه‌دار یک انگیزه انقلابی بدهند و مراحل گسستن از مذهب را بغایت در او تسریع کنند. روش سمپاشی هوایی برای نابود کردن آفات نباتی ممکن است چنین نقشی را در

مورد دهقان ایفا کند. همینکه کارگر مرد و زن در انجمن‌ها شرکت می‌کنند، انجمن‌هایی که آنها را به بیرون از قفس تنگ و کوچک طبقه‌ی خانواده با آن شکل و تصویر خاص خودش راهنمایی می‌کنند، یکی از راه‌ها برای رهائی از تعصبات مذهبی را باز می‌کنند و غیره و غیره. این انجمن‌ها بطور حتم می‌توانند نیروی مقاومت علیه تعصبات مذهبی را بسنجند و راه‌های غیرمستقیم برای توسعه‌ی تجربه و شناخت را پیدا کنند. پس بجای حملات مستقیم بوسیله‌ی تبلیغات ضد مذهبی، ما از محاصرات، سنگربندی‌ها و مانورهای غیر مستقیم استفاده می‌کنیم. در کل، ما هم اکنون به چنین دوره‌ای وارد شده‌ایم، اما این بدان معنا نیست که در آینده هیچ حمله‌ای نخواهیم کرد، فقط لازم است که برای آن آماده شد.

آیا حمله‌ی ما بر مذهب درست است یا نادرست؟ درست است. آیا نتایجی بیار آورده است؟ بلی. چه کسانی را به سمت ما سوق داده است؟ آنان را که برای رهاندن کامل خویش از تعصبات مذهبی با بکارگیری تجارب گذشته آماده گشته‌اند. اضافه بر آنان، کسانی را که حتی تجربه‌ی بزرگ انقلابی اکثر از مذهب نرهانید. در این روند، روش‌های قراردادی انتقاد، هجو، کاریکاتور ضد مذهبی و مانند آن، کارایی بسیار کمی دارند؛ و اگر فشار قویتر شود ممکن است نتیجه‌ی وارونه بدست آید. اگر شخصی با مته و چکش برای نفوذ به این سنگ دست بکار شود و یا بخواهد که با شاخه‌های دینامیت آنرا منفجر سازد - با توجه به این حقیقت که این سنگ آنقدرها هم استوار نیست - پس از مدت کمی یک انفجار و ریزش جدید روی خواهد داد. به اینصورت که یک لایه‌ی دیگر مردم از توده‌ی بزرگتری جدا خواهد شد.....

قطعه‌نامه‌ی هشتمین نشست حزب به ما می‌گوید که،

در این راستا، ما در حال حاضر باید از انفجار و حمله گذر کنیم و به یک کار زیرزمینی گسترده‌تر بپردازیم؛ اول از همه بوسیله تبلیغ علوم طبیعی.

برای نشان دادن اینکه چگونه یک حمله‌ی تدارک ندیده‌ی مستقیم بعضی اوقات می‌تواند یک نتیجه‌ی کاملاً غیر منتظره ببار آورد، یک نمونه‌ی خیلی جالب از حزب کمونیست نروژ را یادآوری می‌کنم. چنانکه همه می‌دانیم، در سال ۱۹۲۲، این حزب به اکثریت اپورتونیست تحت رهبری "ترانمل" و یک اقلیت انقلابی وفادار به کمونیست بین‌الملل منشعب شد. من از رفیقی که در نروژ زندگی می‌کرد پرسیدم که چگونه ترانمل موفق به بدست‌گیری اکثریت شد البته فقط بطور موقت. او به ماهیت مذهبی کارگران و ماهیگیران نروژی بعنوان یکی از علت‌ها اشاره کرد. از آنجاییکه شیلات از استاندارد و تکنیک خیلی پایین برخوردار و تماماً به طبیعت وابسته است، زمینه‌ی است برای متعصبان و خرافه‌پرستان؛ و از سوی دیگر، مذهب برای ماهیگیر نروژی چیزی شبیه به یک تن‌پوش محافظت‌کننده است. در اسکاندیناوی تعدادی از روشنفکران و دانشگاهیان وجود داشتند که با مذهب لاس می‌زدند. اگرچه از مارکسیزم بسیار عادلانه سلیی خوردند. اپورتونیستهای نروژی جهت بکارگیری ماهیگران علیه کمونیست بین‌الملل، به مهارت از این رفتارها بهره جستند. ماهیگیر، یک انقلابی، عمیقاً مشفق جمهوری شورایی و با تمام وجود طرفدار و معتقد به کمونیست بین‌الملل، به خودش گفت: از این دو حال خارج نیست، یا باید هوادار کمونیست بین‌الملل باشم، اما بدون خدا و ماهی، یا خواهی نخواهی باید از آن دل ببری. و او برید. این نمونه، شیوه‌ی راه‌یابی به سیاست پرولتاریا را نشان می‌دهد.

البته در مورد دهقانان ما، که سرشت سنتی- مذهبی آنان با وضعیت کشاورزی پسروی ما گره خورده است، این موضوع باید کلی‌تر بررسی شود. ما فقط با الکتریکی و شیمیایی کردن کشاورزی دهقانان بر تعصبات عمیق و ریشه‌دار آنان غلبه خواهیم کرد. این بدان معنا نیست که از دیگر پیشرفت‌های تکنیکی

و جنبش‌های اجتماعی مساعد برای تبلیغات ضد مذهبی نباید سود برد. نه، همه‌ی اینها مثل آنچه که گفته شد واجب است ولی ما باید از یک دیدگاه کلی و عمومی برخوردار باشیم. تنها با بستن کلیساهای آنچنانکه در بعضی نقاط انجام شده است، و یا با افراط و تفریط اداری، نه تنها قادر نخواهیم بود به هیچ موفقیت قطعی دست یابیم، که بالعکس راه را برای قویتر بازگشتن مذهب هموار می‌کنیم.

اگر این درست است که نقد مذهب اساس هر نقد دیگری است، پس این نیز دور از حقیقت نیست که در عصر ما الکتریکی کردن کشاورزی اساسی برای از بین بردن خرافه‌پرستی‌های دهقان است. در اینجا به گفتار برجسته‌ای از انگس رجوع می‌کنم. در سال ۱۸۸۲، او نامه‌ای به "برنستین" نوشت که در آن مستقیماً بر مسأله‌ی الکتریکی کردن و از بین بردن شکاف بین شهر و روستا اشاره کرده است. بیاد می‌آورد که در سال ۱۸۸۲، یک مهندس فرانسوی بنام "دیر" روشی برای انتقال انرژی الکتریکی از میان یک سیم را یافت و در نمایشگاهی در مونیخ، انتقال انرژی الکتریکی با قدرت یک با دو اسب بخار برای حدوداً پنجاه کیلومتر را به نمایش گذاشت. این کار بر انگلس که نسبت به هر اختراعی در رشته‌ی علوم طبیعی، تکنیک و غیره بی‌نهایت حساس بود، تأثیر فوق‌العاده‌ای گذاشت. او به برنستن نوشت: "جدیدترین اختراع دیر... علاوه بر اینکه صنعت را از هر انحصار و محدودیت مکانی می‌رهاند، استفاده از حتی دورترین منابع آبی را نیز میسر می‌سازد؛ و اگر در وهله‌ی اول فقط در خدمت شهرها قرار گیرد، سرانجام تبدیل به قدرتمندترین اهرم برای نابود کردن تضاد بین شهر و روستا می‌شود."

ولادیمیر ایلچ (لنین) از این متن خبر نداشت. این نامه اخیراً منتشر شد؛ با این وجود او بر این عقیده بود که الکتریسته می‌تواند دگرگونی عظیمی در روحیه‌ی دهقان بوجود بیاورد.

در پروسه‌ی نابودی مذهب، دوران‌های متفاوتی از افت و خیزها وجود دارند که شرایط کلی فرهنگ

آنها را تعیین می‌کنند. همه‌ی انجمن‌ها باید نظاره‌گر باشند. آنها باید همیشه به حزب برای یافتن موضع‌اش در برخورد با این مسأله کمک کنند، لحظه‌ی مناسب را پیدا کنند و در یک دوران مقتضی دست بکار شوند.

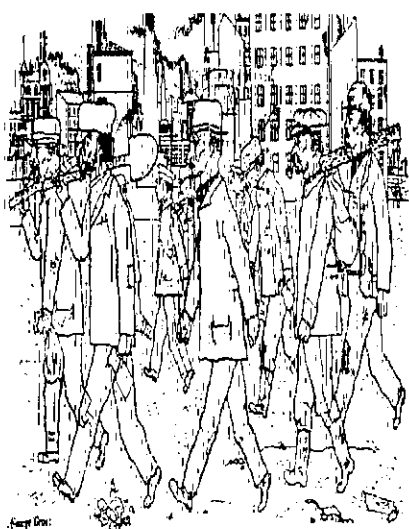
از بین رفتن کامل مذهب فقط زمانی انجام پذیر است که یک ساختار سوسیالیستی کاملاً پیشرفته وجود داشته باشد، یعنی تکنیکی که انسان را از هرگونه وابستگی خفت‌بار به طبیعت آزاد می‌سازد. این نابودی، تحت روابط اجتماعی‌ایکه عاری از هرگونه نمایش مذهبی و کاملاً سالم هستند و نوع بشر را سرکوب نمی‌کنند می‌تواند به انجام برسد.

مذهب، بی‌نظمی طبیعت و بی‌نظمی روابط اجتماعی را به زبان تصویرهای خیالی ترجمه می‌کند. فقط نابودی بی‌نظمی‌های زمینی می‌تواند به واکنش‌های مذهبی‌اش برای همیشه پایان دهد. یک زندگی اجتماعی برنامه‌دار، آگاهانه و معقول در تمامی سطوح‌اش، هرگونه نمایش مذهبی و شیطان صفتی را برای تمام اعصار منسوخ خواهد ساخت.

فنلاند-نوامبر ۱۹۹۲

برگردان: سیامک شایان

بازتکثیر از انجمن کارگران تبعیدی



آموزش سوسیالیستی

پیروزمندان بود، و به زبان حقیقت تاریخی و سرکوب‌شدگان.

۴- به معنایی دقیق‌تر، همین‌طور که این تاریخ‌نویسان به قرن نوزده نزدیک‌تر می‌شدند و به آغازگاهی در توضیح مبارزات طبقاتی تاریخ معاصر خود می‌رسیدند؛ و بنابراین همان‌طور که تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی به طور اجتناب‌ناپذیری، از جوابات مختلف با سیاست یکی می‌شدند، این تاریخ‌نگاران همان مفاهیم متداول طبقه و مبارزه طبقاتی را، از طریق کتمان بیشتر و سیستماتیک‌تری در توضیح مبارزه کار مزدی و سرمایه، بکار می‌گرفتند. اما از آن

مقطع به بعد این تاریخ‌نویسان، تحت فشار منافع طبقاتی خود، به انکار تأثیر توضیحات خود در حوزه سیاست پرداختند. آنها بطور کلی این حقیقت که توجیهات آنان در حوزه سیاست در خدمت منافع مادی مشخص و متفاوتی از دیگر طبقات اجتماعی قرار گرفته بود را کتمان می‌کردند. آنان

ناگهان به مدافعين "نظم اجتماعی" ابدی، "نیکی همگان"، "منافع همگانی ملت"، ارزش‌های معنوی والا" و غیره، تبدیل شدند و دیگر به دشمنان طبقاتی خود به عنوان کسانی که بر علیه این چیزها بودند نمی‌نگریستند. بلکه آنان را به عنوان "تولیدکنندگان بی‌نظمی"، "آنارشیت‌های لعنتی"، "خشونت افروز"، و در یک کلام، "وحشی‌هایی" که علیه

"تمدن" برخاسته‌اند، می‌نگریستند. ایدئولوگ‌ها و سیاستمداران نژادپرست و فاشیست حتی به شکل واضح‌تری آنرا بیان می‌کردند: "مادون بشر" موجوداتی محروم از کیفیت انسان؛ و از این طریق به توجیح و حقانیت بخشیدن به اعمال غیرانسانی خود علیه این دشمنان دست می‌زدند.

۵- آنها از توضیح سرچشمه طبقات اجتماعی و دولت عاجز بودند. و به همین صورت به طبقات اجتماعی و دولت به عنوان نهادهای کم و بیش ابدی می‌نگریستند. البته بجز ابتدایی‌ترین مراحل جامعه بشری. آنان از میان رفتن دستگاه دولتی و طبقات اجتماعی را غیر ممکن و حتی "ضد طبیعت انسان" ارزیابی می‌کردند.

مارکس و انگلس با تکامل بخشیدن به ماتریالیزم تاریخی خلاءها و تناقضات تاریخ‌نگاری جامعه‌شناسی فرانسه را پشت سر گذاشتند و از این طریق به غنا بخشیدن و آشکارکردن مفاهیم طبقه و مبارزه طبقاتی نائل آمدند.

شالوده نتایج بدست آمده توسط آنان به قرار زیر است:

۱- فردریک شیلر ۱۷۵۹-۱۸۷۰ اصلی‌ترین نویسنده رادیکال کلاسیک آلمانی در حوزه سیاست و تاریخ.

تلقی کرد، به همان میزان کار آنان، از یک سو نشان دهنده خلاءای بین برداشت علمی و غیر علمی از تاریخ بود، و از سوی دیگر نشان دهنده تضادهای آشکاری بود که در درک آنان از واقعیت اجتماعی و سیاسی آن دوره (و بنابراین درک آنان از تاریخ) یعنی پیروزی سرمایه داری، وجود داشت.

۱- آنها به مفاهیم "طبقات اجتماعی" و "تضادهای بین طبقات اجتماعی" به گونه‌ای توصیف‌گرایانه می‌پرداختند. در حالی که پایه‌های مادی این تضادها را به رسمیت می‌شناختند، و در مواردی، بویژه در تجزیه و تحلیل خود از برخی (و نه همه!)، آنتاگونیسم‌های طبقاتی در جامعه فئودالی، به آشکارسازی آنها می‌پرداختند، اما در واقع از نشان دادن پیوند ساختاری و ارگانیک بین طبقات اجتماعی در جامعه (بویژه جایگاه آنان در تولید) و منافع مادی آنان، نقش اجتماعی و مبارزه طبقاتی، عاجز بودند.

۲- آنها اجمالاً به مبارزات ایدئولوژیک، کشمکش سیستم‌های عقیدتی، "ارزش‌های معنوی" (خدا، مذهب، آزادی، نیکی همگان، زیبایی و حتی ملت) به عنوان چیزهایی بر فراز، و جدا از، کشمکش‌های منافع مادی و به عنوان مفهوم ذاتی آنها و یا حتی به عنوان ارزش‌هایی ابدی، می‌نگریستند.

۳- آنها به طور کلی به منافع و مبارزات محروم‌ترین اقشار (طبقات) جامعه، آنهایی که هیچگاه برای مدتی طولانی به قدرت نرسیده بودند، آنهایی که بازندگان همیشگی انقلابات و مبارزه سیاسی و اجتماعی بوده‌اند، توجه‌ای نکردند، و یا توجه آنها بدان بسیار ناچیز بود. و آنوقعی هم که شروع به توضیح این اقشار و طبقات کردند، همیشه در حاله‌ای از عدم درک صحیح، و در واقع در مبنای منافع مسلم طبقه خودشان و حتی در مواقعی بر مبنای تنفر طبقاتی، بود.

بنابراین علی‌رغم جوهر متناقض برخی از مباحث، انبوهی از سعایت از نسلی از تاریخ‌نویسان به نسل دیگر منتقل گردید. برخی از آنها عبارت بودند از: افسانه اینکه اسلاوهای دوران وسطی توانایی برقراری دول خود را نداشتند، کیفیتی که از قرار مختص به آلمانی‌ها بود؛ افسانه اینکه قوم یهود از "توانایی‌های مادی" محروم گشته بود. افسانه اینکه سرخپوستهای مکزیک به قربانی کردن انسان در ابعاد وسیع دست می‌زدند؛ افسانه "ستمگری" آمریکایی‌های بومی و "تنبلی ذاتی" سیاه‌پوستان، سیاه‌پوستانی که اگر به بردگی در نمی‌آمدند از کار کردن سر باز می‌زدند؛ و غیره.

در واقع قابل تأسف، اما انکار ناپذیر است که تاریخ‌نگاری به طور کلی به تولید چنان تاریخی کمر بسته بود که توسط پیروزمندان نوشته و برای

جایگاه مارکسیزم در تاریخ

(۲)

ارنست مندل

استحاله تاریخ‌نگاری جامعه‌شناسی فرانسه

این نظر که تاریخ نه توسط انسانهای بزرگ بلکه اساساً بوسیله تضادهایی که دستجات بزرگی از انسانها را در مقابل یکدیگر قرار داده است، یعنی از طریق تضادهای نیروهای اجتماعی، ساخته شده، از همان آغاز برای تاریخ‌نگاران روشن بود: هر شهری به شهر ثروتمندان و شهر بی‌چیزان تقسیم شده و بدین‌سان به صحنه جنگ دائمی بین این دو تبدیل گردیده است. نویسندگان قدیمی چینی به سرعت به چنین جمع‌بندی‌ای رسیدند.

تجربه انقلابات عظیم بورژوازی قرن شانزدهم و هجدهم و درسهایی که از آنها استخراج گردید و بصورت متوالی در محافل سیاسی مورد بحث قرار گرفت، انگیزه‌ای شد برای تاریخ‌نگاری اوائل قرن نوزده در فرانسه جهت توضیح مفهوم طبقات اجتماعی و ستیز بین آنها، یعنی مبارزه طبقاتی، به مثابه ابزاری برای درک تاریخ.

دیگر نویسندگانی همچون «شیلر»^(۱) در تحقیقات خود در قرن شانزدهم روی انقلاب هلند در این جهت قدم برداشته بودند. متفکرین بزرگ دیگری بر این شفافیت کامل بخشیده بودند که، در تحلیل نهایی، تاریخ از طریق آن شرایط مادی‌ای تعیین می‌گردد که خود آشکار می‌سازد. اما اینان تأکید را بیشتر بر شرایط طبیعی (آب و هوا، جغرافیایی و نژادی) و شرایط سیاسی (مسائل مربوط به قانون اساسی)، تا اینکه تأکید را بر شرایط اجتماعی و اقتصادی بگذارند.

برتری تاریخ‌نگاری جامعه‌شناسی، در بکارگیری مفهوم جدیدی از طبقه بود. اگر چه نه در تمام طول تاریخ بشر، اما حداقل در مدت زمانی که طول آن به چندین قرن می‌رسد. در این راستا آنها به دستاوردی واقعی و انقلابی در علوم اجتماعی نائل آمدند. آنها این کار را از طریق ادغام دستاوردهای تاریخ‌نگاری آن زمان با دُرک بهتر از ساختمان و دینامیزم جوامع مختلف، انجام دادند. مارکس و انگلس از طریق تکامل این درک بهتر موفق شدند که خود را همچنان که وارث فلسفه کلاسیک آلمانی می‌دانستند، وارث تاریخ‌نگاری جامعه‌شناسی فرانسه هم قلمداد کنند.

با این وجود، همان‌طور که بی‌تردید می‌توان تحقیقات تاریخ‌نگاران فرانسوی اوایل قرن نوزده را دستاوردی بزرگ در علم تاریخ و علم جامعه‌شناسی

با این وجود، همان‌طور که بی‌تردید می‌توان تحقیقات تاریخ‌نگاران فرانسوی اوایل قرن نوزده را دستاوردی بزرگ در علم تاریخ و علم جامعه‌شناسی

با این وجود، همان‌طور که بی‌تردید می‌توان تحقیقات تاریخ‌نگاران فرانسوی اوایل قرن نوزده را دستاوردی بزرگ در علم تاریخ و علم جامعه‌شناسی

با این وجود، همان‌طور که بی‌تردید می‌توان تحقیقات تاریخ‌نگاران فرانسوی اوایل قرن نوزده را دستاوردی بزرگ در علم تاریخ و علم جامعه‌شناسی

با این وجود، همان‌طور که بی‌تردید می‌توان تحقیقات تاریخ‌نگاران فرانسوی اوایل قرن نوزده را دستاوردی بزرگ در علم تاریخ و علم جامعه‌شناسی

با این وجود، همان‌طور که بی‌تردید می‌توان تحقیقات تاریخ‌نگاران فرانسوی اوایل قرن نوزده را دستاوردی بزرگ در علم تاریخ و علم جامعه‌شناسی

۱- طبقات اجتماعی نه تنها نهادهای ابدی و دائمی‌ای در جامعه بشری، که حتی در زندگی بشری، نیستند. پیدایش آنها در مرحله خاصی از رشد جامعه بشری صورت گرفت. آنها از یک فرمایشون اجتماعی به فرمایشون دیگر تکامل و انتقال می‌یابند. سرنوشت آنها همانا از میان رفتن است. سازمان اجتماعی از مراحل مختلف جوامع بدون طبقه اولیه، اشکال مختلف جامعه طبقاتی و جامعه بی طبقه آتی (کمونیست) عبور خواهد کرد.

۲- برای درک این مراحل مختلف تاریخی، یعنی، آغازگاه، تکامل و زوال تقسیم جامعه به طبقات، باید از تقدم بقاء مادی برای بشر و تمام موجودات زنده آغاز کنیم. اما بر خلاف دیگر موجودات زنده، بشر به تولید ابزار بقاء (معاش روزمره و تولید مثل) خود از طریق عمل جمعی آگاهانه، اقدام می‌کنند: کار اجتماعی. این کار اجتماعی اساساً به آن تولید اجتماعی‌ای منتهی می‌گردد که شامل تولید لازم و محصول افزونه اجتماعی است.

تولید لازم امکان نگهداری (و بنابراین بازتولید) نیروی کار و ابزار کار موجود را ممکن می‌سازد. محصول افزونه اجتماعی شامل تمام آن کالاهایی است که به شکل دستجمعی تولید شده‌اند و برای این نگهداری غیر ضروری هستند. تا آنجایی که این محصول افزونه اجتماعی ناچیز باشد، تقسیم جامعه به طبقات غیر ممکن می‌گردد. البته اگر منظور ما این باشد که، بخش بسیار بسیار کوچکی از جامعه که از الزام داشتن به تولید معیشت خود رها گردیده، از قیل این محصول افزونه اجتماعی ناچیز بهره جوید. ولی تا آنجائیکه محصول افزونه اجتماعی قابل توجه و یا حتی در حال رشد باشد، اما از اهمیت زیادی در آزاد کردن اکثریت عظیمی از جامعه که ملزم به بکارگیری بیشترین وقت خود در روند تولید و یا بازتولید معیشت مادی (معیشت مادی کل جامعه) هستند، نباشد، تقسیم جامعه به طبقات اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. به محض اینکه محصول افزونه اجتماعی به درجه‌ای از کمیت و ارزش برسد که تولید لازم با صرف نیروی نسبتاً کمتری (تنها چند ساعت کار در روز) انجام گیرد، شرایط مادی برای پیدایش جامعه‌ی بی طبقه مهیا می‌گردد.

۳- میزان محصول اجتماعی، و بنابراین، میزان محصول افزونه اجتماعی، در تحلیل نهایی، به باروری نیروی کار اجتماعی بستگی دارد. رشد اقتصادی از طریق شاخص‌هایی همچون میانگین باروری نیروی کار و میانگین طول عمر انسان‌ها تعیین می‌گردد. سطح رشد نیروهای باروری کار اساساً به سطح رشد نیروهای مولده بستگی دارد. یعنی، نیروهای مولده عینی (ابزار کار، وسائل تولیدی و غیره) و نیروهای مولده انسانی (تعداد نیروهای تولیدی ماهر). بنابراین، تکنیک تولید (تکنولوژی)

ترکیبی از این دو عامل است و هر دو توسط سطح معلومات تکنیکی (و کم و بیش دانش) و فرهنگ انباشت شده معین می‌گردند.

به همین صورت بطور کلی رها کردن بخشی از جامعه از اختصاص بیشترین وقت خود به تولید معیشت مادی - و بنابراین وجود طبقات حاکم و مالک - علیرغم داشتن وجوه اصلی، اما صرفاً استثمار و غارتگرانه نیست. این مسئله همچنین به نیاز عینی جامعه در جهت انباشت، انتقال و دسترسی به معلومات را میسر می‌کند؛ و در صورت امکان باعث رشد این معلومات انباشت شده می‌گردد و از این طریق نیروی باروری تولید را افزایش می‌دهد. این عملکرد اجتماعی را می‌توان عملکرد انباشت خواند.

در مرحله خاصی از رشد جامعه (رشد نیروهای مولده) انحصار انباشت، وظیفه‌ای که قبلاً بطور دسته جمعی در جامعه‌ای و یا قومی بر اساس کار داوطلبانه انجام می‌گرفت، به دست بخش بسیار کوچکی از آن جامعه و یا قوم افتاد. این بخش همزمان به تصرف ابزار تولیدی و بخشی از محصول افزونه اجتماعی، برای مصرف غیر تولیدی (و اغلب ولخرجی) خود، دست یافت. این پایه اجتماعی و عملکرد اجتماعی طبقات حاکم است. آنها از قیل کار دیگران ادامه حیات داده و انحصار وظایف مدیریت و انباشت را در دست خود دارند.

۴- بشر، در ابتدا بطور کلی، طی تولید زندگی مادی و سازماندهی اجتماعی کار، و پس از سپری کردن یک دوره تحول طبقات اجتماعی بطور مشخص به برقراری روابط خاصی بین خود می‌پردازد. مارکس و انگلس این روابط را روابط تولیدی خواندند. کاراکتریزه کردن هر شکلی از جامعه بشری و هر فرمایشون مشخص اجتماعی از طریق همین روابط مشخص تولیدی صورت می‌گیرد. این روابط تولیدی کل "روابط اقتصادی" را مشخص می‌کند. یعنی، نه تنها تولید بلاواسطه را، بلکه جزاخش کالاها، طریقی که این کالاها در اختیار انسانها قرار می‌گیرد، به عبارتی، وجهی که تولیدکنندگان (واحدهای تولیدی) از طریق آن ابزار تولیدی را بکار می‌گیرند. در تحلیل نهایی، تمامیت این روابط تولیدی، کل روابط اجتماعی جامعه طبقاتی را تعیین می‌کند: تمام روابط طبقاتی - و به همین منوال تمام ساختمان جامعه را. این اولین ترمینولوژی تاریخی است.

۵- روابط تولیدی استواری که کم و بیش به شکل اتوماتیک بازتولید می‌گردند، وجوه تولیدی تکنیک یافته‌ای را تشکیل می‌دهند. مارکس و انگلس تسلسلی از وجوه تولیدی را به رسمیت شناختند: کمونیسم اجتماعات اولیه، قومی و قبیله‌ای؛ وجه تولید برده‌داری؛ وجه تولید آسیایی؛ وجه تولید فئودالی؛ وجه تولید سرمایه‌داری؛ وجه تولید کمونیستی (که

سوسیالیسم به مثابه اولین فاز آن است).

در بین این وجوه مختلف تولیدی، که لزوماً در پی یکدیگر و بطور خطی و یا ارجعیتی که در فوق ذکر گردید پدیدار نمی‌گردند، بطور کلی دوره‌هایی از انتقال ظاهر می‌گردد. از مشخصه این دوران انتقال می‌توان به: استواری کمتر در روابط تولیدی؛ و امکان وجود حیطه گسترده‌تری جهت تکامل تدریجی، اشاره کرد. برای مثال مارکس و انگلس دوره انتقالی بین فئودالیسم و کاپیتالیسم را دوره "تولید خرد کالایی" نامیدند، شکلی از تولید که در بالاترین مرحله وجه تولید برده‌داری هم پدیدار می‌گردد.

یک وجه تولید ساختاری است که اساساً نمی‌تواند از طریق تحول تدریجی آن را تغییر داد. تنها باید از طریق یک انقلاب آن را سرنگون کرد. اضافه بر این، باید در نظر داشت که، زمانی که وجه تولید جدیدی استقرار می‌یابد، روابط تولیدی‌ای که بازگو کننده روابط کهن هستند، می‌توانند در کنار مختصاتی که بازگو کننده وجه تولید نوین هستند، به حیات خود ادامه دهند. اما پویایی وجه تولید نوین دقیقاً بدین معنی است که مختصات آن در مقابل مختصات روابط تولیدی کهن از برتری و رهبری برخوردارند و در سر گیرنده آنها و نهایتاً آنها را به شکل مختصات روابط تولیدی نوین در می‌آورند (قانون تکامل ناموزون و مرکب).

۶- یک وجه تولید "متروی"، که از زاویه تمدن مادی و فرهنگ بر وجه تولید فعلی برتری دارد بایستی با جایگزین کردن خود در نهایت به مثابه قوه محرک اصلی تکامل نیروهای مولده عمل کند. به این معنی که، باید قادر باشد به جامعه توانایی حفاظت از نیروی کار، برای تعدیل مصرف نیروی فیزیکی انسانها برای تولید، را بدهد. (در جامعه طبقاتی، این پیشرفت عمده در خدمت منافع طبقات حاکم جهت گسترش وقت تفریح، مصرف و سطح فرهنگ آنها قرار می‌گیرد. اما طبقات تولیدکننده می‌توانند از طریق مبارزه تنها به مقدار محدودی از این پیشرفت دست یابند). این آنچیزی است که بطور کلی در طی دوران استحکام و تکامل سریع یک وجه تولید انجام می‌گیرد. اما بدلیل جوهر، قوانین درونی تکامل و تضادهای ذاتی هر وجه تولیدی، بطور اجتناب‌ناپذیری دوره‌ای از رکود بدنال این دوران استحکام و تکامل سریع، پدیدار می‌گردد. در دوران رکود، روابط تولیدی موجود به مثابه قیودی در مقابل جهش به جلوی نیروهای مولده قرار می‌گیرند. به این دلیل که یا رشد نیروهای مولده کاملاً متوقف می‌گردد، و یا رشد آنان به قیمت "تحلیل رفتن" و هر چه بیشتر و بیشتر شدت یافتن حالت انفجاری دوران عدم ثبات روابط تولیدی موجود، ساختار اجتماعی و "نظم اجتماعی"، انجام می‌گیرد. در آن مقطع دوره‌ای از بحران عمومی اجتماعی آغاز و به

انقلابات و ضد انقلابات اجتماعی منجر می‌گردد. ۷- غیر از موارد بسیار استثنایی، هیچگونه رابطه اتوماتیکی بین سطح تکامل بدست آمده توسط نیروهای مولده از یک سو، و ادامه حیات و یا جایگزینی روابط تولیدی موجود و وجه تولید از سوی دیگر، وجود ندارد. این سطح تکامل دامنه سلسله اشکال سازمان اجتماعی را محدود می‌کند (کارخانه مدرن و بازار جهانی با سطح تکنیک در دوره ۱۰۰ قبل از میلاد مسیح امکان‌پذیر نبود؛ بر مبنای تکنیکهای صنعتی امروز، سیستم برده‌داری به پدیده‌ای عمومی نمی‌تواند تبدیل گردد؛ کمونیزم بر مبنای تکنیک قرن ۱۵ و ۱۶ امکان‌پذیر نبود، و غیره).

هر دو مقوله فوق (سطح تکامل نیروهای مولده و جایگزینی روابط تولیدی موجود و وجه تولید) توسط اینکه مبارزه طبقاتی و نتیجه کلی آن در هر مقطع مشخص چگونه خواهد بود، به هم ربط پیدا می‌کنند. مردان و زنان تاریخ خود را می‌سازند. ولی آنرا فارغ از قید و بندهای مادی‌ای که دارای یک سلسله امکانات نامحدود، نمی‌سازند. اما بهر حال آنان سازندگان این تاریخ هستند. روند مشخص تاریخی قبل از هر چیز بستگی به نتیجه حاصل شده از مبارزه آنها ("عامل ذهنی تاریخ") دارد - اگرچه این خود ممکن است توسط یک سری عوامل تاریخی و اجتماعی، "تعیین گردد" که از کنترل آنان خارج است ("عوامل عینی تاریخی"). این عوامل تاریخی و اجتماعی "تعیین گشتن" اما، هرگز از آن درجه‌ای از صراحت برخوردار نیست که تنها یک راه را برای تکامل تاریخی باقی بگذارد. مارکس و انگلس تأکید داشتند که: از درون عصر انقلاب اجتماعی - عصر رو بزرگ گذاردن یک وجه تولیدی - یا به همت طبقه انقلابی وجه تولید برتری، یعنی، سازماندهی اجتماعی برتری - از نقطه نظر زندگی و بقاء نوع بشر - بیرون خواهد آمد، و یا تلاشی طبقات متخاصم و انحطاط کلی جامعه صورت خواهد گرفت. این آن چیزی است که بوقوع پیوست. برای مثال رو به زوال گذاردن وجه تولید برده‌داری در روم باستان. و این همچنین پایه تاریخی آن مسئله غامضی است که امروز ما با آن مواجه هستیم. "سوسیالیسم یا بربریت".

۸- مبارزه طبقاتی همیشه به مثابه مبارزه طبقاتی همگانی تلقی می‌شود. مبارزه‌ای که در برگیرنده تمام حوزه‌های فعالیت اجتماعی است. چه شرکت‌کنندگان در آن به آن واقف باشند و چه نباشند. مردان و زنان نمی‌توانند با هم مراد داشته باشند و به برقراری روابط تولیدی خود بپردازند، مگر اینکه با یکدیگر ارتباط داشته باشند. هر آنچه انسانها انجام می‌دهد و تولید می‌کنند باید "از مخیله آنها بگذرد" و بنابراین، همگام با انجامشان بگونه‌ای

ایدئولوژیک (در پوشش ایده‌ها، سیستمهای عقیدتی، امیدها، ترس‌ها و احساسات دیگر) ارائه می‌گردند و عکس‌العمل خود را بر فعالیت مادی آن انسانهایی که آن‌ها را تجربه می‌کنند، می‌گذارند. این "سیستمهای ارائه دهنده دنیای مادی در مخیله بشر" در خود عوامل روبینایی ایدئولوژیک تمام جوامع بشری را دارند. در تحلیل نهایی، پایه اجتماعی (یا زیر بنا)، یعنی، روابط اجتماعی تولیدی است که رونمای اجتماعی را تعیین می‌کند. یعنی، تعیین کردن چگونگی تکامل و تداوم اشکال دولت، حقوق، اخلاقیات، مذهب، فلسفه، علم، هنر، و ادبیات در هر عصر تاریخی. حیات اجتماعی چگونگی آگاهی اجتماعی را تعیین می‌کند. این دومین ترمز محوری ماتریالیسم تاریخی است. از آنجائیکه طبقه حاکم کنترل محصول افزونه اجتماعی، و از این طریق کنترل کلی هستی جامعه را در دست دارد، بنابراین ایدئولوژی طبقه حاکم بطور کلی ایدئولوژی حاکم در هر عصر تاریخی است.

این البته بدین معنی نیست که این ایدئولوژی تنها ایدئولوژی موجود در هر دوره تاریخی است. بقایای ایدئولوژی‌های طبقات حاکم دوران قبل می‌توانند برای مدتی طولانی پس از سرنگونی آنها وجود داشته باشند و به حیات خود در کنار ایدئولوژی طبقات حاکم فعلی ادامه دهند. ایدئولوژی طبقات مسیانی (از قبیل خرده‌بورژوازی در جامعه سرمایه‌داری) و ایدئولوژی طبقات نوین و در حال خیزش، که در مقایسه با طبقات موجود انقلابی هستند، می‌توانند در کنار یکدیگر برای مدتی نسبتاً طولانی به حیات خود ادامه دهند. بطور کلی، مبارزه طبقاتی حادی بین ایدئولوژی‌های موجود تداوم یافته و رهگشای یک عصر تاریخی انقلاب اجتماعی خواهد بود. اما برای یک طبقه اجتماعی غیر ممکن خواهد بود که هژمونی ایدئولوژیک جامعه را بدست گیرد، بدون اینکه کنترل محصول افزونه اجتماعی را در دست خود داشته باشد. یعنی در یک کلام، بدست آوردن هژمونی اقتصادی. دلیل اینکه بورژوازی توانست هژمونی ایدئولوژیک جامعه را قبل از انقلاب بورژوازی بدست گیرد، رشد اقتصادی قابل ملاحظه آن تحت حکومت مطلقه سلطنتی بود. اما پرولتاریا نمی‌تواند به این هژمونی ایدئولوژیک در جامعه سرمایه‌داری، قبل از انقلابی که دولت بورژوازی و سلب مالکیت سرمایه در طی آن انجام گرفته باشد، دست یابد.

۹- دولت محصول تقسیم جامعه به طبقات است. آبرازی است در دست یک طبقه برای تأمین، انسجام و بازتولید حاکمیت خود. این سومین ترمز مرکزی ماتریالیسم تاریخی است. دولت و "جامعه سازماندهی شده" یا "جامعه مدنی" بطور کلی از یک جوهر نیستند. دولت از ابتدا وجود نداشت. و تا ابد هم نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. تجزیه و تحلیل

منشأ دولت، تکامل مشخص آن و زوال آن در نهایت، سهم ارزنده‌ای است که مارکسیزم در حوزه علوم اجتماعی ارائه کرده است. نهادهای دولتی اجزاء حیاتی برای حفظ روبینای اجتماعی جامعه هستند. آنها هم شامل ابزارهای قهری (ارتش، نهادهای سرکوب‌گر و سیستم قضائی) هستند و هم شامل ابزارهای اجتماعی بهم پیوسته‌ای که در جهت ترغیب طبقات تولیدکننده به قبول استثمار و ستم طبقاتی بکار گرفته می‌شوند؛ و پوششی برای مخفی کردن و "چهره قانونی" بخشیدن به ماهیت استثمارگرایی و ستم‌گرایانه این نهادهای دولتی هستند. ایجاد همکاری و همسویی نهادهای فوق عملکرد اولیه ایدئولوژی‌های حاکم است. یکی دیگر از عملکردهای اولیه ایدئولوژی‌های حاکم ایجاد همکاری و همسویی بین نهادهایی است که این ایدئولوژی‌ها توسط آنان به جامعه انتقال می‌یابند. نهادهایی همچون سیستم آموزش و پرورش، کلیسا، بنگاههای خبر رسانی، تبلیغات و غیره در جامعه سرمایه‌داری. به همین دلیل نه تنها هر گونه مبارزه طبقاتی گسترده، بلکه هرگونه مبارزه طبقاتی به شکل عمومی آن، باید لزوماً مبارزه‌ای سیاسی باشد - مستقل از آگاهی انسانهایی که آن را به پیش می‌برند - مبارزه‌ای برای نگاهداری، یا تضعیف و یا حتی سرنگونی یک دولت و قدرت سیاسی یک طبقه.

۱۰- بین سرنگونی قدرت دولتی و حاکمیت اقتصادی بورژوازی، و شکل‌گیری جامعه بی طبقه، یک دوره تاریخی انتقالی وجود دارد که کاراکتر آن دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا است. دیکتاتوری پرولتاریا به معنی اعمال قدرت دولتی توسط طبقه مزدبگیر. وظیفه اصلی آن جلوگیری از دو باره به قدرت رسیدن استثمارگران سابق، و سازمان‌دهی اقتصاد و جامعه، با چشم‌انداز

رهایی بشر، از طریق سازماندهی مترقی و آگاهانه تمام حوزه‌های فعالیت اجتماعی، است. این سازماندهی، از سازماندهی تولید مادی، توزیع کالاها و خدمات، مدیریت اقتصاد و دولت توسط خود تولیدکنندگان، اشاعه فرهنگ مترقی و قرار دادن اطلاعات و معلومات موجود در دسترس همه افراد جامعه، آغاز می‌گردد.

(ادامه دارد)

ترجمه و تلخیص از:
م. سهرابی

جنبش کارگری و مسئله بورکراسی

م. سهرابی

نوشتۀ حاضر برخوردی است به مجموعه نظراتی که تاکنون با عناوین مختلف (مقاله، مصاحبه، نامه سرگشاده و غیره) توسط برخی از رفقای انجمن در نشریۀ "کارگر تبعیدی" بچاپ رسیده است. در این نوشتجات هر بار کوشش شده که به مفهوم حزب طبقۀ کارگر، و در این راستا، "روشنفکران" و نقش آنان در روند ساختن این حزب به گونه‌ای پرداخته شود. از آنجا که به اعتقاد من این مجموعه نوشته‌ها از توضیح کافی و بعضاً از صراحت بیان نسبت به مسائل مورد بحث برخوردار نیستند، لذا در این نوشته سعی می‌کنم با رجوع به برخی حقایق تاریخی، گوشه‌هایی از موضوعات مورد بحث را بیشتر باز کرده، شاید از این طریق بتوانیم رفقای دیگر را به مطرح کردن نظرات خود تشویق کنیم. در شرایط کنونی اهمیت تبادل نظر حول مسائل جاری مبارزاتی به یکی از مسائل پراهمیت در حیات پویای انجمن تبدیل گردیده است.

تعلق طبقاتی، تعمق و صراحت در کلام و ارائه چشم‌اندازی روشن از چگونگی پیشبرد مبارزه طبقاتی در هر شرایط مشخص، مسائل مربوط به یکدیگرند که به درک پیشرو کارگری از مسائل سوسیالیسم و انقلاب کمک می‌رسانند. هیچ سستی در مارکسیزم - هر چند انقلابی - به خودی خود مدافعین آن را در جایگاهی ویژه قرار نمی‌دهد و مصونیت آنان را از درغلطیدن به خطاها و لغزش‌های احتمالی، و در نهایت انحطاط، تضمین نمی‌کند.

"جنبش پرولتری از مراحل تحول بیشتری عبور می‌کند، در هر مرحله برخی از افراد متوقف گشته و به پیشروی‌های آتی نمی‌پیوندند." (انگلس)

بی‌شک جنبش انقلابی طبقۀ کارگر و نیروهای منتسب به آن اکنون در یکی از همین مراحل تحول بیشتر به سر می‌برد. گذرگاه این مرحله، اما، مملو از افراد، دستجات و گروه‌هایی است که کماکان خود را در کلاف سردرگم مسائل انتزاعی حبس کرده و از این طریق همواره از مرتبط کردن خود و پرداختن به مبارزات واقعی طبقۀ کارگر سر باز می‌زنند. تداوم این وضعیت

زمینه‌های گسترده‌تری را، نسبت به گذشته، جهت کشیده شدن ایدئولوژی طبقات حاکم به جنبش انقلابی طبقۀ کارگر، فراهم آورده است.

در جامعه سرمایه‌داری، بورژوازی برای تحکیم موقعیت و حضور خود باید تولیدکنندگان (اکثریت جامعه) را چنان متقاعد کند که تصرف ارزش افزوده اجتماعی توسط سرمایه‌داران (اقلیت جامعه) را امری اجتناب‌ناپذیر، منصفانه و ابدی بدانند. تولید و بازتولید چنین تفکری که از طرق گوناگون انجام می‌گیرد، حاکمیت اقتصادی و ایدئولوژیک سرمایه‌داری بر طبقات تحت ستم را، در غیاب یک آلترناتیو سوسیالیستی، به مراتب راحت‌تر کرده است.

برای مارکس طبقات اجتماعی چیزهای ایستا و بی‌جانی نبودند، بلکه به مثابه نیروهای پیش‌برنده تاریخ و در واقع سازنده تاریخ، تعریف می‌شدند. این طبقات خود را از طریق مقابله با یکدیگر تعریف می‌کنند. اما، افراد منفرد هنگامی خود را به شکل یک طبقه مطرح می‌کنند که درگیر مبارزه‌ای مشترک علیه طبقۀ دیگر شوند. تنها در روند این مبارزه مشترک است که طبقات انسجام می‌یابند، به سازماندهی خود می‌پردازند، اعتماد به نفس پیدا می‌کنند و به آگاهی می‌رسند. در این راستا احزاب سیاسی به عنوان ابزار این مبارزه بوجود می‌آیند. به یاور مارکس، جامعه سرمایه‌داری در روند تکامل خود به دو کمپ متضاد، بورژوازی و پرولتاریا، منجر می‌گردد. در روند تکامل ساختار سرمایه‌داری به تدریج از نفوذ طبقات دیگر توسط نیروی سرمایه کاسته می‌شود و در مقابل، طبقۀ کارگر بزرگتر و بصورت اجتماعی وسیعتر شکل می‌گیرد.

بنابراین، پرولتاریا در مرکز ساختار اقتصادی جامعه صنعتی قرار می‌گیرد؛ و از این رو، پتانسیل خود رهایی طبقۀ کارگر از آن پرولتاریا است و این عامل اصلی در تئوری انقلاب مارکس است.

پرولتاریا اولین طبقۀ اجتماعی در طول تاریخ بشر خواهد بود که پیروزی نهایی‌اش بر دیگر طبقات منجر به ایجاد جامعه طبقاتی دیگری نخواهد شد. بلکه، با از میان برداشتن همه طبقات خود را نیز به عنوان یک طبقه از میان می‌برد. کارگر مالکیت فردی بر ابزار تولید ندارد و در

نتیجه نمی‌تواند به طور فردی هم خواستار این حق بشود. بلکه، مالکیت بر ابزار تولید جمعی‌ست و به صورت جمعی و از طریق مبارزه جمعی تمام کارگران قابل حصول است. از سوی دیگر، نباید تفاوت این پتانسیل خود رهایی طبقۀ کارگر را با واقعیات روزمره آن نادیده گرفت.

رقابت علی‌رغم اینکه طبقۀ کارگر و بورژوازی را در کنار هم قرار می‌دهد اما به جدایی افراد هر دو طبقه (طبقۀ کارگر بیشتر) منجر می‌گردد. بنابراین مدت زیادی طول خواهد کشید قبل از اینکه این افراد متفرد متحد گردند... در نتیجه هر گونه نیروی سازمان‌یافته‌ای که قصد دارد در بالا و یا مقابل این افراد متفرد، که استمرار شرایط ایزوله بودن خود را به طور روزمره بازتولید می‌کنند، قرار گیرد، تنها پس از یک مبارزه طولانی بدست خواهد آمد.

(مارکس، ایدئولوژی آلمانی)

اما سازماندهی طبقۀ کارگر به عنوان یک طبقه و سپس به عنوان یک حزب سیاسی مدام از طریق همین رقابت بین کارگران به تعویق می‌افتد. در نتیجه برای ایستادگی در مقابل طبقۀ استثمارگر پرولتاریا تنها زمانی می‌تواند به صورت یک طبقه عمل کند که خود را در یک حزب سیاسی مستقل مشکل کرده باشد. (مارکس، انترناسیونال اول - کنفرانس لندن ۱۸۷۱)

مارکس و حزب سیاسی مستقل طبقۀ کارگر

استفاده مارکس از لغت حزب در مقاطع مختلف در رابطه با نهادهای مختلف، نتیجه‌گیری از مفهوم دقیق او از این واژه را بسیار مشکل و در مواردی غیر ممکن می‌کند. برای نمونه در نامه‌ای به "فردیناند فرلیگارت" در سال ۱۸۶۰ می‌نویسد: "... درک من از واژه "حزب" به معنی مفهوم تاریخی آن است. "مارکس هیچ‌گاه خود را به بنیاد و یا تشکیل حزب سیاسی اقدام نکرد.

اما این ناروشن بودن مفهوم مارکس از حزب مستقیماً به مارکس مربوط نیست، بلکه بخاطر شرایط مشخصی بود که او در آن قرار داشت. به طور قطع استخراج سیاست‌ها و تاکتیک‌های انقلابی در جهت پیشبرد امر مبارزه طبقاتی پرولتاریا نمی‌توانست تنها از

مخيلة مارکس و انگلس بیرون آید. دهها سال حضور و مبارزه در جنبش طبقه کارگر لازم بود تا بتوان به درک و بکارگیری چنین ابزارهایی دست پیدا کرد. تنها از طریق دنبال کردن تحول در افکار آنان پس از درگیری مستقیم در جنبش کارگری است که می‌توان به وفاداری آنان به ماتریالیسم تاریخی پی برد.

واقعیت اینست که در زمان حیات مارکس و انگلس، حتی یک اعتصاب عمومی سیاسی در هیچیک از کشورهای اروپایی به وقوع نپیوست (ناگفته نماند که، اعتصابات کارگری‌ای که در دوران آنان به وقوع پیوست تأثیر بسزائی روی دیدگاه‌های آنان از چگونگی پیشبرد مبارزه طبقاتی، گذاشت)؛ و هیچیک از احزاب توده‌ای بورژوازی که اکنون در اواخر قرن بیستم وجود دارند در زمان حیات آنان وجود نداشتند؛ رفرمیزم در جنبش طبقه کارگر از چنان نفوذی که اکنون بر آن تکیه زده است، برخوردار نبود؛ و بالاخره مهم‌تر از همه، آنها از مشاهده سیر تکامل سرمایه‌داری در طول قرن بیستم محروم بودند. بنابراین توقع اینکه آنان می‌توانستند همه چیز را انطور که اکنون مشاهده می‌شود پیش‌بینی و بررسی کنند، تنها از طرف کسانی مطرح می‌شود که حتی الفبای ماتریالیسم تاریخی را هم درک نکرده‌اند. مضافاً اینکه، هیچ دیدگاهی در فلسفه نمی‌تواند به تولید سیاست انقلابی پرولتاری نائل آید. (سباستیانو تیمپانارو - در باره ماتریالیسم - لندن ۱۹۷۶)

لنین و حزب پیشگام انقلابی

انکشاف مبارزه طبقاتی پرولتاریا اما، شرایط دیگری را برای لنین و بلشویک‌ها بوجود آورده بود. انحطاط نظری احزاب سوسیال دمکرات و در رأس آنها حزب سوسیال دمکرات آلمان به نقطه اوج خود رسید. بحث دیگر روی انکشاف مارکسیزم نبود بلکه همانا خالی کردن آن از محتوای انقلابی آن بود. در نامه‌ای که برنشتاین به "ایگناز اور" نوشت به خوبی می‌توان مشاهده کرد که چگونه رهبران سوسیال دمکرات می‌خواستند آنچه را که در حرف می‌زدند در عمل هم پیاده کنند. برنشتاین می‌نویسد: "اد عزیز، یک فرد در مورد انجام و یا عدم انجام کاری که می‌خواهی تصمیم نمی‌گیرد،

و یا تنها آن را مطرح نمی‌کند، بلکه آن را انجام می‌دهد. تمام فعالیت ما - حتی تحت قانون شرم آور ضد سوسیالیستی (بیسمارک) - فعالیت سوسیال دمکراتیک حزبی دفرم‌گرا بود. حزبی که خود را با توده‌ها منطبق می‌کند چیز دیگری هم نمی‌تواند باشد." (جیمز جولد - "انترناسیونال دوم" - لندن ۱۹۶۸ ص ۹۴ - تأکید از ماست). پس از آن نفوذ رویونیسم در این حزب و عملکرد آن در سال‌های ۱۹۱۴ و ۱۹۱۸ به یکی از مهمترین عوامل شکست انقلاب در اروپا منجر گردید.

و این آن حزب سوسیال دمکراتی بود که خود را به حد عقب‌افتاده‌ترین لایه‌ها تنزل داده بود و لنین از سال ۱۹۰۲ و در دفاع از تئوری انقلاب مارکس علیه آن قد علم کرد. لنین و بلشویک‌ها در واقع تحت شرایط نوین از یک سو، برش از تعریف مارکس از حزب، تعریفی که در آن تفاوت حزب و طبقه به شکلی مبهم رها گشته بود؛ و از سوی دیگر، برش قاطع با درک عامیانه سوسیال دمکراسی از مفهوم حزب و چگونگی انکشاف آگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر، را در دستور کار خود قرار دادند. لنین سازماندهی پرولتاریا جهت کسب قدرت سیاسی را از همان ابتدا امری واجب و ضروری تشخیص داد. در یکی از اولین نوشته‌های خود در سن ۲۴ سالگی به سازماندهی حزب کارگران سوسیالیست به عنوان "وظیفه بلاواسطه کارگران در جنبش انقلابی روسیه، اشاره می‌کند. (دوستان مردم! کی‌تند؟ - مجموعه آثار، انگلیسی، جلد ۱، ص ۲۹۴). با مشاهده

تجربه انقلاب ۱۹۰۵ بار دیگر لنین مطرح می‌کند: "قدرت طبقه کارگر در سازمانیافتگی آن است. تا زمانی که توده‌ها سازماندهی نشده‌اند، پرولتاریا هیچ چیز نیست. پرولتاریای سازمان‌یافته اما، همه چیز است." (مجموعه آثار، انگلیسی، جلد ۱۱ - ص ۳۲۰)

از سوی دیگر، در شرایط اختناق رژیم تزاری بین سال‌های ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۲، به روایتی، معدل مدت زمانی که یک هسته سوسیال دمکرات می‌توانست در مسکو به فعالیت خود ادامه دهد بیش از سه ماه نبود. برای مثال، در مارس ۱۸۹۸ پس از پایان اولین کنگره سوسیال دمکرات‌ها در شهر "مینسک" دو نفر از سه عضو کمیته

مرکزی و بقیه نمایندگان که به این کنگره فرستاده شده بودند دستگیر و چاپخانه "رابوچایا گازتا" به دست پلیس تزاری افتاد. در حوزه مسائل تاکتیکی اما، لنین با کسانی روبرو بود که به نام "اکونومیست‌ها" شناخته می‌شدند. طبق تحلیل آنها، فعالیت طبقه کارگر به طور خودانگیخته اقتصادی و در کاراکتر خود اتحادیه‌گرا بود. هر گونه کوششی در جهت سیاسی کردن آن بیهوده خواهد بود. بهترین کار اینست که بگذاریم کارگران برای گرفتن حقوق خود از کارفرمایان در همان نهادهای کارگری (اتحادیه‌ها) مبارزه کنند و ما از آنها دفاع کنیم؛ و مبارزه برای دمکراسی سیاسی را به احزاب بورژوازی که به نقد برای مسائل مختلف سیاسی مبارزه می‌کنند بسپاریم. مبارزه کارگران حول مسائل اقتصادی به تدریج به بیشتر شدن آگاهی طبقاتی آنان منجر می‌گردد. تروتسکی نیز در آن مقطع از نظر مشابهی برخوردار بود. او به انکشاف اجتناب‌ناپذیر آگاهی کارگران معتقد بود. اما با مشاهده انقلاب ۱۹۱۷ به تحلیل لنین از شکل‌گیری این آگاهی روی آورد و در این راستا نظریه سازماندهی حزب لنینی را پذیرفت. لنین مطرح می‌کرد که: ایده آل یک سوسیال دمکرات نباید دیرکل یک اتحادیه شدن باشد، بلکه او باید تربیون همه مردم باشد. نتیجه بحث لنین و اکونومیست‌ها جزوه "چه باید کرد؟" بود که در آن ایده بوجود آوردن یک سازمان انقلابی سراسری در روسیه شامل انقلابیون حرفه‌ای و ایجاد یک نشریه سراسری، مطرح گردید.

یکی از مباحث مورد مشاجره در راستای چگونگی ساختمان حزب انقلابی کارگران همانا ترکیب این حزب بوده است. این بحث از تجربه احزاب "کمونیست" در طول قرن بیستم نشأت می‌گیرد. احزابی که خود را در ابتدا در جایگاه رهبری پرولتاریا و پس از آن بجای خود طبقه کارگر قرار دادند. بورکراتیزم حاکم بر این احزاب و سرنوشت انحطاط آنها دیگر بر هیچکس پوشیده نیست. اما، از این مهم‌تر، برای استخراج درسهای مبارزاتی برای آینده، بررسی چگونگی روند به انحطاط کشیده شدن این احزاب شاید از حقیقت انحطاط آنان مهم‌تر باشد. تنها از بررسی این روند است که می‌توان آغاز ساختمان حزب انقلابی طبقه کارگر را در شرایط سرمایه‌داری

آخر قرن بیستم متصور شد.

در رابطه با چگونگی به انحطاط کشیده شدن احزاب فوق می‌توان به عوامل متعددی از جمله: نفوذ و سلطه بورکراسی، محروم کردن پرولتاریا از مبارزه سیاسی، اشاعه نظریه "ساختمان سوسیالیزم در یک کشور" و از این طریق فراهم آوردن شرایط انزوای پرولتاریای کشورهای مختلف، شکست انقلاب در اروپا و بسیاری از عوامل دیگر، اشاره کرد. بررسی تمام عوامل فوق بوضوح از حوصله این نوشته خارج، اما تکلیفی است اساسی. در ادامه کوشش می‌کنم تنها به یکی از موارد فوق - نفوذ و سلطه بورکراسی در تشکلات طبقه کارگر - اشاره کنم. اما قبل از پرداختن به این مسئله تذکر یک نکته ضروری است.

ایجاد یک سازمان انقلابی سراسری، سازمانی که در برگیرنده کارگران کمونیست مستقر در هسته‌های مجزا، فعال در واحدهای تولیدی، اما تحت یک رهبری سراسری، و تحول این سازمان به حزب توده‌ای طبقه کارگر، علی‌رغم داشتن وجوه مختلف، هر دو مراحل اول و دوم ساختمان یک حزب پیشاز انقلابی را تشکیل می‌دهند.

حزب انقلابی طبقه کارگر و نفوذ و سلطه بورکراسی

بدون تئوری انقلاب، انقلابی در کار نخواهد بود. تجربه چندین دهه گذشته به طبقه کارگر نشان داده است که بدون عمل انقلابی از تئوری انقلابی هم خبری نخواهد بود. تغییر شرایط عینی مبارزه طبقاتی و چرخش بالانس قدرت به نفع پرولتاریا از جمله عوامل محوری‌ای هستند که به تسریع روند برکندن از این سطح آگاهی و قرارگرفتن در سطح بالاتری، کمک می‌رسانند. بنابراین، وقتی فوئرباخ می‌گوید: مردم توهمات خود نسبت به شرایطشان را از دست می‌دهند، مارکس پاسخ می‌دهد: او باید بگوید مردم باید شرایط خود را تغییر دهند تا توهماتشان را از دست بدهند.

رسالت حزب انقلابی طبقه کارگر چیزی به جز فراهم آوردن زمینه‌های لازم برای تغییر شرایط عینی مبارزه طبقاتی، چرخش بالانس قدرت به نفع پرولتاریا و خودسازمانیابی آن نیست. لذا اگر بپذیریم

که پیوند تئوری و عمل و یکارگیری هر دو توسط ابزاری بنام حزب در امر فراهم آوردن شرایط انقلاب کارگری از مهمترین ملزومات است، در آنصورت دیگر نیازی به تفاسیر دیگر در ذهن نخواهیم دید. تفاسیر گنگ و انتزاعی از قبیل اینکه، روشنفکران می‌توانند نقش "مؤثر اما فرعی" در پیشروی جنبش سوسیالیستی ایفا کنند، و یا، روشنفکران انقلابی می‌توانند در بنیان گذاری حزب "دخاله مؤثر" داشته باشند، موضوعیت خود را از دست می‌دهد. بنابراین به اعتقاد من وقت آن رسیده که به کلام خود صراحت بیشتر بخشیده و به ریشه مشکل، با هدف تعدیل و نهایتاً نابودی آن بپردازیم. با رشد هر چه بیشتر سازمان‌ها و احزاب درون جنبش کارگری امکان اینکه یکی از کلیدی‌ترین کاراکترهای جامعه طبقاتی به جنبش طبقه کارگر راه پیدا کند، بوجود می‌آید. به طور مشخص، تقسیم کار اجتماعی مشخص در جامعه طبقاتی، به عبارتی، تفکیک کاریدی و کار فکری. و این خود به بسته شدن نطفه‌های اولیه بورکراسی در سازمان‌ها و احزاب فعال در جنبش کارگری منجر می‌گردد. تحت نظام سرمایه‌داری استثمار کارگران از طریق همین مکانیزم انجام می‌گیرد. یعنی از طریق سلطه آنان که انحصار معرفت و دانش را در اختیار خود دارند و به طور کلی وظیفه جمع‌آوری ارزش افزونه تولید اجتماعی را به عهده دارند. معرفت و دانش قدرت و سلطه را به همراه خود می‌آورد. و به این طریق یک اصل اساسی مارکسیزم مبنی بر اینکه، رهایی پرولتاریا امر خود پرولتاریاست، به فراموشی سپرده می‌شود. بنابراین اگر در حوزه مسائل جنبش کمونیستی از عدم آوردن تقسیم کار اجتماعی، ویژه جامعه طبقاتی، صحبت می‌شود، به همان میزان باید بر اتحاد تئوری و عمل، که نهایتاً در جامعه کمونیستی تحقق خواهد یافت، تأکید کرد و آنرا از هم اکنون در جنبش کمونیستی اشاعه و حتی به اجرا گذاشت.

واقعیت اینست که سازمان‌ها و احزاب سیاسی تا زمانی که در شکل گروه‌های نسبتاً کوچک فعالیت می‌کنند به طور کلی نمی‌توانند به ظرف پرورش‌دهنده بورکراسی عریض و طویل تبدیل شوند. تنها در شرایطی که این احزاب دارای پایگاه توده‌ای شده و اعضای

آنها به صدها هزار نفر می‌رسد، بورکراسی رشدیابنده را می‌توان به عینه مشاهده کرد. حزب و یا تشکل توده‌ای کارگری‌ای که دارای دو میلیون عضو و صدها سازمان وابسته و ده‌ها نشریه مختلف در سراسر یک کشور است و هزاران تظاهرات و اعتراضات گوناگون را سازماندهی می‌کند نمی‌تواند تنها توسط تعدادی انقلابی حرفه‌ای و یا افراد داوطلب بدون هیچ جیره و موابجی به فعالیت خود ادامه دهد.

از سوی دیگر، به خاطر شرایطی که طبقه کارگر در آن قرار دارد، یعنی، عقب نگه داشته شدن آن به لحاظ فرهنگی تحت نظام سرمایه‌داری و در نتیجه عدم مشارکت فعال و مؤثر آن در مسائل "تخصصی" و "تئوریک"، به مرور زمان انحصار این تخصص و معرفت تئوریک در دست تعدادی از فعالین (مأمورین رسمی تشکلات توده‌ای و یا روشنفکران احزاب سیاسی) در جنبش کارگری قرار می‌گیرد. در صورت نداشتن مکانیزم‌های بازدارنده، گرایش به سمت بورکراتیزه شدن این تشکلات و یا احزاب سیاسی تضییع می‌گردد.

این مکانیزم‌های بازدارنده کدامند؟

مارکس با مشاهده تجربه کمون به این نتیجه رسید که در روند به قدرت رسیدن پرولتاریا و یا حتی پس از آن احتمال بورکراتیزه شدن احزاب سیاسی و سازمان‌های طبقه کارگر وجود دارد. بنابراین پیشنهادات او برای جلوگیری از وقوع چنین مسئله‌ای به قرار زیر بود:

- ۱- مشخص و صریح بودن تمام روندهای تصمیم‌گیری برای همه؛
- ۲- انتخابات آزاد و دموکراتیک کلیه مسئولین توسط تمام اعضاء؛
- ۳- حق استیضاح مسئولین برای همه در هر آن؛
- ۴- تعیین دستمزد مسئولین در سطح دستمزد یک کارگر ماهر؛

و در نهایت از میان برداشتن ارتش و دولت بورژوازی به عنوان مکانیزم‌های جلوگیری از بورکراتیزه شدن نهادهای کارگری برون آمده از انقلاب کارگری. در واقع مارکس بر دو محور اساسی برای تضمین پیروزی پرولتاریا انگشت نهاد. از یک سو، مکانیزم‌های

تداخل وظایف حزبی و دولت کارگری، و در واقع جایگزینی اولی با دومی، در نهایت، دولت کارگری‌ای که از بطن انقلاب سوسیالیستی بیرون آمده بود را با یک بورکراسی لجبام گسیخته روبرو ساخت. بدین گونه اولین نشانه‌های انحطاط دولت کارگری نمایان گردید.

واقعیت‌های دیروز و امروز کدامند؟

۱- در احزاب "کمونیست" دارای پایگاه توده‌ای کارگری، متمرکز شدن قدرت در دست عده‌ای فانکسیونر و محروم کردن اکثریت تودهٔ اعضا از دخالت در کلیه امور تصمیم‌گیری و فعالیت‌ها، چه به لحاظ نظری و چه عملی، به استقرار نوعی از تقسیم کار ویژه جامعهٔ طبقاتی منجر می‌گردد.

۲- در اتحادیه‌های کارگری به عنوان طبیعی‌ترین ظرف در بر گیرندهٔ اقشار مختلف طبقهٔ کارگر، امروز علی‌رغم کم بودن نسبت درصد تعداد مأمورین رسمی برخی از این تشکلات به درصد جمعیت عضو، با این وجود بورکراسی حاکم بر آنان که خود را هم در حوزهٔ امور اداری و هم در چگونگی پیشبرد مبارزات کارگران جهت کسب حقوق اتحادیه‌ای خود، نشان می‌دهد، بر هیچکس پوشیده نیست. نقش این دستگاه بورکراسی در تحمیل توده‌های مزدبگیر، بویژه در شرایط رکود مبارزات و فعالیت انقلابی، منجر به استحکام هرچه بیشتر موقعیت آن شده است. سرخوردگی و حاکم شدن جو رخوت و بی‌میلی اکثریت جمعیت مزدبگیر به ادامهٔ مبارزه و یا حتی باقی‌ماندن در عضویت اتحادیه‌ها، نمونه‌های زنده و مشهود این روند به شمار می‌رود. تروتسکی در "برنامه انقلابی" اشاره می‌کند که: نسلی از پیشرو کارگری که شکست را تجربه کرده است، دیگر به راحتی به سیاست‌های سوسیالیستی جلب نخواهد شد. وظایف آنان معمولاً توسط نسل جوان به عهده گرفته خواهد شد.

اما متأسفانه مشاهده می‌شود که در هر دوره با از دست دادن بخشی از فعالین رادیکال کارگری، جلب همین نیروهای نسل جوان به جنبش هم به راحتی صورت نمی‌گیرد. تنها با آغاز سیکل دیگری در بحران اجتماعی-اقتصادی سرمایه‌داری بخش عظیمی از

پس از آن با تغییر شرایط سیاسی در روسیه و افزایش تعداد اعضای حزب، در کنگره ۱۹۰۶ در استکهلم از کل نمایندگان دارای حق رأی ۱۰۸ نفر غیرکارگر و ۳۶ نفر کارگر بودند. در کنگرهٔ پنجم (۱۹۰۷-لندن) از ۳۴۲ نفر شرکت کننده بیش از ۱۱۶ نفر از نمایندگان کارگران بودند. (در این سال ح. س. د. ر. دارای ۱۵۰ هزار عضو بود).

در آستانهٔ انقلاب ۱۹۱۷ حزب بلشویک دارای ۲۴۰ هزار عضو بود. این رقم به تدریج بیشتر شد اما به همان نسبت از درجهٔ مشارکت تودهٔ اعضا در امور تصمیم‌گیری و امور اصلی مملکت کاسته و در عوض اکثریت آنان به تعدادی مأمورین تمام وقت و نیمه وقت حزبی و تکنوکرات‌ها سپرده شد. این مأمورین حزبی در واقع هسته‌های "کمونیستی"‌ای بودند که در احاد مؤسسات بی‌شمار دولتی مستقر شده و می‌بایستی از طریق اهرم حزب کنترل و هدایت می‌شدند. تا جایی که در سال ۱۹۲۰ "زینوویف" چنین گفت: "هر کارگر آگاهی به خوبی می‌داند که دیکتاتوری طبقهٔ کارگر تنها از طریق دیکتاتوری پیشگام آن، یعنی حزب کمونیست، قابل درک است." و در جایی دیگر "کامنوف" چنین می‌گوید: "حزب کمونیست خود حکومت در روسیه است. روسیه توسط ۶۰۰ هزار عضو حزب، حکومت می‌شود." و لنین خود در اوت ۱۹۱۹ چنین مطرح می‌کرد: "دیکتاتوری طبقهٔ کارگر از طریق حزب بلشویک متحقق می‌گردد."

(لنین، مجموعه آثار، انگلیسی، جلد ۲۹، ص ۵۵۹) با این وجود او از همان نوامبر ۱۹۱۷ چنین می‌گفت: "در حال حاضر قصد نداریم آنها را (تکنوکرات‌ها) ما را از امتیازاتی که دارند محروم کنیم" (سخنرانی در جلسهٔ شوراهای پتروگراد-لنین، مجموعه آثار، انگلیسی جلد ۲۶ ص ۲۹۴)؛ و در جزوهٔ "وظایف عاجل حکومت شوراهای" اشاره می‌کند که: از طریق پرداخت "قیمت زیادی بابت خدمات" متخصصین بورژوا، رژیم "از اصول کمون پاریس و هر قدرت کارگری دیگری" فاصله گرفته است. در کنگرهٔ یازده حزب (آخرین کنگره‌ای که او شرکت کرد) لنین بر اهمیت جدائی ماشین حزبی و حکومت شوراهای تأکید داشت. اما قطعنامه‌هایی که در این راستا تصویب شد هرگز به اجرا گذاشته نشدند.

جلوگیری از به انحطاط کشیده شدن بورکراتیستی عناصر و نهادهای کارگری، و از سوی دیگر، از میان برداشتن ابزار سرکوب کهن و جایگزینی آنها با ابزار انقلابی نوین.

لنین نیز بر همین اساس در مقالهٔ "دولت و انقلاب" به از میان برداشتن ماشین دولتی و ارتش بورژوازی تأکید کرد. "... کارگران پس از کسب قدرت سیاسی ابزار بورکراتیک کهن را از میان بخواهند داشت، آن را تا ریشه داغان خواهند کرد؛ و ابزار جدیدی را جایگزین آنها خواهند کرد، ابزاری که توسط همان کارگران و مسئولین رسمی اداره خواهند شد. در صورت بورکرات شدن این کارگران و مسئولین رسمی تمام آن اقداماتی که توسط مارکس و انگلس به تفسیر بیان گردیده‌اند علیه آنها بکار گرفته خواهد شد." (لنین مجموعه آثار، انگلیسی، جلد ۲۵ ص ۴۸۱)

پس از انقلاب ۱۹۱۷ لنین همچنین بر خطر بورکراتیزه شدن حزب تأکید داشت و حتی در آن زمان ۶ ساعت کاریدی و ۴ ساعت کار دفتری را برای کلیه مسئولین رسمی تشکلات کارگری و منجمله شوراهای پیشنهاد کرد.

تلاش او برای جلوگیری از ورود عناصر غیر کارگر به حزب و عضوگیری هر چه بیشتر، بویژه کارگران جوان، مداوم ادامه داشت.

در سال ۱۸۹۸ در اولین کنگرهٔ حزب سوسیال دمکرات روسیه از ۹ نمایندهٔ تنها یک نفر کارگر بود. در کنگرهٔ ۱۹۰۳ از ۵۷ شرکت کننده (در این کنگره تنها ۴۳ نفر نماینده دارای حق رأی بودند و بقیه دارای نظر مشورتی) ۳ یا ۴ نفر کارگر بودند. در کنگره ۱۹۰۵ هیچ یک از نمایندگان شرکت کننده در جلسه کارگر نبودند. کمیتهٔ پتروگراد این حزب در آن زمان حتی یک عضو کارگر نداشت، و در کمیتهٔ شمال از ۸ عضو آن یک نفر کارگر بیشتر نبود. در کمیته‌های دیگر حزب وضع کمابیش به همین صورت بود.

و این در شرایطی بود که در حدود ۶۲ درصد تودهٔ اعضای حزب سوسیال دمکرات روسیه را کارگران تشکیل می‌دادند. یک سال پس از انقلاب ۱۹۰۵ لنین برای اولین بار آن را "حزب توده‌ای" خواند. اما نقشی که این اعضا در سطح کمیته‌های محلی به بالا ایفا می‌کردند تقریباً هیچ بود.

توده طبقه کارگر دو باره به فعالیت انقلابی روی می‌آورد. بورکراسی حاکم که در طول رکود سیاسی موقعیت خود را مستحکم کرده است دو باره وارد مداخلات با سرمایه‌داری و جلوگیری از هر گونه ابتکار عمل انقلابی کارگران می‌شود. ستون اصلی رفرمیسم حاکم بر جنبش کارگری همین بورکراتیسم است.

۳- احزاب سیاسی دارای پایگاه توده‌ای و تشکلات توده‌ای ی طبقه کارگر در ابتدای ظهور خود با احزاب و تشکلات مشابهی که اکنون در آخر قرن بیستم وجود دارند کاملاً فرق می‌کردند. علی‌رغم اینکه انگیزه ترک کار فیزیکی و روی آوردن به فعالیت تمام وقت در این تشکلات برای اکثریت فعالین آنها از ابتدا تاکنون با برجا باقی مانده است، اما نگاهی اجمالی به تاریخ تحول این تشکلات نشان می‌دهد که، مثلاً در گذشته اکثر مأمورین رسمی این تشکلات از درآمد ناچیزی برخوردار بودند؛ و از این حقوق حتی درصدی را به صورت کمک مالی در اختیار جنبش قرار می‌دادند، و یا حتی برخی از آنان به دلیل صرفاً فعالیت در این تشکلات به زندان می‌افتادند و یا حتی کشته می‌شدند. در شرایط کنونی دیگر نه از آن کمک های مالی خبری است و نه به زندان افتادن و کشته شدن. در رابطه با کشورهای که کارگران تازه به این حقوق رسیده‌اند و یا هنوز در راه مبارزه برای گرفتن این حقوق یعنی حق تشکل و اعتصاب هستند مسئله کاملاً فرق می‌کند و شرایط هنوز تا حدود زیادی مشابه اوایل قرن بیستم است.

۴- استحکام و استقرار موقعیت تشکلات توده‌ای در جامعه سرمایه‌داری را نباید با قدرت بالفعل کارگران متشکل در آنها اشتباه گرفت. اینکه پایگاه توده‌ای تشکلات کارگری چه نقشی در رهبری و هدایت روند تصمیم‌گیری‌ها و از همه مهمتر بارآوری آگاهی سوسیالیستی کل طبقه ایفا می‌کند باید مورد سؤال قرار گیرد. تاریخ نشان داده است که بورکراسی حتی برای تحکیم قدرت خود از سازش با دشمن طبقاتی و یا قتل عام کارگران، دریغ نمی‌کند.

۵- به بارآوری شکست‌های پی در پی نیروی کارگران را تحلیل برده و به جز اقلیتی از آنان، اشتیاق به ادامه مبارزه، حداقل به شکل رادیکال آن را، از دست داده‌اند. این مسئله که نتیجه مستقیم عملکرد بورکراسی حاکم بر تشکلات توده‌ای ی طبقه

کارگر است، رفته رفته منجر به عدم ادامه‌کاری و در نهایت منفعل شدن فعالین رادیکال جنبش می‌شود. و این خود به حاکمیت هر چه بیشتر بورکراتیسم قوام می‌بخشد.

۶- در بطن جامعه سرمایه‌داری امکان ایجاد یک روابط انسانی سوسیالیستی هرگز بوجود نخواهد آمد. از سوی دیگر، در این جامعه به طور کلی هر چه تأکید بر اصول کمونیسم در احزاب نطفه‌ای کمونیستی انقلابی متشکل از کمونیست‌های آگاه بیشتر است، به همین نسبت تأکید بر این اصول در احزاب عریض و طویل کارگری کمتر و موانع جلوگیری از بورکراتیزه شدن آنان به مراتب ضعیف‌تر است.

۷- غضب قدرت توسط بورکراسی حزبی با مقاومت کارگران منجر می‌گردد و بدنبال خود سرکوب و تبعید آنان به امور روزمره این بورکراسی تبدیل خواهد شد. این خود به پراکندگی و شقه شقه شدن کارگران؛ و حتی کشتار همزمان (رفقای سابق) منجر می‌گردد. به قتل رسیدن "روزا" و "لینخت" با توافق حزب سوسیال دمکرات آلمان و کشتار اعضاء حزب کمونیست شوروی توسط "استالین"، نمونه‌هایی از این روند هستند.

جنبش کمونیستی ایران و جریانات سیاسی

جنبش کمونیستی ایران به عنوان بخشی از جنبش جهانی پرولتاریا، با خود ویژگی‌های آن، نمی‌توانست و نمی‌تواند از شرایط حاکم بر کل این جنبش جهانی تأثیرپذیر نباشد. احزاب بین‌المللی که در طول قرن نوزده و بیست در مقاطع مشخص تاریخی بوجود آمدند بی‌شک تأثیر خود را بر چگونگی شکل‌گیری و انکشاف جنبش کارگری و کمونیستی گذاشتند. نگاهی اجمالی به تاریخ این احزاب به عینه نشان می‌دهد که چطور علی‌رغم جدال‌های ایدئولوژیک طولانی بین گرایش‌های مختلف (خرده بورژوازی، آنارشستی، رفرمیستی و انقلابی) متشکل در این احزاب، در هیچیک از دوران حیات آنها نیروهای انقلابی درگیر، نتوانستند به طور قاطع با گرایش‌های دیگر تعیین تکلیف کرده و شرایط را برای تحقق یک انقلاب سوسیالیستی جهانی فراهم آورند. نه جدال مارکس و انگلس با گرایش‌های

خرده بورژوازی و آنارشستی در بین‌الملل اول به نتایج مطلوب خود رسید؛ و نه از رفرمیسم بین‌الملل دوم برش قاطع صورت گرفت؛ و نه سوسیالیسم انقلابی در بین‌الملل سوم موفق شد بر هیولای استالینیسم غلبه کند. جنبش بالفعل کارگری کمونیستی ایران با تأثیرپذیری از انقلاب اکبر و پس از آن سیاست‌های حاکم بر بین‌الملل سوم و بخش اعظم آن در رابطه با دنباله روی از سیاست‌های بورکراسی شوروی پس از انحطاط بین‌الملل سوم، شکل گرفت.

احزاب به اصطلاح کمونیست فرمایشی که در کشورهای مختلف و از آن جمله در ایران (حزب توده) شکل گرفت، در رابطه مستقیم با سیاست‌هایی بود که تحت عنوان "احزاب برادر" در ظاهر، و در واقع به عنوان کارگزاران سیاست خارجی حزب "کمونیست" شوروی تحت کنترل بورکراسی، خود را نمایان می‌کردند. رهبران این احزاب که عمدتاً از عناصر روشنفکر و خرده بورژوا بودند، در سرلوحه برنامه عمل خود دفاع اخص از منافع بورکراسی حاکم بر حزب کمونیست شوروی را قرار دادند. این رهبری خود را در شکل دستگاهی بورکراتیسم کیبی شده از همان حزب متحط گردیده شوروی - متشکل از قشری ممتاز و به‌گزیده - نشان می‌داد.

متأسفانه سازمان‌ها و احزابی که با تفکیک خود از برنامه و عمل این‌گونه احزاب به شکل دادن صفوف "مستقل" خود اقدام ورزیدند، نتوانستند از کوران آزمون مبارزه طبقاتی سرافراز بیرون آیند و در مقطع پس از انقلاب ۵۷ ایران در ابتدا هر یک به چند تکه و سپس هیچ، تبدیل شدند. تاریخچه قبل و پس از انقلاب ۵۷ این جریانات هنوز برای مبارزین جوان در این دوره از مبارزه طبقاتی تاریخی تازه و زنده است.

در شرایط کنونی به کمتر کارگر مبارز و یا فعال سیاسی در طول دو دهه اخیر در ایران می‌توان برخورد که از عملکرد این جریانات و تأثیرات مخربی که آنان بر جنبش انقلابی، بویژه پس از انقلاب، گذاشته‌اند، سخن به میان نیاورد. نه کارگران مبارز و نه حتی فعالین سابق این جریانات دیگر حتی حاضر به هیچ‌گونه همکاری و همیاری با آنها نیستند.

به راستی چرا؟ آیا مگر عناصر مبارز درون این جریانات از همه چیز خود در راه جنبش

طبقه کارگر نگذشته بودند؟ آیا مگر آنان همچون بلشویک‌ها و دیگر انقلابیون مارکسیست آن زمان، از دسترسی به برخی از رهنمودهای مارکس محروم بودند؟ آیا آنها تجربه انقلاب اکتبر به عنوان تنها انقلاب سوسیالیستی و عملکرد بلشویک‌ها و شوراهای کارگری را در مقابل خود نداشتند؟ آیا آنان از مباحثات حزب کمونیست شوروی با سرمایه‌داری جهانی در طول ۵۰ سال گذشته خبر نداشتند؟ آیا آنان طبقه کارگری را در کنار خود نداشتند که حداقل در رابطه با ۸۰ سال گذشته مبارزه طبقاتی و در رابطه با کسب آگاهی سیاسی به مراتب از جایگاه بهتری نسبت به اقشار کارگر در روسیه ۱۹۱۷ برخوردار بود؟ آیا آنان خود بعضاً از اقشار کارگر و زحمتکش بیرون نیامده بودند؟ پس برآستی چرا؟ چرا جنبش انقلابی در ایران در مدت زمانی کمتر از ۲ سال پس از انقلاب ۵۷ دوام نیاورد؟ چرا جریاناتی که در روند انقلاب شکل گرفته و نوام یافتند، پس از انقلاب با وزیدن اولین باد اختناق شقه شقه و نابود شدند؟ انشعابات قلابی درون این جریانات بر اساس کدام بحث و تبادل نظر و مرزبندی ایدئولوژیک صورت گرفت؟ و از همه مهمتر، از این انشعابات چه نتیجه سرنوشت‌سازی نصیب جنبش کارگری ایران شد؟

تنها پاسخ به سئوالات فوق و انبوهی از سئوالات دیگر است که به ذری ما از جایگاه این رهبران و بورکراتیزم ویژه این جریانات کمک می‌رساند. شکی نیست که در رهگذر پاسخ به این سئوالات نقش آگاهانه و یا ناآگاهانه کلیه عناصر کارگر و غیرکارگر در این احزاب نیز، روشن خواهد شد. آنچه مسلم است اینست که نمی‌توان برای خلاص کردن خود از توضیح مسئله‌ای به پیچیدگی مسئله بورکراسی که به هزار و یک شکل و فرم خود را نمایان می‌سازد، عناصر مبارز جنبش کارگری کمونیستی را به دو دسته "کارگر" و "روشنفکر" تقسیم و یکی از طرفین را مسئول بروز آن معرفی کنیم. انسان‌ها را باید بر مبنای جایگاه آنان در تولید، روابط تولیدی، دفاع و یا عدم دفاع آنان از این روابط تولیدی و چگونگی برخورد آنان به مسئله انقلاب محک زد و نه بر مبنای حجم سواد و یا معلوماتی که در مغز آنان وجود دارد. البته اگر ما روشنفکران را تنها حامل

"ثوری" و کارگران را صرفاً دسته‌ای بی‌اراده که از خود هیچ خلاقیتی ندارند و وظیفه آنها تنها مجری "عمل" نتیجه گرفته شده از آن ثوری بدانیم، تعجبی ندارد که به بحث‌هایی از این قبیل درغلطیم و خود و جماعتی را برای دوره کوتاهی سرگرم کنیم. بحث بر سر اینکه کدامیک از این دو (ثوری و یا عمل) بر یکدیگر ارجحیت دارند نیز، نیست. بلکه، بر سر چگونگی پیوند این دو با یکدیگر است. از پیوند ثوری و عمل می‌توان سیاست‌های انقلابی را در کوران مبارزه طبقاتی به پیش برد. در این راستا سالیانست انقلابیون کوشش کرده‌اند که مطالعات خود را به کارخانه برده و تجارب کارخانه را به حوزه مطالعاتی خود بکشانند. اینکه در این امر تا چه درجه‌ای موفقیت حاصل شده، مسئله‌ای است که باید مورد بررسی قرار گیرد و از شرایط مبارزاتی و ویژه‌ای نشأت می‌گیرد. وقتی انگلس می‌گوید: جنبش طبقه کارگر آلمان وارث واقعی فلسفه آلمانی است، منظورش این بود که پرولتاریا در عمل به قابل فهم کردن دنیایی پرداخته است که فیلسوفان آلمانی در ثوری به آن پرداخته‌اند. و وقتی مارکس می‌گوید: هدف ثوری، تولید آن افکاری است که با واقعیت همخوانی داشته باشد، و هدف عمل بوجود آوردن آن واقعیت‌هایی است که با آن افکار همخوانی داشته باشد، هدف نشان دادن نفس سازش‌پذیری در جوهر ثوری و عمل است. مضافاً اینکه از پیوند این دو می‌توان بر بسیاری از توهمات خود نسبت به واقعیت آنچه در مبارزه روزمره می‌گذرد کاست. به شرط اینکه هدف از این پیوند تغییر شرایط موجود به نفع دگرگونی انقلابی جامعه باشد.

در تحلیل نهایی اما، وقتی شرایط اجتماعی به اختلاف بین فکر و واقعیت بشر دامن می‌زند، دشمن توهم بر مبنای واقعیت عمل می‌کند و نه تنها فکر. مسائل مشخصی وجود دارند که تنها عمل قادر به پاسخ دادن به آنها است.

بنابراین با توجه به تجارب و واقعیات فوق، یعنی به انحطاط کشیده شدن دولت برون آمده از اراده کارگران، احزاب کمونیست دارای پایگاه کارگری، شوراهای کارگری و حضور بالفعل تشکلات توده‌ای و بورکراتیزه

شده طبقه کارگر، پس چگونه می‌توان از نفوذ و غلبه بورکراسی جلوگیری کرد. پاسخ اما، باید در خود این واقعیات جستجو شود. آنچه مسلم است این واقعیات نشان دهنده رابطه بین روند تحول جامعه بشری و ذهنیات حاکم بر آن است.

آیا از این واقعیات می‌توان چنین نتیجه گرفت که پس برای مقابله با پیدایش بورکراسی باید تشکلات توده‌ای کارگری و یا سازمان‌های سیاسی طبقه کارگر را نفی کرد؟ آیا می‌توان هرگونه قدرت متمرکز کارگری، تنها به دلیل اینکه احتمال بورکراتیزه شدنش وجود دارد، را نفی کرد؟ آیا کنترل عده‌ای عناصر روشنفکر کمونیست در احزاب کارگری می‌تواند به تنهایی از نفوذ عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی در این احزاب و در نتیجه راه‌پای‌های آن به جنبش کارگری، جلوگیری کند؟ به هیچوجه. تجارب تاریخی به وضوح نشان داده است که در تحلیل نهایی گرایش اولیه به سمت بورکراتیزه شدن احزاب و تشکلات توده‌ای کارگری اجتناب‌ناپذیر است. این گرایش اولیه اما، باید در مرحله جنبشی خود محبوس گردد. راه حل این محبوس کردن اما، بطور قطع نمی‌تواند تنها ترکیب اکثریت کارگران و اقلیت روشنفکران کمونیست در احزاب کارگری باشد. آنچه مسلم است اینست که تمام آن مکانیزم‌های بازدارنده که پیشتر به آنها اشاره شد باید در تمام سطوح به اجرا گذاشته شود. نه بشکل تصنعی، بلکه از طریق اشاعه فرهنگ آن در میان کارگران و نیروهای منتسب به جنبش سوسیالیستی. ما برای از میان برداشتن سرمایه‌داری انقلاب را انتخاب نمی‌کنیم، چرا که سرمایه‌داری را تنها از طریق انقلاب می‌توان از میان برداشت، بلکه، انقلاب را از آن جهت انتخاب می‌کنیم زیرا که تنها دروند انقلاب است که می‌توان شاهد ارتقاء سطح فرهنگ توده‌ها به سطح عالی‌تری باشیم. تداوم این فرهنگ به مفهوم انقلابی مداوم در سطح آگاهی نیروهای مولده و انکشاف مداوم و بلاانقطاع آن، به عنوان عامل تضمین کننده پویایی انقلاب بشمار می‌رود. در غیاب چنین فرهنگی هیچ تضمینی وجود ندارد که انقلابی‌ترین و مصمم‌ترین کارگران و انقلابیون پس از مدتی به حریم حقوق توده‌ها در تمام عرصه‌ها چنگ نیاورند.

توقعاتی از این قبیل که در جامعه پس از انقلاب بلافاصله تمام تبعیضات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به یک باره ناپدید خواهند شد، زیرا طبقه کارگر کنترل کارگری می‌کند، اتویی‌ای بیش نیست. اینها مسائل واقعی هستند و راه‌حل‌های واقعی‌ای را هم طلب می‌کنند. نمی‌توان روی تراکم معرفت و دانش در مغز افراد کنترل کارگری کرد، بلکه از طریق مکانیزم‌های واقعی و شناخته شده می‌توان و باید از روند به فساد کشیده شدن قدرت بدست آمده از این معرفت و دانش جلوگیری به عمل آورد.

از سوی دیگر، برای اینکه طبقه کارگر بتواند کنترل کارگری کند و دموکراسی کارگری در تمام سطوح برقرار گردد، باید تولیدی برای کنترل و اعمال دموکراسی وجود داشته باشد. به عبارتی باید طبقه کارگر شاغل در واحدهای تولیدی وجود داشته باشد. باید شکم کارگر سیر و وقت فراغت برای اعمال این کنترل داشته باشد. نیروهای مولده بطور کلی باید از رشد نسبی‌ای برخوردار باشند. آیا می‌توان در روسیه ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۴ از وجود چنین شرایطی صحبت کرد؟ برای پرداختن بیشتر به این مسئله، حداقل برای شروع، مطالعه دقیق تاریخ انقلاب روسیه از ملزومات است.

در شرایط کنونی فراهم آوردن شرایط ارتباط و همبستگی بین‌المللی پیشگام انقلابی از مهمترین ملزومات مبارزه علیه سرمایه‌داری جهانی است. این چیزی نیست که تنها شعار آن را سر دهیم، بلکه باید در عمل به برقراری این ارتباط اقدام ورزیم. هر گونه پیروزی علیه بورکراسی در هر یک از کشورهای دنیا پیروزی‌ای برای همه کارگران جهان به شمار می‌رود. در این راستا تلاش برای ایجاد یک جبری واقعی و انقلابی در سطح بین‌المللی به نیازی مبرم جهت بیرون آوردن پرولتاریای کشورهای مختلف از انزوای مرگباری که اکنون بر آن‌ها حاکم است، تبدیل گردیده است.

پایان سخن

طبقه کارگر تا زمانی که تنها برای منافع آتی خود مبارزه می‌کند، نمی‌تواند به آن درجه از آگاهی لازم جهت تقابل با سرمایه‌داری و نهایتاً سرنگونی آن، دست

یابد. بوروکراتیزم حاکم بر جنبش کارگری به این مسئله کاملاً واقف است. بی‌دلیل نیست که نهایت کوشش خود را در جهت پائین نگاه داشتن این سطح آگاهی انجام می‌دهد. در شرایط کنونی حمله به سطح معیشت توده مزدبگیر از طرف سرمایه‌داری جهانی با شدت بی‌سابقه‌ای ادامه دارد. فشارهای اقتصادی بر توده‌های کارگر مدام آنها را در شرایط فقر و بیکاری قرار داده و هیچ‌گونه چشم‌اندازی از تخفیف این فشارها وجود ندارد. به قول مارکس پرولتاریای به فقر کشیده شده، پرولتاریایی که روحیه‌اش تضعیف شده، پای کار سرنگونی سرمایه‌داری نمی‌آید.

تنها با مرتبط کردن منافع آتی پرولتاریا با منافع استراتژیک آن در سطح ملی و بین‌المللی است که می‌توان به رادیکالیزم انقلابی آن قوام بخشید. توقع اینکه تمام توده طبقه کارگر در یک آن به مبارزه انقلابی روی آورد، در بهترین حالت تخیل محض و در بدترین حالت عین بی‌خردی است. اما،

«دینامیزم حوادث انقلابی مستقیماً توسط دگرگونی‌های سریع، شدید و پرشور در روانشناسی طبقاتی که از قبل خود را برای انقلاب آماده کرده‌اند، تعیین می‌گردد...»

توده‌ها با در دست داشتن یک نقشه آماده برای بازسازی اجتماع وارد کارزار انقلاب نمی‌شوند، بلکه با این احساس که دیگر تحمل رژیم سابق را ندارند. تنها اقشار پیشرو یک طبقه است که دارای برنامه سیاسی هستند، و حتی این هم هنوز به آزمون حوادث و تأیید توده‌ها نیازمند است. بنابراین، پایه و اساس روند سیاسی انقلاب، بر مبنای درک تدریجی یک طبقه از مشکلات پرخاسته از بحرانی اجتماعی است - یا جهت‌گیری فعالانه توده‌ها از طریق یک تقریب متوالی...

تنها از طریق بررسی روندهای سیاسی در خود توده‌ها است که می‌توان به نقش احزاب و رهبران پی‌برد، احزاب و رهبرانی که مایل به نادیده گرفتن آنها نیستیم. آنها عامل مستقلى در روندهای سیاسی را تشکیل نمی‌دهند اما با این وجود، عامل بسیار مهمی در این روند هستند. بدون یک سازمان رهبری کننده، نیروی توده‌ها همچون بخاری که در سیلندر محصور نشده به هدر می‌رود. اما با این وجود آنچه که همه چیز را به

حرکت در می‌آورد، پیستون و یا سیلندر نیست بلکه، بخار است. * (لئون تروتسکی - تاریخ انقلاب روسیه - انگلیسی، ص ۱۸-۱۹)

مارس ۱۹۹۵

این مقاله نخستین بار در نشریه
«کارگر تبعیدی» شماره ۳۱ و ۳۲
منتشر شد.

دیدگاه سوسیالیزم انقلابی

گامنامه بحث و مطالعات مارکسیستی

شماره ۱

● در باره حزب پیش‌تاز انقلابی

م. رازی

● شوراها و حزب در انقلاب پرولتری

لئون تروتسکی

● نقد برنامه سوسیالیست‌های انقلابی

ج. رامین

● کمونیزم و سندیکالیزم

لئون تروتسکی

● حزب کارگران برزیل و رفرمیسم

نبرد طبقاتی

شماره ۲

● «نوآوری» یا اصلاح‌گرایی؟

م. رازی

● آیا مارکسیزم مرده است؟

حمید حمید

● در باره بحران کنونی

امپریالیزم

ج. رامین

● ایستایی و پیشرفت مارکسیزم

روزا لوکزامبورگ

● موضوعیت کنونی مارکسیزم

بری شپارد

● در مورد «بحران مارکسیزم»

لئون تروتسکی

Selected articles of this issue:

- * The Workers Strikes
- * On Programme
- * On the Question of Women
- * The Crisis in Palestine
- * Religion and Revolution
by: Trotsky
- * On Workers Organisations
- * On October Revolution
- * Interview with Peter Taaff

بهای اشتراک:

اروپا معادل ۱۰ پوند سایر نقاط ۳۰ دلار
حواله پستی با نام IRS و به نشانی بانکی:
IRS, Nat West Bank, (60-17-04)

A/C 13612271

86 High Street, Potters Bar
Herts. EN6 5AA ENGLAND

- صفحات این نشریه بر روی مبارزان
سوسیالیست جنبش کارگری باز است.
- تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولین»
منعکس کننده نظریات اتحادیه است.

شماره تلفن و فکس
(۴۴) ۱۷۱ ۲۴۹ ۳۷۷۳

Tel & Fax: 0171 249 3773

Our address:

نشانی ما:

I.R.S., P.O.BOX 14,
POTTERS BAR,
HERTS, EN6 1LE,

کارگر سوسیالیست

(دفترهای کارگری سوسیالیستی)

نشریه

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

زیر نظر: هیئت مسئولین

شماره ۳۰ - سال پنجم - مهر ۱۳۷۴

اهداف عمومی ما

■ مبارزه در راستای سرنگونی رژیم
سرمایه‌داری حاکم بر ایران، از طریق
اعتصاب عمومی سیاسی و قیام
مسلحانه.

■ تلاش در جهت ایجاد شوراهای
شهری و روستائی و تحقق خواست
کنترل کارگران و دهقانان فقیر بر تولید و
توزیع، ایجاد و گسترش هسته‌های
کارگری سوسیالیستی و تقویت «اتحادیه
سوسیالیست‌های انقلابی ایران» برای
احیای حزب پیش‌تاز انقلابی ایران.
گسترش کمیته‌های مخفی عمل در
واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و
روستائی.

■ دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای
تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدائی و
تشکیل دولت مستقل. مبارزه برای رفع
هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و
مرام. دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان
دمکراتیک مستکی بر ارگان‌های
خود-سازماندهی زحمتکشان؛ و مبارزه
برای ایجاد و گسترش تشکلهای مستقل
کارگری همراه با دمکراسی کارگری.

■ مبارزه در راه تشکیل «جمهوری
شورائی» کارگران و دهقانان فقیر به مثابه
تنها رژیم پاسخ دهنده به مسائل انقلاب.

■ تلاش در راستای احیای حزب پیش‌تاز
انقلابی بین‌المللی، برای سرنگونی
سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی و
تشکیل جامعه سوسیالیستی.

■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر
در سطح جهانی.

تظاهرات ایستاده در دفاع از
تحصن ۱۶۰ پناهجو در آنکارا

در پی تحصن ۱۶۰ پناهجو در دفتر مرکزی «حزب
متحد سوسیالیست» - آنکارا، روز سه شنبه ۳ اکتبر
تظاهراتی در مقابل سفارت ترکیه در لندن برگزار
شد.

این تظاهرات از طرف «اتحادیه سوسیالیست‌های
انقلابی ایران-لندن»، انجمن فرهنگی کارگران
مهاجر، انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی
(انگلستان)، کانون همبستگی کردها و ترک‌ها، کمیته
پناهندگان کانون ایرانیان لندن، کمیته برای بین‌الملل
کارگری (CWI) و میلیتانت (بریتانیا) برگزار شد.
در این تظاهرات که به مدت دو ساعت به طول
انجامید، عده‌ای از فعالین جریانات سیاسی و
ایرانیان مقیم لندن شرکت کردند. تظاهرکنندگان با
مطرح کردن شعارهایی از قبیل: مرگ بر رژیم
جمهوری اسلامی، اذیت و آزار پناهجویان را
متوقف کنید، استرداد پناهجویان را متوقف کنید و
زنده باد همبستگی بین‌المللی، تفر خود را از رفتار
پلیس ترکیه نسبت به پناهجویان در این کشور و
سیاست‌های اخیر کمیساریای عالی سازمان ملل در
آنکارا، ابراز داشتند.

در رابطه با این تظاهرات اعلامیه‌ای با امضا
جریانات فوق منتشر گردید (رجوع شود به صفحه ۶
همین شماره).

در این تظاهرات قرار بود نامه‌ای اعتراضی خطاب
به سفیر ترکیه تحویل داده شود اما طبق روال
معمول مأمورین سفارت از گرفتن آن خودداری
ورزیدند. این نامه پس از تظاهرات به آدرس این
سفارت ارسال گردید. در نامه مذکور مسئولیت
هرگونه خطری برای پناهجویان ایرانی در ترکیه، در
صورت استرداد آنان، به عهده دولت ترکیه گذاشته
شده است.

در پایان این تظاهرات تعدادی از شرکت‌کنندگان به
محل دفتر کمیساریای عالی پناهندگان در لندن رفته
و بدون قرار قبلی خواستار ملاقات با مسئول این
دفتر شدند. در این ملاقات به تشریح وضعیت
پناهجویان در ترکیه پرداخته شد و از مسئول این
نهاد خواسته شد که سریعاً مسائل مطرح شده را با
همکاران خود در آنکارا در میان گذاشته و بدنبال
پیدا کردن راهی برای حل مشکل آنان بپردازد و
نتیجه را در اسرع وقت اطلاع دهد. □